

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۱)

منوچهر انتظار

شنبه ۸۳/۷/۱۱

از ساعت ۱۹ ازدحام و ترافیک بسیار شدیدی در راه‌های منتهی به فرودگاه تبریز مخصوصاً میدان آذربایجان ایجاد گردیده از يك طرف پرواز جده به تبریز که حاجي شده‌ها را به تبریز منتقل کرده و از سوی دیگر پرواز « بعد از این حاجي‌ها » یا حاجي‌های در آینده بسیار نزدیک که از دو سه ساعت قبل عازم فرودگاه هستند بار ازدحامی عجیبی را به جاده‌های منتهی به فرودگاه و خود فرودگاه تحمیل کرده است. حاجي‌های آتی با کارت‌های شناسائی که برای مکه و مدینه به نامشان از طرف کاروان صادر گردیده می‌توانند با يك ماشین سواری با ظرفیت کامل وارد فرودگاه شوند این کارت‌های شناسائی در يك رویه اش مشخصات کامل « در آینده حاجي‌ها » یا بقول دیگر « حاجي بعد از اینها » ثبت گردیده و در رویه دیگرش نام هتل ، شماره تلفن هتل و شماره اتاق در مدینه و مکه به انضمام شماره ردیغی اتوبوس که از فرودگاه جده عازم مدینه خواهد بود درج گردیده است بگذریم از اینکه این کارت‌ها را می‌توان خیلی شیک تر و به قول امروزی‌ها کامپیوتری تر و بهتر از اینها تهیه کرد تا هم در مدینه و مکه بتوان به سینه‌ها نصب نمود هم بزی داد و هم از سایر ممالک لاقلاً در مورد کارت شناسائی کم‌نیازد. در ورود و خروج به سالن ترانزیت طبق معمول که گویا برای همه ما به روالی عادی بدل گردیده هجوم و یورش به محوطه سالن و گذر از زیر دستگاه بازرسی الکترونیکی با زورآزمایی و با فشار فیزیکی و سه‌به‌سه به جای یکی یکی حوصله مأمورین نیروی انتظامی را نیز سر برده است و بعد ورود به سالن پروازهای خارجی و کنترل گذرنامه با این شیوه و روال ، که اگر مأمورین عربستان بودند صد البته ما را به خاطر این عدم رعایت اصول اولیه مسافری توبیخ ، تحقیر و ساعتها با توپ و تشر معطلمان می‌کردند همچنانکه می‌کنند و لکن مأمورین باحوصله نیروی انتظامی ، گذرنامه ، گمرک ، فرودگاه و خدمات بار نهایت همراهی و محبت را با سرعت عمل و احترام و بزرگواری انجام می‌دهند و اینهمه بی‌توجهی‌های ما را نادیده می‌گیرند ولی خودمانیم ماها نه فقط به عنوان يك زائر بلکه به عنوان يك انسان متمدن امروزی نباید با حرکات نسنجیده و عدم رعایت مسائل اولیه جامعه مدنی با آبروی خود و کشورمان این چنین بسادگی بازی کنیم و شخصیت خودمان را زیر سوال ببریم ! به هر صورت مراحل کنترل گذرنامه ، تحویل بار و کنترل بلیط به سهولت و سریعاً انجام ، همه با خوشحالی با اقوام و بستگان و دوستان خداحافظی و آماده پرواز به خانه دوست.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۲)

منوچهر انتظار

به محض اینکه نوبت سوار شدن ما به هواپیما فرا می‌رسد از پلکان هواپیما بالا می‌رویم و در بدو ورود احساس می‌شود مهمانداران با هم و با مسافرین جر و بحث می‌کنند ناسپاس و ناشاد از این صحنه لحظه ای بعد من و همسر من نیز به جرگه معترضین و بحث‌کنندگان با مهمانداران هواپیما می‌پیوندیم چرا که در تخصیص شماره های صندلی هواپیما به مسافرین گوئی مسئولین امر شوخی شان گرفته و سربس مسافرین گذاشته اند همسر یکی با سه ردیف فاصله در کنار يك مرد غریبه و خواهر دیگری مع الوصف همراه بودن برادرش در کنار مردان دیگر با فاصله های حداقل سه چهار ردیفه اسکان یافته اند و این هم از بدعت های من درآورده و غیر قابل توجیه که ورود زائرین محترم را این چنین ناپسندانه خوش آمد می‌گویند جر و بحث ها نتیجه نمی‌دهد مهمانداران هواپیما و سرمهماندارشان می‌گویند این موضوع به ما ارتباطی ندارد و محل های شما را در هواپیما سازمان حج و زیارت تعیین کرده است و حتی این پاسخگوئی را با بلندگویی هواپیما به همه اعلام می‌کنند و جمعیت کثیری از مسافرین هواپیما بهت زده می‌پرسند آیا مهمانداران و مسئولین هواپیمائی فقط بلدند تأخیر کنند ، نقص فنی داشته باشند ، به شل و سفت بودن کمربندها عنایت کنند و دیگر هیچ یقه کاروان سالارها را می‌گیریم آن هم سفت و سخت ، می‌گویند به ما هم مربوط نیست و ما بهت زده و هاج و واج که بالاخره این موضوع به چه کسی مربوط است لابد سازمان حج و زیارت نیز موضوع را مرتبط به خود نخواهد دانست آنچه که مسلم است بالاخره باید سازمانی ، نهادی ، ارگانی ، جمعی و یا فردی پاسخگو باشد آن هم در قبال این قبیل مسایل پیش پا افتاده و پس از اینهمه سال تجربه و تجربه و تجربه . به هر صورت ما خودمان به عنوان مسافر پیشقدم شده از طریق خودیاری از مجردین همسفر تقاضای همراهی می‌کنیم و در کمترین زمان ممکن موضوع را خودمان و نه هواپیما و حج و زیارت و نه آژانس مسافرتی حل و فصل می‌کنیم و لکن حتماً از مسئولین رده بالایی مملکتی می‌خواهیم اجازه ندهند با پیش پا افتاده ترین مسایل ، مردم و مخصوصاً راهیان خانه خدا آزاده شوند.

هواپیما با بیست دقیقه تأخیر در ساعت ۲۲ و ۱۰ دقیقه از فرودگاه تبریز به مقصد جده با سه کاروان زیارتی و حدود ۴۲۵ مسافر پرواز می‌کند خانم مهماندار مدت پرواز از تبریز به جده را سه ساعت و ۲۰ دقیقه اعلام و با این حساب بایستی هواپیما در ساعت يك و ۳۰ دقیقه بامداد در جده باشد که در ساعت معینه نیز وارد فرودگاه جده می‌شود ساعت به وقت محلی يك بامداد اعلام می‌شود البته اختلاف ساعت بین عربستان و ایران يك و نیم ساعت است و لکن چون ما يك ساعت از ۲۰ شهریور ماه ساعت را به عقب کشیده ایم و عربستان هنوز ساعتش را تغییر نداده این فاصله يك ساعت و نیمه فعلاً نیم ساعت است.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۳)

منوچهر انتظار

حاج حسن مدیر کاروان می گوید ما را از سالن حج تمتع وارد جده کرده اند و گویا امکانات بقیه سالن های ترانزیتی جده بسیار بالاتر از اینجا است و لکن این حداقلی نصیب ما شده است کنترل پاسپورت ها زمان زیادی طول نمی کشد و لکن برخورد شرطه های عرب که درجه نظامی شان معادل گروهیان سه و دو ماست و مأمورین شخصی با حجاج ایرانی مطلوب نیست و توأم با نوعی تحقیر و کم لطفی است چرایش را نفهمیدم الا اینکه شاید هجوم های ما به دربهای ورودی یکی از عللی باشد که آنجا هم کار دستمان می دهد و هم آبرویمان را زیر سوال می برد سازمان حج و زیارت و عوامل گمرکی و فرودگاهی و گذرنامه ای ما در کنار سایر ارگانهای مدنی بایستی چگونه بودن، چگونه رفتن و چگونه مسافرت کردن را حتماً و حتماً به ما بیاموزند ندانستن که عیب نیست و لکن در جهل مرکب ابد الدهر ماندن فاجعه و مصیبت عظمائی است . به هر حال ، از کنترل گذرنامه جده گذشتن همان و به قسمت بار رسیدن همان و نصف شبی عده ای وسایلشان را با چرخ های دستی محدود و بقیه کنشان کنشان و عده ای با جابجایی پیرزنان و پیرمردان حتی با استفاده از چرخهای حمل بار به همراه چمدانهایشان راهی خروجی های متعدد سالن هستند در حالیکه کسی به عنوان راهنما نیست و همه شانسی پیش می تازند . بالاخره در گرمای دم کرده و شرجی ساعت ۲ بامداد جده همه دنبال اتوبوس های کاروان خود هستند تا به مدینه حرکت کنند به هر حال بعد از مدتی له له زنی و گشت و گریز و جستجو ، حاجی های آتی بدو چرخ بدو چمدان بدو و نهایتاً همه در اتوبوس ها جابجا می شوند و اتوبوس ها ساعت ۳ بامداد روز یکشنبه ۸۳/۷/۱۲ عازم جده می شوند (برای هر کاروان چهار اتوبوس مشخص کرده اند) فاصله جده تا مدینه حدود ۴۵۰ کیلومتر و زمان لازم برای طی حدود ۵ الی ۶ ساعت.

(برای من و شاید خیلی های دیگر هنوز این مسئله در برده ابهام است که چرا پروازهای ایران ایر مستقیماً به مدینه نمی روند و حجاج اجباراً به جده عازم و يك فاصله چهارصد و پنجاه کیلومتری را خسته و کوفته در زمانی معادل ۵ الی ۶ ساعت طی می کنند) راننده اتوبوس ما يك سیاهپوست لاغر اندام با نزدیک به ۱/۹۰ سانت قد و بیست و هفت هشت سال سن که با آرتیست بازی و خنده های بلند نه چندان خوش آیندش شروع به حرکت می کند قیافه اش و حالتش زنده است قبل از اینکه به يك راننده اتوبوس جابجا کننده زوار شبیه باشد بیشتر به يك خواننده گُر و پاپ خارجی شبیه است که پشت فرمان قصد خواندن و رقصیدن دارد و

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۴)

منوچهر انتظار

در نهایت هنوز بیست دقیقه ای از حرکت این راننده آرتیست و یا آرتیست راننده به سمت مدینه نگذشته که توسط پلیس راه متوقف و معلوم می شود که سبقت غیرمجاز گرفته است پلیس ول کن معامله نیست و اعتقاد دارد که به خاطر سلامتی مسافری اینگونه شدید برخورد می کند شاید هم حق با او باشد و لکن تقصیر این همه مسافر خسته و کوفته چیست که باید يك ساعت در وسط بیابان لی لی کنند و تاوان جریمه راننده متخلف را بپردازند بعد از قریب يك ساعت راننده راه می افتد قرار است فقط در ۱۷۰ کیلومتر مانده به مدینه در قهوه خانه ای بین راهی در « ساسکو » توقف نماید تا هم فال باشد و هم تماشا ، هم نماز صبحگاهی ادا شود و هم صبحانه صرف شود توضیح اینکه تمام اتوبوس های حامل حجاج از جده به مدینه فقط در این محل توقف می کنند يك ساعت توقف اجباری اتوبوس توسط پلیس که در اثر تخلف راننده اتوبوس صورت پذیرفته بود باعث می شود تا طلوع آفتاب نزدیک شود سر و صدای در آینده حاجی ها بلند می شود یا اخی ، توقف ، صلوه ، صلوه .

سر و صداها اوج می گیرد و از حاج حسن (مدیر کاروان) می خواهند تا به هر طریق ممکن ماشین کنار جاده توقف کند و مردم نمازشان را به موقع ولو با تیمم ادا کنند دوباره فریادها جان می گیرد. توقف - صلوه - آفتاب - تیمم !!

راننده که چند ساعت قبل توسط پلیس راه نقره داغ شده است می گوید نمی تواند توقف کند پلیس جریمه می کند و گاز می دهد و در نهایت گاز یکی دو کیلومتری او و شتاب حجاج آتی باعث می شود نماز به موقع ادا شود و اما صبحانه !

صد رحمت به قهوه خانه های بین راهی خودمان بیچاره حاج حسن کاروان سالار شخصاً وارد عمل می شود جای می ریزد سرویس می دهد یکی از کارگران مانع ورود او به آشپزخانه می شود و انتظار دارد همه اعضاء کاروان برسند تا صبحانه یکجا سرو شود این حرکت کارگر بی نزاکت حاج حسن توپچی ما را مجبور می کنند تا شلیک کند از سینه کارگر بی ادب می زند به کناری پرتش می کند و لیوان های چایی را که خود آماده کرده است با عذرخواهی به عنقریباً حاجی ها تقدیم می کند. این حاج حسن توپچی هم از آن آدم های فعال و پرکار و کم ادعاست اسم کچل را می گذارند زلفعلی ! مع الوصفی که نام فامیلش توپچی است خودش هیچ گونه توپ و تشری را بار نمی کشد و بری از این قبیل امورات است و لکن انبوه مشکلات در امور سیاحتی به ویژه زیارتی توپچی ما را فولاد آبدیده کرده است و اما بشنوید از

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۵)

منوچهر انتظار

روز یکشنبه ۸۲/۷/۱۲

مدینه ، تصور ورود به مدینه يك نوع حالت احترامی خاص توأم با آرامش و تحسین از مواجهه با شهری تاریخ ساز و با عظمت را به انسان می دهد. حدود دو سه ساعت دیگر وارد مدینه می شویم شهر بیغمبر ، شهری که سالهاست از بالای بلندترین مناره های آن بانگ " لا اله الا الله " به گوش می رسد سالهای سال است که مومنان سحرخیز در مدینه نوای عاشقانه الله اکبر ، اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله سر می دهند از گذشته های بسیار دور که سحرخیزان ، چراغ به دست در کوچه های مدینه راه می افتادند و برای ادای نماز صبح خود را به مسجد پیامبر می رساندند تا امروز که زیر نور مهتابی های قرن این حرکت ادامه دارد و تا جهان باقیست این نوای عشق همچنان بر عرصه جهان طنین انداز خواهد بود درود بر محمد که بر بالای " دره قبا " طلوع کرد و به ما آموخت راه و رسم عشق به الله را :

يك قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

کز هر زبان که می شنوم نامکرر است

ساعت حدود شش و نیم بامداد است اتوبوس ها از « ساسکو» راه می افتند مقصد مدینه، هتل « انوار مدینه » از ستاره هتل خبری نیست شاید هم جزو بی ستاره ها باشد ! اتوبوس ما حوالی ساعت هشت و نیم به وقت محلی در جلو هتل « انوار مدینه» توقف می کند بار و بندیل ها توسط خدمه هتل به طبقه هشتم حمل می شود مسافری از مدیر ایرانی مستقر در لابی هتل با ارائه کارت شناسائی صادره از طرف کاروان کلید اتاقها را می گیرند کلید اتاق ها مغناطیسی و کارتی است از کلیدهای با جاسویچی های محتوی عکس حرم دیگر خبری نیست دو کارت داخل يك پاکت ، که یکی از کارتها یدکی است و اما مشکل اینجاست که من و اکثر همراهان «حاجی در آینده» کارتی نیستیم و اولین بار است که کلید کارتی می بینیم حال این همه مسافر غیر کارتی بدون آموزش قبلی چگونه از این کارتها استفاده خواهند کرد مسئله ای است که طی دقایق آتی مشخص خواهد شد. گروههای سنی متفاوت از سه چهار ساله گرفته تا نود ساله در کاروان ما حضور دارند از دکتر داروساز تا دکتر اورتوید ، از بازاری فرش فروش تا جواهرفروش ، از مهندس پالایشگاه تا صاحب نمایشگاه ، از زن خانه دار تا کارمند ، کاروان پرباریست و اکثریت کاروان را زنان تشکیل می دهند زنان و مردان بالای هفتاد و پنج سال سن که با استفاده از «ویلچر» اعمال حج را انجام خواهند داد شاید نزدیک به بیست نفر باشد این «حاج حسن» مدیر کاروان آدم پر دل و جرأتی است که این همه نیازمند ویلچر را در کاروان ثبت نام کرده است مساعدت و همیاری به اینهمه زائر حج در حد ویلچر کار ساده ای نیست ببینیم چه خواهد شد.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۶)

منوچهر انتظار

ساعت نه و نیم صبح است در اتاق ۸۱۲ هتل «انوار مدینه» که هتل با ستاره ایست و ستاره های زیادی هم دارد و لکن تعدادش مشخص نیست خسته و کوفته مشغول خُر و بُف هستم همسرم نیز همین طور زنگ تلغن اتاق به صدا درمی آید حاج حسن مدیر کاروان است ضمن پرس و جو از وضعیت اتاقها و حال و احوال اعلام می کند ساعت یازده و نیم در لابی هتل باشید که به اتفاق به مسجدالنبی خواهیم رفت. از حاجی حسن می پرسیم حاجی اتاق ما فقط يك لامپش روشن است و بقیه خاموش ، فیوزها هم سر جایشان سالمند و لکن برق نداریم خدا پدرش را بیامرزد به دادمان میرسد و میگوید در کنار درب ورودی اتاق يك محفظه کوچک به اندازه کارت کلیدی اتاق موجود است که اگر همان کارت اتاق را در محفظه قرار دهیم به منزله فیوز است و چراغها روشن میشود تشکر می کنم و بلافاصله تست میکنم کارت در محفظه قرار میگیرد و فیوز کارتی عمل میکند و اتاق ها روشن ، چشم ما هم روشن که از تکنولوژی روز نکته ای دیگر برایمان روشن گردید.

ساعت یازده و نیم حرکت جمعی است بسوی مسجدالنبی ، در مسجد النبی هستیم حدود صد متر مانده به مسجدالنبی در محوطه حرم حدود دوازده سیزده نفر جمعند حاجی آقا روحانی گروه به توضیح و تفسیر مسجدالنبی می پردازد اما شرطه های حرم به تجمع سرپای می تشکله اعتراض می کنند و می گویند متفرق شوید حاج آقای روحانی کاروان می گوید التفسیر ! و لکن شرطه تفسیر مفسیر سرش نمیشود و می گوید متفرق شوید و من شرایط را و فرصت را برای نماز خواندن و راز و نیاز با خدا از دست نمی دهم و شرح و تفسیر مسجدالنبی را که به همراه تحکمت شرطه ها و با دلهره و رفع تکلیفی و سرپای باشد برنمی تابم ! غرق در عظمت حرم و فضای ملکوتی آن هستیم توجهی به اطراف خود ندارم خیره در مسجدالنبی و در اندیشه اربت و عظمت پیامبری که به ما آموخت :

قل هو اله و احد ، اله صمد ، لم یلد و لم یولد را و وحدانیت را و وحدت را و عشق را و اینک ما دلبسته و وابسته و بیوسته به عشقیم اصلاً زنده به عشقیم ، عشق به الله ، و من امروز در مدینه در جوار مسجدالنبی هستیم با يك سیر معنوی از زمین و زمان می گذرم ، بیخود از خود با صفای اشکی ناله عشق سر می دهم و پرواز :

لا اله الا الله – محمد رسول الله

نماز ظهر را به جماعت می پیوندم و در خیل عاشقان در حریم حرم عشق هستم .

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۷)

منوچهر انتظار

بعد از اتمام نماز در ساعت ۱۲/۳۰ دقیقه به هتل برمیگردم و به ناهارخوری میروم سالن بسیار مرتبی است تمام میزها چیده شده و آماده سرویس هستند بیش از یک سوم سالن پر است سالن ظرفیتی بالای دویست نفر را دارد خدمه رستوران با سلام و صلوات و با نهایت ادب و احترام از حجاج استقبال می کنند. سلام و علیکم ، حاج آقا التماس دعا ، بفرمائید و تازه واردین را به طرف میزهاییکه از یک گوشه سالن در حال پر شدن هستند هدایت می کنند جای خالی نباید باقی بماند چرا که سر میزها جداگانه سهمیه میوه ، دسر ، نوشابه برای هر زائر منظور گردیده و طبیعتاً اگر خالی بماند مشکل ایجاد خواهد شد و ای بسا سهمیه ها (که مرتب تر از هر کوبنی است که تا حال دیده ایم) با مشکل توزیع مواجه شود میزها به شکل مستطیل و ردیفی به موازات هم چیده شده و در هر ردیف نزدیک به سی الی چهل نفر جای می گیرند. زمان سرو غذا (صبحانه از ساعت ۷ الی ۸/۳۰ ، ناهار ۱۲ الی ۱۴/۳۰ و شام ۲۰ الی ۲۱/۳۰) تعیین گردیده و لکن یک ربعی قبل از ساعات اعلام شده نیز غذا شروع به سرو می شود بعضی ها مصر هستند عوض پر کردن ردیفی جاهای خالی سر میزهای خالی دیگر بنشینند و برای دوستان خود نیز جا رزرو کنند که از طرف مسئولین رستوران با این امر مخالفت می شود گو اینکه این قبیل « حاجی در آتی ها » اخم می کنند و دلشان می خواهد همه جا با نظر مبارک آنها اداره شود ! ولو نادرست !! روی میز برای هر « حاجی در آتی » یک ظرف یکبار مصرف ماست ، یک موز ، یک پرتقال ، یک سیب ، یک قوطی نوشابه خارجی و نه ایرانی (خدا پدر مسئولین امر را بیامرزد که ما مسئله صادرات زمزم را به عربستان حل کرده بودیم و لکن تنگ نظریها گذاشت این امر خیر جامه عمل بخود پوشد حتی تلاشهای مستمر نجفی رئیس سازمان بازرگانی و سبحان اللهی استاندار آذربایجانشرقی نیز در این مورد به نتیجه نرسید) بالاخره ما اینم چشم دیدن همدیگر را حتی برای حضور پرتوان در مجامع اقتصادی بین المللی را هم نداریم و همیشه در از دست دادن فرصت ها حرف اول را می زنیم تا کور شود هر آنکه نتواند دید !

به هر حال این همه مخلفات باضافه غذای اصلی را نمی شود که یکجا تناول کرد مگر اینکه از خیر بالا رفتن فشار خون و بر هم خوردن تعادل غذایی گذشت و هر چه باداباد را گفت که اکثراً هم همینطور می شود و هر چه بادابادی است که از هر طرف به گوش میرسد دکتر های فریادرس «حاجی در آتی ها» اکثراً پرخوری را یکی از علل اصلی مشکلات قلمداد می کنند عده ای نیز در زور آزمائی در سر میز غذا ناموفق هستند و موقع ترک رستوران میوه ها ، ماست، نوشابه و غیره ایست که به اتاقها حمل می شود تا در فرصت مناسب خدمتشان رسیده شود.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۸)

منوچهر انتظار

در این مورد باز هم نکات شنیدنی و بیادماندنی داریم که عرض خواهیم کرد البته مشابه همین سالن غذاخوری با همان شرایط و اوصاف در همین طبقه سوم هتل «انوار مدینه» برای «در آینده حاجیه خانم ها» نیز دایر است. بعد از غذا به اتاق می روم يك ساعتی استراحت و بعد جمع بندی یادداشتها و آماده شدن به شرکت در جلسه کاروان که در ساعت پنج بعدازظهر قرار است برگزار شود و لکن هنوز محل برگزاری مشخص نیست با توجه به گستردگی امکانات سطح بالای هتل لابد مسئولین کاروان در انتخاب سالن هر چه بهتر یا مردد هستند و یا دارند با مدیر هتل سر و کله می زنند. ساعت چهار و نیم بعدازظهر است سر و صدائی از راهرو طبقه هشت شنیده میشود و بعد با بلندگوی دستی اعلام می کنند :

حاجی ها و حاجیه خانم ها حتماً در جلسه ساعت پنج شرکت فرمائید. به منظور اطلاع از کم و کیف جلسه و محل آن از اتاق خارج می شوم در راهرو طبقه هشت جلو آسانسورها حاج حسن و معاون ایشان را به همراه یکی دو نفر از «در آتیه حاجی ها» می بینم که در حال حمل زیلوی پلاستیکی و فرش کردن آن هستند می پرسم حاجی حسن خیر باشد انشا... می گوید محلی برای تشکیل کلاس گیر نیاوردیم در همینجا جلسه را دایر می کنیم ناباورانه می پرسم حاجی ، در هتلی با اینهمه ستاره محلی برای ما بی ستاره ها نیست تا جلسه آبرومندانه تری را برگزار کنیم می گوید متأسفانه تا این لحظه جر و بحث های ما با مدیر ایرانی هتل «آقای رنجبر» نیز به نتیجه نرسیده و می گویند همه کاروان ها این مشکل را دارند. ما را بین که فکر می کردیم مدیر کاروان دارد در انتخاب سالن عالی و عالی تر با مدیران هتل کلنجار می رود چه کنیم ما ساده دلیم و خوش باور و خوش خیال و شاید هم خیالاتی؟! به هر حال ناباورانه سالن در اختیار گروه قرار نمی گیرد در هتلی با آن کبکبه و دبدبه حتی يك اتاق بزرگ نیز برای برگزاری جلسات در اختیار گروه قرار نمیدهند نمازخانه ای هم نیست تا از آن استفاده شود در راهرو هتل جلو آسانسورها زیراندازهایی پهن میشود برای برگزاری جلسات که این نوع برگزاری جلسات نه در شأن حجاج ایرانی است نه شایسته سازمان حج و زیارت ، نه مسئولین کاروانها و نه زینده روحانیون کاروانها ،
ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۹)

منوچهر انتظار

از لحظه ورود تا این دقیقه از ستاد سازمان حج و زیارت کسی را ندیده ایم که به این هتل آمده باشد یا سلام و علیکی شود مدیر ایرانی هتل را نیز هنوز رؤیت نکرده ایم نه سلامی ، نه کلامی ، نه پیامی ، حتی برنامه ای نیز در این رابطه اعلام نشده است این گونه عملکردهای ضعیف را بایستی سر و سامانی داد وضعیت حجاج و خدمت رسانی معنوی و عملی طبیعتاً بایستی هر روز بهتر از روز قبل و هر سال بهتر از سال قبل باشد نه اینکه برنامه ها از هر نظر افت کند فقط قیمت ها و هزینه ها سیر صعودی داشته باشند موضوع را با روحانی گروه و مسئول کاروان مطرح می کنم و این قبیل برخوردهای کم رنگ و کمبود امکانات را برنمی تابم رئیس کاروان نیز معترض و معترف به نقایض کار و لکن عاجز و درمانده از حل و فصل بعثت نداشتن اختیارات اجرائی توضیحاً عرض می کنم سه نفر در گروه اعمال مدیریت دارند روحانی گروه ، مدیر کاروان و معاون مدیر .

جلسه در ساعت ۵ بعدازظهر در راهرو طبقه هشتم با حضور کمتر از يك چهارم تعداد کاروان یعنی قریب به سی نفر مقدماً با صحبت های حاج حسن شروع می شود بعد ادامه جلسه با سخنان روحانی کاروان در رابطه با حج آنگونه که از قبل آماده کرده است بطور خلاصه ادامه پیدا می کند (چنین به نظر می رسد که اگر قسمت اعظم وقت این جلسات با پرسش و پاسخ های ضروری در مورد مناسک حج عمره همراه باشد پر بارتر خواهد بود) و بعد نوبت معاون کاروان که در ضمن مداح اهل بیت عصمت و طهارت نیز هست فرا می رسد گریزی به کربلا و یادی از مظلومیت حسین سالار شهیدان و اشکی و صفائی و لکن باز هم مظلومیت حسین. برای من همیشه این سؤال مطرح بوده است که این پیشکشوت تاریخ ساز و سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام چقدر باشهامت و با قدرت و با اراده و با اندیشه بوده است و حرکت های جاودانه این اسوه تاریخ و مرد پیشناز میدان شهامت و شجاعت و شهادت واقعاً بی مثال است مردی که طواف کعبه را ناتمام گذاشت و راهی کربلا شد تا اسلام زنده بماند و لکن ما چرا همیشه از مظلومیت او می گوئیم و از شهامت و شجاعت و تهور و بی باکی و یکه تازیش در میدان نبرد کمتر حرف می زنیم شاید مراجع ما و بزرگان اهل علم و فقه این باب را بیشتر بگشایند.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۱۰)

منوچهر انتظار

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است

کسی این آستان بوسد که جان در آستین دارد

و حسین این عاشق جان در آستین با نیمه کاره گذاشتن طواف کعبه به کربلا رفت و راه معراج در پیش گرفت تا جاودانه شود و راز جاودانه زیستن و جاودانه ماندن را با شهادتش و شهادتش به ما بیاموزد او به معشوق پیوست تا مسلمانان جهان پهناور در همیشه زمان بهتشان بزند و انگشت به دندان و با حیرت در بلندای تاریخ فریاد بزنند.

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

وین چه شمعی است که جانان همه پروانه اوست

و این همان جاودانه مردی است که هزاران پیروان مکتبش از فهمیده‌ها گرفته تا باکری‌ها و همت‌ها و چمران‌ها عاشقانه در دفاع از اسلام در ایران اسلامی و در قرن حاضر به معبود پیوستند تا بار دیگر ثابت کنند که شهادت و شهادت، آزادگی و فتوت و غیرت و حمیت را از حسین آموخته‌اند و این چنین است که عالم و عالمیان عاشق حسینند و حسینی‌اند و پروانه شمع وجودش.

ساعت ۶ بعد از ظهر است صدای اذان اولیه مغرب به گوش میرسد بیست دقیقه دیگر نماز شروع خواهد شد بعد از اتمام جلسه کاروان، همسفران سریعاً وضو می‌گیرند و شتابان خود را به حرم می‌رسانند تا در نماز جماعت همراه هزاران نمازگزار از دهها نقطه جهان حضور یابند و حضوری آگاهانه که پر کردن این صف‌های عاشقانه نماز یک حرکت عبادی سیاسی انکار ناپذیر است یک شعور است یک وحدت است و یک وابستگی و یک پیوستگی است ملاک انسانیت انسان در تجلی همین ایمان آگاهانه و علم منتهی به ایمان عملی است سنی و شیعه همه با هم و در یک صف واحد و یک نوا و یک صدا، الله اکبر ...

بعد از نماز مغرب در حرم می‌مانم و راز و نیاز با معبود :

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را

و اظهار بندگی محض به خالق یکتا که آزادی ما در بندگی ماست و عزت ما در کرم او:

جز بر کرم دوست نیازی به کس نیست اینگونه شدم بنده که آزاد بمانم

و در عین بندگی، آزادگی و در اوج آزادگی بندگی محض در درگاه حضرت حق و راضی به رضای او :

خود را به رضای حق، رضا می‌بینم درویشی خویش را غنا می‌بینم

گر درد فرستدم، شکایت نکنم زیرا که در آن، عطر شفا می‌بینم

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۱۱)

منوچهر انتظار

دوشنبه ۸۳/۷/۱۳

۴:۳۰ بامداد برای ادای نماز جماعت عازم حرم می شوم فاصله هتل تا حرم حداکثر در پنج الی شش دقیقه طی می شود در آن ساعت اولیه بامداد تا پای از هتل بیرون می گذاری با سیل خروشان جمعیتی مواجه می شوی که عاشقانه از هر طرف بسوی حریم حرم عشق در حرکت هستند این انسانهای عاشق با ملیت های مختلف با لباسهای مختلف با سنین متفاوت و لکن همه به سوی معبود و خالق و همه در يك صف واحد و رو به سوی خدا و با قلبی سرشار از عشق و ایمان به خدا ، وارد حرم که می شوی صفای محیط و فضای الهی حاکم بر پیرامون بر جانت می نشیند احساس آرامش مطلق بر قلب و وجودت سایه می گستراند و ناخودآگاه جلوتر ، جلوتر و باز هم جلوتر می روی تا در کمترین فاصله با مسجدالنبی به نماز بایستی و همنوا با تاریخ اسلام و میلیونها انسان عاشق شهادت دهی بر :
وحدانیت حضرت دوست و نبوت ختمی مرتبت حضرت محمد (ص)

نماز به پایان می رسد می خواهم باز هم بیشتر به مسجدالنبی نزدیکتر شوم و شاید توفیق زیارتی از نزدیک حاصل شود و لکن شرطه مستقر در محل نه تنها که ممانعت بلکه هولم می دهد و نه من بلکه خیلی ها را هول می دهد و احتمالاً مأموریتی جز این هم ندارد و آنرا هم تمام و کمال به انجام می رساند و زیر زبانی کلماتی نیز به عربی می گوید که من متوجه مفهوم آن نمی شوم لابد دارد بد و بیراه به ماها می گوید در فاصله بیست متری مسجدالنبی با آرامش و طمأنینه دو رکعت نماز می خوانم و بعد به یاد می آورم که حضرت رسول در محل محراب فعلی به نماز می ایستاد و با خدای خود راز و نیاز می کرد و بر جای منبر فعلی بر درخت خرمائی تکیه می داد و با مردم به گفتگو می پرداخت بی تکلف و ساده ، بدون پرده دار و حاجب و بدون منشی و رئیس دفتر ! تنها تغییری که در این محل داده شد همان ساختن منبری بوده که به پیشنهاد یکی از اصحاب جامه عمل بخود پوشید تا از يك طرف پیامبر برای جلوگیری از خستگی بر روی آن بنشیند و با مردم صحبت کند و از طرف دیگر مردم ، هم امکان نشستن داشته باشند و هم فرصت دیدن حضرت محمد (ص) را پیدا کنند.

ساعت هفت از حرم خارج می شوم به محض اینکه پا از محوطه حیاط حرم بیرون می گذاری در محاصره دستفروشان گیر می کنی خود را در منطقه آزاد تجاری حس می کنی که فروشندگان آن با قدرت تمام دست به یکی کرده اند تا تو را از حال و هوای معنوی بدر آورند و هر چه سریعتر وارد در حیطة جوراب و شلوار و زیرشلواری ، روسری و دامن ، پتو و ملافه ، اسباب بازی و کفش ، لاک و رژ ، و... و... و... کنند و
ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۱۲)

منوچهر انتظار

و صد افسوس که در کارشان نیز موفق هستند و هر نوع اراده را از من و شما سلب و در اندک زمانی کیسه های متعددی است که پشت سر هم بر می شود از کالاهای بنجل چین و تایوان و کره و... آنهم اول صبح و صبحانه نخورده و هنوز اول عشق است و روز دوم!! خوشبختانه به خودم قبولانده ام که چیزی نخواهم خرید حال بینیم روزهای بعد چه خواهد شد آیا کنار ستون توبه ، توبه شکنی خواهم کرد! به هتل می رسم يك ساعتی می نویسم و بعد ساعت ۸:۱۵ دقیقه به صرف صبحانه می روم سلف سرویسی است انواع مربا ، عسل ، کره و پنیر یکبار مصرف ، تخم مرغ ، شیر ، شیرموز روی میز و در ورودی رستوران

با يك پنیر و يك تخم مرغ و يك کره راهی رستوران می شوم در کنار همسفری پنجاه ساله جا خوش می کنم که چهار قوطی شیرموز به همراه بقیه مخلفات در روی میز گذاشته و در حال ریختن چای از فلاسکی است که قبلاً روی میز قرار داده اند. چائی را می ریزد ولی نخورده شروع به باز کردن قوطی اول شیرموز می کند و بعد خوردن آن ، آنهم با چه سر و صدا و شالاب و شولوبی ، سپس چائی را برمیدارد گویا داغ است مجدداً سر جایش می گذارد و قوطی دوم شیرموز با همان سر و صدا ، گوئی قلیان می کشد وقتی قوطی سوم را باز می کند من حرص و جوش خوردنم فرونی می گیرد و متعجب از اینکه گویا از مملکت قحطی زده ای به اینجا وارد شده ایم اشتهايم کور می شود لقمه دوم نان و پنیر را نخورده رستوران را ترك می کنم و از خیر صبحانه می گذرم در حالیکه تا ساعتها بعد کماکان در حال حرص خوردن هستم از اینهمه حرص و ولع بیموردی که بعضی از ماها داریم و حتی در میان جمع هم به روی خودمان نمی آوریم تا ساعت ۱۰:۳۰ استراحت می کنم بعد تصمیم می گیرم خرید نه ولکن سري به مغازه ها و خیابانها و بازار بزنم و بعدازظهر هم این کار را خواهم کرد.

به محض اینکه پا از هتل بیرون می گذارم صاحب مغازه ها ول کن نیستند تا بخواهی نیم نگاهی به داخل مغازه بیاندازی فریادها بلند می شود حاجی بغرما ، تخفیف ، تخفیف ، ارزان (کلمات کارساز اولیه را اکثراً یاد گرفته اند) مغازه چهارمی دستم را سفت و سخت چسبیده و ول کن معامله نیست حتماً می خواهد چیزی فالبمان کند!! از دستش خلاص می شوم چهار مغازه بعد جلو مغازه بزاري ، شاگرد مغازه در نقش مأمور جلب مشتری ظاهر می شود نگاهی به قد و بالايمان می اندازد دستمان را می گیرد و با لبي خندان می گوید: بغرما حاج آقا رضازاده!

ادامه دارد

منوچهر انتظار

خدا سلامت کند این فرزند برومند آذربایجانی و قهرمان شایسته وزنه برداری کشورمان ، رضازاده عزیز را که اگر ما را هم نمی شناسند لافل به نیت او دستمان را می گیرند و نام کشور عزیزمان بر سر زبانهاست راستش وقتی اسم حاج آقا رضازاده را می برد ناخودآگاه احساس غرور می کنم و درود بر این قبیل قهرمانان و پهلوانان ارزشمند می فرستم و از دلم می گذرد که حتماً رضازاده را و رضازاده ها را در جوار حرم دعا کنم. مغازه ها از هر نوع و با هر ملیت به موازات حرم قد علم کرده اند بی مغازه ها که بساطشان را کنار هر کوی و برزن پهن کرده اند بازارشان داغتر از فروشگاههاست و فرصت سر خاراندن هم ندارند گاهی یک هشدار کوچک که شرطه ها در راهند باعث می شود در یک چشم به هم زدن چادرهای بساط دوره گردها جمع شود نه از تانک نشان ماند و نه از « تانک نشان » و لکن اندکی بعد که منطقه بی شرطه شد بازار مکاره ها دوباره دایرند از ریش تراش گرفته تا دستگاه ماساژ (ماساژور)، از زنجبیل تا حنا ، از روسری گرفته تا خودکارها و مازیک های چین ، از کیف های سامسونت تا تسبیح های هزار دانه هزار رنگ هزار نوع و انبوه جمعیت که در جلو صرافیه ها صف بسته اند تا ریال بگیرند و خیالشان را از خریدهای بنجل راحت کنند (البته وضع به این صورت هم نیست که تمام کالاها بنجل باشند درصدی از کالاهای ناب هم وجود دارند که بتوانند حاجی توبه کن هائی نظیر حقیر را گول بزنند.) و لکن خوشبختانه تا این لحظه به انبوه خریداران نپیوسته ام ، حوالی ساعت ۱۲ اذان اولیه ظهر (آماده شدن مسلمانان برای حضور در حرم جهت ادای فریضه نماز) به گوش می رسد کلیه مغازه داران شروع به پائین کشیدن کرکره مغازه هایشان می کنند و در اندک زمانی سکوت مطلق بر بازار مکاره حاکم می شود گویی اصلاً مغازه ها باز نبوده اند لازم به توضیح است که عده ای از فروشگاهها کرکره هایشان را هم نمی کشند تنها اکتفا می کنند به انداختن پارچه ای روی کالاهایشان و این امر به منزله تعطیلی محل کسب است عده ای از « حاجی در آتیه های » ایرانی با کیسه های خرید در دستشان بسوی حرم می روند که در جلو ورودی های حرم شرطه ها مانع ورود هستند هیچ نوع کالائی را اجازه ورود به حرم نیست الا موبایل که متأسفانه راه نفوذش را حتی به حرم نیز باز کرده است. حاجی در آتیه های کالا به دست چاره ای ندارند جز اینکه نماز را در حیاط حرم برگزار کنند و گوشه دستشان بیاید که منبعد با تحفه و هدیه و ساک های متعدد و حتی تکی هم نمیشود به حرم رفت. وارد حرم می شوم کفشهایم را که داخل کیسه اهدائی از طرف کاروان گذاشته ام به دستم می گیرم و در حرم در جایگاه مخصوص می گذارم و آماده برای ادای نماز ،

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۱۴)

منوچهر انتظار

سیل جمعیت همچنان در درون حرم جاریست اکثریت قریب به اتفاق مردان از بومی های مدینه گرفته تا زائرین ملیت های مختلف دشداشه های سفید به تن دارند و لکن اکثریت ایرانی ها کماکان شلوار و بیراهن را ترجیح می دهند صدای اذان ظهر که به منزله آغاز نماز است نه تنها که در درون حرم بلکه در مدینه النبی می پیچد و بلافاصله نماز شروع می شود هر صبح و ظهر سه چهار دقیقه ای بعد از نمازهای یومیه نماز میت برگزار میشود و این بدان معنی است که اکثر مردم در منطقه ترجیح می دهند نماز امواتشان در حرم خوانده شود فلذا اموات خود را از غسلخانه به حرم منتقل می نمایند تا بعد از نمازهای واجب روزانه نماز میت خوانده شود که هر روز هم خوانده می شود و اکثراً هم چه جمعیت بومی و چه غیر بومی در آن شرکت می کنند بعد از اتمام نماز از حرم خارج می شوم و مثل بقیه افرادی که منتظر همسرانشان در دربهای خروجی مخصوص بانوان هستند به صف می ایستم جلو درب ورودی و خروجی بانوان در محوطه حرم را با دیوارهای کاذب محصور کرده اند و مردان در ضلع خروجی می توانند منتظر همسرانشان باشند پنج دقیقه بعد با همسرم بطرف هتل حرکت می کنیم قبل از من و شمای زائر و مهمانان مدینه ، میزبانان مغازه دار و بی مغازه سریعاً مغازه هایشان را باز و بساطشان را گسترده اند تا مبدا فرصت از دست برود و ریالی در جیب من و شما در امان مانده باشد. همسرم در چند جا توقف می کند و چند کالا را نیز قیمت قبل از خرید مینماید و لکن گرسنگی بیش از حد را بهانه می کنم و بطرف رستوران هدایتش میکنم ساعت ۱۲ وارد رستوران می شویم زودتر از ما خیلی ها جنبیده اند و دارند غذا صرف می کنند کماکان خدمه هتل با روی گشاده و نهایت احترام و ادب از « حاجی در آتیه ها » و طبعاً در سالن دیگر نیز از « حاجیه خانم های آتی » استقبال می کنند.

حاجی آقا سلام علیکم بفرمائید خواهش می کنم ، حاجی آقا التماس دعا بفرمائید ، حاجی آقا لطفاً از این طرف بفرمائید ، ما را هم دعا بفرمائید و سرو غذا بلافاصله بعد از نشستن شما و بدون معطلی ، کیفیت غذاها بسیار مطلوب و کمیت آن بقول حاجی احمد مطلوب تر (البته بینوا حاجی احمد خودش چیزی نگفته فقط من از چشمهایش این مطلب را خواندم) هنوز غذا به پایان نرسیده صدای آذربایجانیان « ته دیگ طلب» بلند می شود حاج آقا لطفاً ته دیگ ، از آن طرف میز صدای دیگری می گوید : حتماً که « قازماخ » به این زودی زود تمام نمی شود چرا که ماها هم هستیم. بالاخره با شوخی و مزاح هم شده اکثر « حاجی در آتیه » های « ته دیگ طلب » به ته دیگ میرسند !! و از فیض آن بهره مند می شوند .

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۱۵)

منوچهر انتظار

بلافاصله بعد از اتمام غذا میوه به دستمان که تقریباً اکثریت را شامل می‌شود بسوی اتاق‌هایشان حرکت می‌کنند یکی دو نوبت اول من یکی که خجالت می‌کشیدم موز و پرتقال و سیب و نوشابه‌های صرف نشده را به اتاق ببرم و لکن بعد به جمع پیوستم چرا که پشیمانی بعد سودی نمی‌توانست داشته باشد! البته از روحانی کاروان هم که میوه‌هایش دستش بود پرسیدم که حاج آقا میوه‌های شما هم که سوخت و سوز ندارد فرمودند بالاخره این حق من و شماست همین یکی دو روزه یخچال اتاق ما پر میوه شده است دنبال مهمان می‌گردیم تا مجانی پذیرایی کنیم و لکن چنین به نظر می‌رسد که اکثریت دنبال مهمان هستند و دلشان هوای میزبانی کرده است به استثناء آنهایی که ساک جداگانه‌ای تهیه کرده‌اند جهت حمل میوه به ولایت به عنوان تبرک!! این «حاج حسن» مدیر کاروان اگر بیش از اندازه خسته نشود آدم باحالی است به شوخی یا به جد می‌گفت: یک روز که همه آماده عزیمت به ولایت بودیم و کلیه اعمال حج انجام و مدت مسافرت تمام شده بود متوجه شدیم دیر وقت است و یکی از حجاج هنوز پیدایش نیست داشتیم دنبالش می‌گشتیم که پیدایش شد دیدیم یک تلویزیون بدون قوطی بسته بندی نشده، بدست گرفته و له له زبان دارد از آسانسور خارج می‌شود گفتیم: حاجی کجایی، این دیگه چیه! گفت تلویزیون اتاقمان است همین معطلم کرد دیگر، گفتیم حاجی خیر باشد کجا می‌بری با لحن آرام و لکن خسته گفت: می‌برم ولایت تبرک است دیگر!!

ساعت ۱۳:۴۵ دقیقه از رستوران خارج می‌شوم آسانسورها طبق معمول که اوقات صبحانه و نهار و شام بسیار شلوغ است ترافیک سنگینی را به دوش می‌کشد قسمت اعظم کاروانیان نیز اعم از آقا و خانم، کودک و جوان و پیر، هر کس که وارد آسانسور می‌شود با دگمه‌های طبقات آسانسور پیانوئی می‌زنند نه اینکه اهل موسیقی باشند و یا بخواهند زورآزمایی کنند و لکن از باب تعنن سربسر آسانسور و بقیه همسفران می‌گذارند و لاجرم آسانسور در تمام طبقات مجبور به توقف می‌شود و همه ما هم کیف می‌کنیم بالاخره آسانسور سواری کیف دارد مگر نه؟! ده دقیقه بعد سر و صداها از طبقه هشتم به گوش می‌رسد یکی می‌گوید کارت اتاق من شارژش تمام شده و درب اتاق باز نمی‌شود دیگری کارت را عوضی در سوراخ درب جا داده سومی کارت‌ش را در اتاقش جا گذاشته، یکی دیگر هم به طبقه ۸ آمده، شماره اتاقش را پیدا کرده ولی معتقد است این اتاقش نیست اتاقش در وسط سالن بوده و الان به گوشه سالن نقل مکان کرده است البته حق هم با اوست اشتباه آمده چون در هتل «انوار مدینه» چند برج با طبقات یکسان و شماره‌های اتاق‌های همسان وجود دارد که باید اسم برج را فراموش نکرد یا دربهایی

ورودي را علامت گذاري نمود وگرنه گم شدن به سادگي آب خوردن ميسر است اين هتل به طوري كه مي گويند بيش از صدها اتاق و

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

يادداشتهاي حج (۱۶)

منوچهر انتظار

چندين برج است با آسانسورهاي ۱۰ و ۱۷ نفره !! چندين بار با مسئول رسپشن هتل تماس گرفتم نه كانالوگي از هتل در اختيارم گذاشتند ، نه كروكي و نه اطلاعات كامل ، مذاكرات به زبان ناقص عربي و كامل فارسي و انگليسي نيز ثمربخش نبود فلذا تمام حواسمان را جمع كرديم تا در هتل گم نشويم و خوشبختانه گم نشديم كارت اتاقمان هم مشكلي پيش نياورد در آسانسور هم گير نكرديم و صحيح و سالم به اتاق رسيديم بعد از يك ساعت و نيم استراحت ساعت سه و نيم مجدداً جهتديدن شهر مدينه هتل را به همراه همسرم ترك كرديم مي خواستيم در شهر مدينه گشتي بزنيم و آنهم با حداقل هزينه ، جلو هتل ميني بوسهاي ۸ نفره و ۱۰ نفره و حتي سواري هائي هستند كه « در آتیه حاجي ها » را طبق قراردادي كه با فروشگاههاي متعدد دارند مجاني به اين فروشگاهها مي برند و كرايه را از مدير فروشگاه مربوطه مي گيرند و مجاني هم برمي گردانند در حقيقت فروشگاه به فكر جذب و جلب مشتري به هر طريق ممكن ، رانندگان وسايط نقلیه به فكر كسب درآمد با انتخاب كوناھترين و بهترين راه ، و ما (من و همسر) بعنوان « حاجي در آتیه » هائي كه مي خواهند مجاني مدينه را گشتي بزنند و اي بسا از شهر فيلمبرداري هم كنند وارد عمل شديم سوار يكي از ميني بوسها به مقصد يكي از فروشگاههاي بزرگ شهر ميشويم و دوربين به دست از پشت شيشه ميني بوس فيلمبرداري را شروع مي كنيم مدينه شهري ديني است تكنولوجي غرب با بشقابهاي ماهواره اي متعددش و سوپرماركتهاي عريض و طويلش و مانكن هاي مستقر در ويترين مغازه هاي متعدد به سبك عربي اش جا خوش كرده است به عبارت ديگر غرب به سرعت دارد در عربستان و به تبع آن مدينه نفوذ ميكند و متأسفانه نفوذش همچنان در حال گسترش است . ماشين هاي سواري آخرين مدل حكاييت از ثروتمندي قشر عظيمي از مردم اين شهر دارد كه به موازات طبقه متوسط و زير خط فقر دارند در صلح و صفا با هم زندگي مي كنند منتها هر كدام در خط خود !! از بركت وجودي مسجدالنبوي سيل دلاريست كه توسط مسلمانان سراسر جهان به سوي عربستان جاري است آنچهانكه نفت را تحت الشعاع قرار داده است در خيابانهاي مدينه ماشين هاي آخرين سيستم زاپني و آمريكائي دارند به همدیگر شاخ و شانہ مي كشنند و شيخ هاي عرب سوار بر اين ماشين ها نيز مرتباً دنده مي كشنند حال به كي و چه كسي؟! شما مختاريد خودتان حدس بزنيد. به موازات ماشين هاي سواري شخصي تاكسي هاي شيك و پيك با كولرهاي دست اول همه جا در دسترس است و...

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۱۷)

منوچهر انتظار

با کرایه ای بین ۱۰ تا ۱۵ ریال شما را در مسیرهای مختلف مدینه جایجا می کنند و هنوز سوار نشده می خواهند سردرپیاورند که شما ایرانی هستید یا نه فلذا قبل از اینکه مقصد را سؤال کنند می پرسند ایرانی ؟ تا بگوئید نَعَمْ می گویند رضازاده ، علی دائی ، کریمی ، مهدوی کیا یعنی اینکه ما نه تنها ایران را می شناسیم بلکه قهرمانانیش را هم می شناسیم بعد باب صحبت باز می شود آنها با فارسی شکسته و ما با عربی شکسته بسنه ، نتیجه بی نتیجه فقط اظهار وجود از هر دو طرف همین !! کل عربستان و به تبع آن مدینه نه تنها از نظر ماشین های آخرین سیستم بلکه از نظر تسلط کامل بر بازار در سیطره آمریکا و ژاپن و چین است و این سه تفنگدار بازار عربستان را قبضه کرده اند و اما دستفروشان نیز اکثراً افغانی و بنگلادشی و پاکستانی و افریقائی هستند که در فروش سیر تا پیاز و جارو تا پارو فعالند !! در کنار خیابان ، توی بازار، جوار حرم می خورند و می خوابند و می فروشند و زنده مانی می کنند !! مینی بوس در جلو یک فروشگاه بزرگ نظیر همین فروشگاههای رفاه خودمان توقف می کند نیم ساعتی توی فروشگاه را پرسه می زنیم و بعد دنبال ماشین مجانی دیگری هستیم که به فروشگاه دیگری برویم منتها قصدمان خرید نیست و نیت اصلی گشت مدینه است (دارم با خودم فکر می کنم چرا این کاروانهای زیارتی یک نصف روزی ، زوار را در خود شهر مدینه نمی گردانند آن هم با توضیحات کامل از تمام مناطق) شاید نفس ما گرم بود و این پیشنهاد عملی شد طبیعتاً در آن صورت تمام راهها به فروشگاهها ختم نمی شود !!

اذان اولیه نماز مغرب به گوش می رسد نماز را در یکی از مساجد شهر مدینه به جماعت برگزار می کنیم (توضیح اینکه در تمام مساجد شهر مدینه از کوچک و بزرگ نماز به جماعت برگزار می شود) بعد از نماز تا ساعت هفت و نیم با ماشین های مجانی فروشگاهها، قسمت اعظم شهر مدینه را گشت می زنیم آنچه که بیشتر از همه جلب توجه می کند تعداد بیشمار پمپ بنزین و داروخانه در خیابانهای مختلف شهر است قیمت بنزین لیتری یک ریال سعودی معادل ۲۲۵ تومان خودمان است توضیح اینکه دو سال قبل که من توفیق زیارت حج را داشتم صرافیهای عربستان در قبال هر دلار ما ۲/۷۴ ریال می دادند که می شد حدود ۲۱۴ تومان آن موقع هر دلار ما ۸۰۰ تومان بود و حال که دلار ۸۸۰ تومان است باز هم بعد از دو سال در عربستان همان ۲/۷۴ ریال را در قبال هر دلار به شما می دهند و لکن به علت پائین آمدن ارزش پول ملی ما دو سال قبل یک ریال سعودی که معادل ۲۱۴ تومان بود اینک معادل ۲۲۵ تومان است یکی از ضروریات اقتصاد ما تثبیت قیمت دلار است آن هم نه برای یکی دو ماه و مقطعی بلکه برای طولانی مدت ، تثبیت قیمت دلار یعنی حفظ ارزش پول ملی و این یک ضرورت است و نه یک انتخاب...

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۱۸)

منوچهر انتظار

ساعت ۸:۱۵ دقیقه جلو هتل « انوار مدینه » از ماشین مجانی پیاده می شویم در حالیکه پنج ماشین عوض کرده ایم تا نقاط مختلف مدینه را مجانی دیده باشیم ساعت هشت و نیم شام و ساعت ۹ شب شرکت در جلسه راهرونی کاروان ، روی زیلو و در راهرو هتل با عظمتی که نجیبی در آنجا گم می شوی. عجب هتلی و عجب سالن شیک و پیک و لوکس و تمام عیاری !! جهت برگزاری جلسات کاروان ، راهرو هتل و روی زیلو بله « راهروی هتل و روی زیلو » و هتل « انوار مدینه » .

حاج حسن بساط دم و تشکیلات میکروفن و بلندگوی خود را در وسط راهرو پهن می کند و با سیم میکروفن که مرتباً قطع و وصل می شود ور میرود و صحبت را آغاز قسمتی از محرمات و مناسک حج را او می گوید و بقیه را روحانی گروه که شخصیت آرام و ساکنی است پی می گیرد و بعد معاون مدیر و در نهایت ساعت ۱۰ تمام جلسه کاروان . تا ساعت ۱۱ استراحت می کنم و به جمع‌بندی یادداشت‌ها می پردازم ساعت ۱۱:۲۰ دقیقه در معیت همسر آماده حرکت به محوطه مسجد النبی و قبرستان بقیع هستیم قبل از عزیمت از حافظ کمک می گیرم چگونه بودن را و چگونه رفتن را و ندا می شنوم:

بشوی اوراق اگر همدرس مانی کد درس عشق در دفتر نباشد

و یک ربع بعد در کنار قبرستان بقیع هستیم پشت درهای بسته با دل شکسته و حیران در مکتب عشق و دلدادگی ، مکتبی عملی حک شده در سینه تاریخ و یک قصه نامکرر ولو با تکرار روزمره و نامحدود.

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

کز هر زبان که می شنوم نامکرر است

کنار قبرستان بقیع در حوالی نیمه شب خلوت است یکی دو سال قبل نیمه شبان صدای یا زهرا سکوت شب را می شکست و کاروانیان در کنار قبرستان بقیع نوای های های عشق و دلدادگی سر میدادند اما اینک شُرطه ها به گریه های شبانه نیز مانع می شوند و لکن عاشقان دلدا در محوطه حرم مسجدالنبی نجوای شبانه را سر میدهند و به راز و نیازهای عاشقانه با معبود خود دل بسته و وابسته و پیوسته اند و راز ماندگاری اسلام در همین عشق ها ، ایمان ها ، نجواها ، پیوستگی ها ، دلبستگی ها، وابستگی هاست آن هم در نهایت می رسد به حضرت دوست چرا که هر چه هست فقط اوست و غافل از او هر زمان سیه روست . در نیمه شب در محوطه حرم مسجدالنبی و در خانه دوست هوای دوست می کنم و دنبال صاحبخانه می گردم دل در گرو عشقش و امیدوار به گرمش و مکرر در مکرر نجوای من است و فریاد من است اینکه :

جز بر کرم دوست نیازی به کسم نیست اینگونه شدم بنده که آزاد بمانم

عجب حکایتی است این قصه عشق و این ازادگی در بندگی و بندگی در ازادگی و چون بدینجا میرسم عاجزم از شرح سر عاشقی :

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۱۹)

منوچهر انتظار

سه شنبه ۱۳۸۲/۷/۱۴

امروز زیارت دوره داریم قرار است همه سر ساعت ۶:۲۰ دقیقه صبح سوار اتوبوس هائی شده باشند که در جلو هتل آماده خواهند بود ۴:۲۰ دقیقه صبح بیدار می شویم نماز صبح را در حرم به جماعت برگزار می کنیم ساعت ۵:۴۵ دقیقه در سالن مشغول صرف صبحانه هستیم (امروز صبحانه را به خاطر برنامه های زیارتی يك ساعت زودتر از وقت معمول سرو می کنند) جوان بیست و هفت هشت ساله برازنده خوش مشرب صاف و صادقی که از همسفران است و به همراه برادر همسرش از خدمتگزاران « حاجی در آتیه ها » است و دوتائی کمر همت بر خدمت بسته اند و من بعد از این از او بعنوان « سید رعنا » نام خواهم برد در سر میز صبحانه روبروی من نشسته است و دارد غسل را با چای مخلوط می کند و به من هم پیشنهاد می کند که « چای غسل » را فراموش نکنم خاصیت دارد !! در حالیکه لبخندی می زیم می گویم « سید رعنا » « چای غسل » را ولش کن تو باید « خاویار با تخم مرغ » بخوری و توصیه می کنم یادآوری کند تا بعداً فلسفه این پیشنهاد را به او بگویم خنده ای می کند و کنجکاو است بفهمد چه خواهم گفت برادر همسرش نیز که جوان بیست و یکی دو ساله زبر و زرنگی است و در خدمت به « حاجی در آتیه ها » دست کمی از « سید رعنا » ندارد و اغلب همسفران به خاطر پیراهن قرمزی که اکثراً به تن دارد او را « پیرهن قرمزی » یا « قیرمیزی کوینک » صدا می کشند و ما هم بعد از این او را به همین نام صدا خواهیم کرد مشتاق است که بفهمد « راز خاویار با تخم مرغ چیست » لکن فعلاً موضوع را مختومه اعلام و سریعاً رستوران را به قصد اتاق و برگشت مجدد در ساعت ۶:۲۰ دقیقه صبح به جلو هتل جهت سوار شدن به اتوبوس ها ترك می کنیم.

سر ساعت ۶:۲۰ دقیقه صبح با همسر در اتوبوس در ردیف سوم نشسته ایم و منتظر هستیم هنوز بیش از شش هفت نفر تشریف نیاورده اند سر ساعت ۶:۴۵ دقیقه یواش یواش و آرام آرام و سلانه سلانه کاروانیان به کاروان می پیوندند در حالیکه « حاج حسن » کاروان سالار در اتوبوس ما و معاون ایشان آقای « مصفا ئی » البته به قول روحانی کاروان که اکثراً « مصفا ئی » را مصفا ئی خطاب میکرد دارند حرص و جوش می خورند و دلخور از عدم توجه همسفران به وقت های تعیین شده و لابد در اتوبوس دیگر نیز روحانی ساکت گروه یواش یواش دارد سکوتش را می شکند و مسئول اتوبوس چهارمی نیز که يك فرهنگی فهیم بازنشسته است حتماً یادش می آید که در تمام جلسات رسمی اداری نیز در طول خدمتش تأخیر جزو افتخارات ما بوده و همین افتخارات است که اینك توسط « حاجی در آتیه ها » به عربستان نیز تحفه آورده شده است از خودم می پرسم به راستی ما کی تابع وقت و نظم خواهیم بود و این را از يك همسفر دیگر هم می پرسم و او می گوید :

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۲۰)

منوچهر انتظار

حاجی زیاد جوش نزن بی نظمی خودش نوعی نظم است!! پاسخی ندارم جز سکوت مطلق!! اتوبوس ها ساعت ۷ صبح با نیم ساعت تأخیر و با سلام و صلوات حرکت می کنند ساعت ۱۰:۷ دقیقه بامداد در دامنه کوه اُحُد در شمال مدینه هستیم البته از کوه خبری نیست و فعلاً به تپه ای تبدیل شده است. روحانی کاروان در مورد جنگ احد توضیح می دهد:

در سال سوم هجری در جنگی که در این محل بین مسلمین و کفار اتفاق افتاد قریب به هفتاد هزار نفر از مسلمانان شهید شدند از جمله حضرت حمزه سیدالشهدا و در همان منطقه نیز دفن گردیدند لازم به توضیح است که در این جنگ ابتدا مسلمین پیروز شدند و لکن در مراحل بعدی عده ای در اثر بی مبالائی و کوتاهی در اطاعت از فرماندهی به دنبال غنایم جنگی رفتند که کفار از این لحظات غفلت استفاده نموده و با حملات غافلگیر کننده خود به سپاه اسلام یورش بردند و تعداد بسیاری را شهید کردند.

زیارت نامه شهدای احد خوانده می شود و بعد مداح کاروان و مرثیه ای و سپس نگاهی به احد و جای پای حضرت محمد(ص) و قبرستان شهدا و صدائی از دل تاریخ و ندائی از حضرت محمد(ص):

هر کس به مدینه بیاید و مرا زیارت کند و عمومیم «حمزه» را زیارت نکند بر من جفا کرده است.

و زیارت قبرستان شهدا و حضرت حمزه ، اتوبوس های متعدد «درآئیه حاجی ها» پشت سرهم می رسند تعدادی نیز قبل از ما رسیده بودند. جمعیت انبوهی در زیارت و سیر تاریخ غوطه ورنند در کنار قبرستان شهدا دستفروشان بساطشان را گسترده اند و کار «گل» می کنند و مانع از نجوای عاشقانه دل، از عطر و عود و عنبر گرفته تا بساط سُرنا و خروس گویا و شیر گنجشک ، باضافه تسبیح های صد دانه رنگارنگ و از همه رنگ و مرواریدهای غلطان و ساعت های ارزان . سر و صدای بیش از حد فروشندگان دوره گرد گوش ما که قابلی ندارد به فکر کردن گوش تاریخ نیز هستند و تاریخ گله مند از اینهمه همهمه ها و هیاهوهای بی مورد و حاج حسن مدیر کاروان گله مند از عدم سرعت عمل «در آئیه حاجی ها» جهت حرکت سریع به منظور اتمام زیارت دوره قبل از مصادف شدن با گرمای شدید و طاقت فرسای ظهر. همه سوار ماشین می شوند الا « در آئیه حاجی خانمی » که بیش از هفتاد و پنج سال دارد و شاید مصمم به خرید هفتاد و پنج نوع کالا ، به یاد هر سال عمرش ، از او خبری نیست همه دنبالش هستند تا راه بیفتیم هر قدر بیشتر دنبالش می گردند کمتر نتیجه می گیرند «سید رعنا» و «قیرمیزی کویک» نیز دارند تلاش مضاعف می کنند تا بلکه راه بیفتیم بعد از بیست و پنج دقیقه معطلی «در آئیه حاجیه خانم» که با همه ناتوانی ظاهریش مقتدرانه همه ما را این همه معطل کرده بود بدون اینکه خم به ابرو بیاورد پیدایش می شود شاید هم شادمان از خرید یک رشته مروارید تقلبی!! حرکت می کنیم مقصد بعدی « مسجد ذو قبلتین » است.

ساعت ۱۰:۸ دقیقه در مسجد ذو قبلتین هستیم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۲۱)

منوچهر انتظار

در این مسجد که قبلاً قبله آن به طرف مسجدالاقصی بوده با وحی الهی و به دستور پیامبر اسلام (ص) به هنگام ظهر قبله تغییر یافته و نماز به طرف کعبه برگزار و از آن پس کعبه مکرمه قبله دائمی مسلمانان شده است بنابراین دو رکعت از نماز ظهر به سوی مسجدالاقصی و دو رکعت دیگر به سوی کعبه برگزار شده است و بنابر همین امر این مسجد « ذوقبلتین » یا « دو قبله » نامیده شده است سابقاً در این مسجد دو محراب روبروی هم (شمالی و جنوبی) یکی به طرف کعبه و دیگری به طرف بیت المقدس قرار داشته ولی در تجدید بنای مدرنیزه این مسجد تنها جای یک محراب باقی و آثار قبلی از بین رفته است. مسجد ذوقبلتین از بناهای تاریخی است که از تاریخی بودنش فقط اسامش باقی مانده است ظاهراً نشانی از تاریخ به همراه ندارد ساختمان سفید رنگی است که هر روز توسعه مدرن می یابد و تاریخ را در زیر پوشش مدرنیسم خود کمرنگ تر می کند بانوان در طبقه بالا و آقایان در صحن پائین دو رکعت نماز تحیت می خوانند و نظری بر گذشته های خیلی دور و گذری بر ماندگارهای یادگار و یادگارهای ماندگار و اما فروشندگان دوره گرد بی توجه به تاریخ و تاریخ سازان تمام اطراف صحن و محوطه آن را قبضه کرده اند و به عبارتی قبله سومی ساخته اند که « حاجی در آتیه ها » و « حاجیه خانمهای آتی » لحظه ای از این قبله سوم غفلت نمی ورزند که مبدا بازار مکاره ای از قلم بیفتند و سکینه باجی و کبری خانم و مشهدی غفار و کربلانی حسن اخمشان درهم رود که چرا به ما تحفه های تبرکی نیاورده اید بالاخره اگر قرار باشد حاجی آقاها و حاجیه خانمها از یک ماه قبل سالن غذاخوری ها را رزرو نکنند پلو به پول داران و نه مستمندان ندهند هدیه به بی نیازان و نه نیازمندان را فراموش کنند و کبکبه ها و دبدبه ها را به کناری نهند و فخرفروشی ها نکنند و این منم منم ها را نگویند که حاجی آقا یا حاجیه خانم نمی شوند !! ای دل غافل خدا آخر و عاقبت همه ماها را با این همه ریاکاریها و فخرفروشی ها و تظاهرها به خیر گرداند که به وحدانیت الهی همه ما نیک می دانیم که اینها نیست در قاموس حج و ما با این همه پیرایه که بر این حج حق بسته ایم نه تنها که جفا بر حج کرده ایم بلکه بر خود نیز بی جفا نمانده ایم .

و اما جنگ خندق که در آن کفر با تمام وجود در تقابل با اسلام قد علم کرد به پیشنهاد سلمان فارسی خندقی در این محل حفر گردید تا جلو پیشروی دشمن گرفته شود و لکن امروز خندقی بر جای نمانده است و جوار خندق آن زمان به اتوبان تبدیل شده و پارک مانندی در این محل بجا مانده است شامل آثار و بقایای از: مسجد سلمان ، مسجد علی بن ابیطالب ، مسجد فاطمه زهرا ، مسجد عمر ، مسجد ابوبکر ، مسجد فتح و مسجد ذوقبلتین که آنها را مساجد « سبعه » یا هفتگانه مینامند.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست
یادداشت‌های حج (۲۴)
منوچهر انتظار

مسجد قبا

در محوطه مسجد قبا اتوبوس‌های « درآتیه حاجی‌ها » یکی بعد از دیگری با شکل و شمایل یکسان باز می‌رسند سیل جمعیت از مرد و زن ، پیر و جوان مشتاقانه بسوی هویت خود و تاریخ خود پیش می‌تازند اینجا جنسیت مطرح نیست اینجا زن و مرد مطرح نیست اینجا انسانیت انسانها مطرح است اینجا هویت اسلام و تاریخ اسلام و ندای محمد (ص) است و به همین دلیل است که وقتی اتوبوس‌ها متوقف می‌شوند و « در آتیه حاجی‌ها » پیاده می‌شوند همه دور روحانی سنگین و متین گروه جمع می‌شوند تا درباره تاریخ اولین مسجد اسلام بشنوند معاون کاروان با بلندگو اعلام می‌کند خانمها يك طرف و آقایان طرف دیگر بایستند و در حقیقت جداسازی می‌کند من که کنار همسرم ایستاده ام این مسئله را برنمی‌تابم و با لحن اعتراض آمیز می‌گویم : لابد عنایت دارید که در حرم الهی و در طواف کعبه در خانه خدا همه با هم طواف خواهیم کرد بنام مسلمان و پیروان مکتب اسلام ، مرد و زن ، پیر و جوان ، سفید و سیاه و... سکوتی برگزار می‌شود و بعد توضیحات در مورد مسجد قبا :

مسجدي که اینک توسعه مدرن یافته و روز به روز در حال مدرنیزه شدن است ای کاش همان مسجد با همان چارچوب‌های اولیه باقی می‌ماند و توسعه‌ها نیز به راه خود ادامه می‌داد و لکن مناسفانه اینطور نشده جای شکرش باقی است که قبرستان بقیع همچنان باقی مانده و زبان گویای تاریخ است که ای کاش سالهای بعد نیز این چنین بماند ولو با درهای بسته و انسانهای دل شکسته پشت در مانده.

مسجد قبا اولین مسجدي است که در تاریخ اسلام توسط حضرت محمد (ص) و با یاری مسلمانان در روستای « قبا » در شهر « یثرب » که بعدها به شهر پیغمبر ، یا « مدینه النبی » تغییر یافت ساخته شده است حضرت محمد (ص) شخصاً حدود و ثغور مسجد را مشخص فرمودند و با دست مبارک سنگی را در دیوار نهادند تا وسیله نشان دادن قبله باشد که در آن زمان هنوز جهت قبله «بیت المقدس» بود.

بنای ساختمان طرف چند روز با شاخه و برگ درختان صرفاً به روش متعارف آن زمان حجاز مسقف شد و اولین نماز در روز جمعه در نخستین مسجدي که برای اسلام و مسلمانان ساخته شده بود به امامت حضرت رسول (ص) برگزار شد و بعد بنای «مسجدالنبی» فعلی پایه ریزی گردید و صدای بلال حبشی به عنوان اولین کسی که با بانگ اذان او مؤمنان برای نماز گزاردن به مسجد فرا خوانده می‌شدند در مدینه پیچید :

الله اکبر ، اشهد ان لا اله الا الله ، اشهد ان محمداً رسول الله...

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۲۵)

منوچهر انتظار

ساعت ۱۱:۱۵ دقیقه صبح بازدید از اماکن متبرکه به پایان می‌رسد ساعت ۱۱:۳۰ دقیقه جلو هتل از اتوبوس‌ها پیاده می‌شویم سری به اتاق و وضو و نماز ظهر بعد بلافاصله نهار.

از ساعت ۱۲:۲۰ تا ۱۶:۲۰ دقیقه مشغول استراحت در اتاق، جمع‌بندی یادداشت‌های مربوط به بازدیدهای امروز و آماده شدن برای شرکت در جلسه بعثه رهبری که قرار است در ساعت ۵ بعدازظهر در سالن غذاخوری هتل برگزار شود. جلسه بعد از قرائت آیاتی از قرآن کریم با سخنرانی حجت الاسلام سپهر آغاز می‌شود. سپهر سخنور ماهری است از افضلیت دین مبین اسلام و خاتمیت نبوت حضرت محمد (ص) سخن می‌گوید و تأکید بر رعایت شئون اسلامی توسط مسلمانان در حریم حرم و در شهر پیامبر مدینه منوره دارد و به طنز می‌گوید نکند ما هم با بی‌توجهی‌هایمان داشته‌هایمان را به جوی بفروشیم!!! و شعری از حافظ می‌خواند با صدای بسیار دلنشین و با هنرمندی تمام:

بدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جوی بفروشم

و بعد وقت نماز است و بلافاصله شام و ساعت ۹ شب شرکت در جلسه راهرونی کاروان و کماکان روی زیلو در طبقه هشتم همراه با میکروفون قطع و وصلی حاج حسن.

ساعت ۹ حداکثر بیست سی نفر بیشتر در راهرو نیست توضیح اینکه راهرو ظرفیت بیش از سی نفر هم ندارد، روحانی محترم کاروان در مورد مناسک حج صحبت می‌کند صحبت از:

احرام بستن (مُحْرَم شدن) که در مسجد شجره انجام می‌گیرد و قبل از احرام بایستی نیت احرام برای حج عمره مفرده انجام گیرد برای احرام از دو تکه پارچه سفید یا حوله سفید استفاده می‌شود که یکی به کمر بسته می‌شود و دیگری روی شانه انداخته می‌شود لباس دوخته از تن بدر می‌شود لباس دنیوی آلوده به گناه از تن دور می‌شود لباس آخرت و لباس مساوات و لباس تشرف به خدمت حضرت حق به تن می‌شود و این یادآور روز خلاصی از این دنیا و پیوستن به حضرت دوست است و روز محشر در مراسم حج تجلی می‌یابد پس از احرام بستن تلبیه گفته می‌شود و آن پاسخ ندای مثبت به دعوت پروردگار یکتاست:

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۳۶)

منوچهر انتظار

لیبک ، تطهیر زبان است تطهیر روح و روان است تطهیر قلب و بیان است و اینکه تعهد است در حریم حضرت دوست به اطاعت محض و تبری از معصیت.

کسی که محرم شد ۲۴ عمل بر او حرام می شود و حرمت موقت دارد که بعد از احرام حلال می شود .

۱- شکار صحرايي ۲- جماع کردن ۳- عقد کردن زن ۴- استمنا ۵- استعمال مواد خوشبو و معطر ۶- پوشیدن لباس دوخته ۷- سرمه کشیدن ۸- نگاه کردن در آینه ۹- پوشانیدن تمام روی پا ۱۰- فسوق (اعم از دروغ گفتن و فحش دادن و یا فخر و مباهات کردن) ۱۱- جدال ۱۲- کشتن جانوران ساکن در بدن ۱۳- انگشتر به دست کردن برای زینت ۱۴- پوشیدن زیور برای زن ۱۵- روغن مالیدن به بدن ۱۶- ازاله مو از بدن خود یا دیگری ۱۷- پوشاندن سر برای مردان ۱۸- پوشاندن زن روی خود را ۱۹- سایه قرار دادن مرد بالای سر خود ۲۰- بیرون آوردن خون از بدن ۲۱- گرفتن ناخن ۲۲- کندن دندان ۲۳- کندن درخت یا گیاهی که در حرم روئیده باشد ۲۴- سلاح برداشتن

پس آنچه محقق شد اینکه لباس احرام در دو تکه پوشیده میشود قصد حج یا احرام میشود و سپس لیبک گفته میشود و با این سه عمل « حاجی درآتیه » « مُحرم » میشود و به عبارت دیگر توفیق از غیر خدا گسستن و به حضرت دوست پیوستن برایش حاصل میشود و اینست راز میقات و بستن احرام.

و اما روحانی کاروان در مورد حج عمره مفرده و اعمال آن اشاره می کند به :

۱- احرام ۲- طواف کعبه ۳- نماز طواف ۴- سعی بین صفا و مروه ۵- تقصیر ۶- طواف نسا ۷- نماز طواف نسا

قرار است در جلسات بعدی کاروان جزئیات بیشتری در مورد هر يك از اعمال حج عمره مفرده داده شود که ما هم خدمتتان عرض خواهیم کرد و اما در مورد مراجعه اعضا کاروان به خدمت روحانی کاروان بطور فردی و نه جمعی جهت استماع حمد و سوره مان توسط حاج آقا و رفع اشکالات موجود باضافه حل و فصل مسئله بدهی های شرعی (خمس و زکات) .

حاجی آقا گلایه دارد که مع الوصف اینکه ایشان در خدمت « حاجی در آتیه ها » و « حاجی خانم های آتی » است و لکن تعداد انگشت شماری به ایشان مراجعه کرده اند توصیه می کند که کاروانیان این مسئله را بسیار جدی بگیرند چرا که ادای ناصحیح نماز و عدم روشن شدن وضعیت مالی افراد از نظر شرعی حج را با مشکل مواجه خواهد کرد.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۲۷)

منوچهر انتظار

تصمیم می‌گیرم فردا به همراه همسر خدمت حاج آقا مشرف شوم و اما در مورد حاجی احمد آقا که یکی از « حاجی در آتیه ها » ست مع الوصف صداقت و صفایش بعضی وقت ها خیلی زود قافیه را می‌بازد و سریع هم عصبانی میشود می‌گفت من چه حساب شرعی باید پس بدهم که بچه های دانشگاهی با شهریه های بالا و هزینه های سرسام آور دارم و برای این حج هم با وام بانکی مشرف شده ام گفتم : احمد آقایی که به زودی زود حاجی خواهی شد زیاد دلوایس نباش و از روحانی کاروان هم بیخودی دلهره نداشته باش همین حرفها را که به من می‌گویی به حاجی آقا بگو خودش مسئله را حل می‌کند تازه اگر باز جرأت نمیکنی که تنهائی خدمت حاجی آقا مشرف شوی من حاضرم در معیت تو باشم و از حاجی هم خواهش کنم خیلی باحوصله و با یک جای قند پهلو از تو پذیرائی کند که ترست بریزد احمد آقایی در آتیه حاجی (که همین الان به مبارکی حاجی به تمام معنی شده است و اگر الان این مطالب را بخواند از دلهره های بیموردی که داشته خنده اش می‌گیرد و قدر مرا می‌داند که آن روز نگذاشتم دلهره های بیش از اندازه و بی‌مورد پدرش را دریاورد و امانش را بگیرد !!)

ساعت ۱۲ شب است در محوطه مسجدالنبی هستم در اندیشه خدا و در فکر محمد و در بحر علی و روز قیامت و محشر و به یاد شعری از خدا پیامرز پدرم که همیشه با خود زمزمه می‌کرد :

نوشته بر در جنت به حکم لم یزلی شفیع روز قیامت محمد است و علی

محمدی که از بالای کوه حرا و از درون غار حرا ندای وحدت سر داد و علی که این ندا را با گوش جان شنید و بلالی که از مناره های همین مدینه مردم را به نماز فرا خواند و حسینی که شهامتش و شهادتش و خون پاکش ریشه این نهال را آبیاری کرد و فاطمه ای که نمودی از یک زن مسلمان تاریخ ساز را در همیشه زمان به نمایش گذاشت و ما امروز به عنوان پیروان راستین این مکتب در مسجدالنبی ، در شهر پیامبر و در کنار کعبه در حریم خانه دوست در هوای او هستیم و برای او و ثنای او :

به ناله های شب آمیز مرغ حق سوگند

به روشنائی زیبای هر فلق سوگند

به سرخ فامی خورشید در شفق سوگند

به گریه سحر بندگان پاک قسم

درون مویرگ و موی ما ، هوای خداست

مخواه لب بگشایم که تاب گفتن نیست

سکوت من مشکن

که در سکوت پر از حیرتم ، ثنای خداست

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۲۸)

منوچهر انتظار

چهارشنبه ۱۳۸۳/۷/۱۵

دیروز و دیشب خیلی خسته بودم و خواب بسیار کمی هم داشتم (دیشب که چه عرض کنم حوالی ساعت ۲:۳۰ دقیقه بامداد خوابیدم) فلذا صبح نه زنگ ساعت و نه صدای اذان را شنیده بودم و خواب ماندم اینکه می گویند بشر همیشه در خواب است در مورد من صدق کرد و در عمل ثابت شد مگر می شود آدم آنقدر بی خیال باشد که حتی در کنار مسجدالنبی و در مدینه نمازش قضا بشود کلی با خودم کلنجار رفتم شما می دانید که بعضی وقتها در زندگی آدم خودش را هم نمی تواند ببخشد و این از آن لحظات نابخشودنی برای من بود به هر حال به سراغ روحانی کاروان در اتاقش رفتم تا لااقل از درستی حمد و سوره ام و سایر اعمال شرعی ام خیالم را راحت کنم تشریف نداشتند به اتاق برگشتم به نوشتن خاطرات معوقه پرداختم حوالی ساعت ۱۱ صبح مجدداً سراغشان را گرفتم متأسفانه در اتاق بسته بود و حلقه بر در بی فایده، بعد از نماز ظهر و خوردن غذا ساعت ۱۴ برای بار سوم به سراغشان رفتم نبودند می خواستم یادداشتی بگذارم که :

خدمت رسیدیم تشریف نداشتید ، تا منبعد گله مند نباشند که اکثریت خدمتشان نمی رسند و لکن چنین به نظرم رسید که اینجا دیگر جای این قبیل مکاتبات نیست چه کنیم که بوروکراسی های حاکم بر کشورمان سفت و سخت یقه مبارکمان را چسبیده است و ول کنمان هم نیست حتی در مدینه !! به خودم نهیبی زدم و برنامه ملاقات را به ساعتی بعد موکول کردم.

ساعت ۲:۴۵ دقیقه بعد از ظهر مراجعه حضوری مجدد و این بار ترافیک « حاجی در آتیه ها » و « حاجیه خانم های آتی » در پشت اتاق روحانی کاروان ، صف را به صف بسته ها وا گذاشتم و يك تلفن به حاجی آقا و استدعای ملاقات پس از آرام شدن . نیم ساعتی نگذشته بود که حاجی آقا تلفن فرمودند و من به همراه همسر خدمت ایشان رسیدیم با همسرشان و پسر پنج شش ساله شان در اتاق بودند با محبت هر چه تمامتر ما را پذیرا شدند و همسرشان زحمت کشیدند و يك چائی هم خدمتشان صرف شد باب صحبت را گشودیم و استدعای اول من از ایشان بود که خودشان را به ما معرفی بفرمایند تا بدانیم با چه شخصیتی مواجه هستیم . این روحانی بی ادعا با همان آرامش و طمأنینه امکان داد تا بیش از پیش با سوابق علمی و تحصیلی و عملی ایشان آشنا شویم و مشخصاً این بیست و نهمین بار بود که این عزیز از فیض و توفیق زیارت خانه خدا بهره مند میشد و اینک نوبت او بود که از ما پرسد چکاره ایم و چند مرده حلاجیم به او گفتیم که...

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۲۹)

منوچهر انتظار

قبل از سال ۱۳۵۰ قلم به دست گرفتیم و در مطبوعات سراسری کشور به قلمزنی (و مشخصاً طنز نویسی) پرداختیم و توضیح دادیم که اینهمه مدت ، قلم زنی ما صرفاً به خاطر خدا و برای خلق خدا بوده و دیناری در این رابطه از روزنامه ای ، شخصی، مؤسسه ای و نهادی پول نگرفته ایم و این را از افتخارات خود تلقی کردیم و اینکه در اکثر موارد از خدای خود در خلوت خواستیم که این قلمزنی های صادقانه را به عنوان عبادت از ما بپذیرد . البته توضیح هم دادیم که به موازات قلمزنی های بی پایان در کار تجارت داخلی و خارجی بوده و هستیم و موفقیت خود را در این حیطة نیز مدیون به الطاف الهی می دانیم و لاغیر.

و اما سؤال بعدی روحانی گروه ناگهان مرا و همسر مرا منقلب کرد او پرسید چند فرزند داری و چکار می کنند از بچه ها بگو :

پاسخ دادم : حاجی آقا « این زمان بگذار تا وقت دگر » و لکن تکرار این پرسش بغض های تلمبار شده در گلویم را چنان بشکست که صدای های گریه امانم نداد و به دنبال آن ناله های همسر نیز به من پیوست و روحانی گروه و همسرش بهت زده از این صحنه غیر منتظره و من با های گریه و زاری :
و اما در مورد فرزند ، تنها فرزند بیست و پنج ساله ام که دانشجوی سال آخر رشته مدیریت صنعتی بود در خزان سال ۱۳۷۹ پیش خدا رفت و به محبوب پیوست و اینک در پناه یار است تنها فرزندی که بیست و پنج سال تمام به قصه های من و مادرش گوش فرا می داد خود افسانه شد و به قصه ها پیوست و لکن ما شاکر و شکرگذار به درگاه حضرت دوست که هر آنچه هست و می شود و خواهد شد در ید قدرت اوست و بعد ، های های گریه ها فروکش کرد و لحظاتی سکوت و سپس ، عذرخواهی ما از حاجی آقا و همسرشان به خاطر تکدر خاطرشان و سپس خواندن حمد و سوره ای و خداحافظی تا دیداری دیگر .
و من در خانه دوست با حضرت دوست عهد کردم که خاطرات سفر به این خانه امن و حریم حرم عشق را به رشته تحریر درآورم و به همسر فداکارم و به روح پاک و روان مقدس « هومن » عزیزم تقدیم دارم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۲۰)

منوچهر انتظار

پنجشنبه ۱۳۸۳/۷/۱۶

ساعت ۴:۳۰ دقیقه بامداد برای افامه نماز صبح بسوی مسجدالنبی حرکت می کنیم هتل انوار مدینه به حرم خیلی نزدیک است اصلاً قسمتی از هتل مشرف به حرم است تا از هتل خارج می شویم با انبوه جمعیتی مواجه هستیم که قبل از ما جنبیده اند و شنایان به سوی حرم در حرکتند ملیت های مختلف از عرب و مصری و پاکستانی گرفته تا ترکیه ای و بنگلادشی و ایرانی و ژاپنی ، فقیر و غنی ، سیاه و سفید ، زن و مرد ، پیر و جوان و حتی کودکان پنج شش ساله .

بچه که بودیم می گفتند حج يك سن بخصوصی دارد در هر سنی نمی شود به مکه رفت باید سنی باشد که آدم وقتی رفت و لباس گناه را در میقات از تن بدر کرد و مُحرم شد و اعمال حج را انجام داد و حاجی شد و برگشت بتواند دیگر دنبال گناه نگردد و به تعهدات حج پای بند باشد و لکن امروز آنچه که مطرح نیست سن است مخصوصاً در کاروان های حجاج ایرانی از دانش آموزان مدارس گرفته تا دانشجویان دانشگاهها، از دختران تا پسران مخصوصاً عروس و دامادهای جوان، از اساتید دانشگاهها تا کارکنان دولت. (حقیقتش را بخواهید من شخصاً مسئله سن را نه تنها که برنمینابم بلکه معتقدم این توفیقی است که انسان در مراحل سنین اولیه جوانی بتواند با هویت اسلامی خود و با تاریخ آن از نزدیک آشنا شود و در حریم حرم امن الهی ناگفته های بسیار را از نزدیک شاهد باشد مخصوصاً عروس و دامادهایی که شروع زندگی مشترکشان را از این مبدأ و منشاء عشق الهام می گیرند و به مبارکی و میمنت آغاز می کنند) انشا... خداوند حج همه ما را قبول فرماید و توفیق آن را به ماها بدهد که از پیروان راستین باشیم.

صدای اذان در حرم می پیچد نماز شروع می شود صف ها پشت سر هم تشکیل می شود افراد صفهای عقب جاهای خالی صفهای جلو را خیلی سریع و در يك چشم بهم زدنی پر می کنند بعد از اتمام نماز جلوتر و جلوتر می روم تا در نزدیکترین محل به محراب پیامبر، نمازی بخوانم و صفائی کنم شلوغی بیش از اندازه امری طبیعی است و لکن ممانعت شرطه ها از نزدیک شدن به محراب و منبر و حریم مسجد و سکوی اصحاب صفا را نمی شود طبیعی تلقی کرد مخصوصاً رفتارهای تند و تیز و بی ادبانه شرطه ها اغلب ایدائی است و ناراحت کننده و لکن تداوم این قبیل اعمال شرطه ها در جوار مسجد پیامبر قبح عمل را از بین برده و آن را طبیعی جلوه گر می کند در حالیکه شرطه ها راه پیشروی را بر من و تعدادی دیگر می بندند احتمالاً بد و بیراه هائی را نیز نثار ما می کنند و حتماً آن را ثواب هم می دانند عجب ثوابهای سهل الوصولی !!

به هر حال در جای دلخواه خود نماز را می خوانم و در حریم حرم عشق يك ساعتی در سکوت توأم با حمد و ثنا می مانم .

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنود

زانکه آنجا جمله اعضاء چشم باید بود و گوش

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۲۱)

منوچهر انتظار

ساعت ۸ صبح برمی گردم هتل و مستقیم به طرف رستوران برای صرف صبحانه ، «حاجی در آتیه» های بسیاری قبل از من در سالن حضور دارند. کارکنان رستوران طبق معمول از همان ابتدای ورود با روی خوش و از ته قلب :

حاجی آقا بفرمائید صبح شما بخیر ، التماس دعا داریم حاجی چون لطفاً از این طرف ، خواهش می کنم میزهای جلو را پر بفرمائید. نان بربری ، به روی چشم ، حسن نان بربری بیار ، مدیریت و کادر سرویس دهی رستوران از نظر نحوه برخورد با «حاجی در آتیه» ها در سطح بسیار خوبی عمل می کنند و کیفیت غذاها و سرویس خدمت رسانی در حد عالی است جا دارد ما بعنوان یکی از کاروانیان از این عزیزان ایرانی شاغل در هتل «انوار مدینه» تشکر کنیم گو اینکه همه کاروانیان متفق القول سپاسگزار حضرات بودند مخصوصاً این «سید رعنا» و بیرهن قرمزی «قیرمیزی کوینک» که مع الوصف خدمت رسانی به کاروانیان ، بسیار خوش خوراک ، خوش سلیقه و نکته بین نیز بودند و هستند بعد از صرف صبحانه یکساعتی استراحت می کنم و ساعتی دیگر را به نوشتن یادداشتها ادامه می دهم و حوالی ساعت ۱۰ صبح گذری در شهر و نظری بر فروشگاهها و ماشین های آخرین سیستم و ملیت های مختلف ، عرب های کاسب ساکن مدینه، کسب و کارشان سکه و وضعیت اقتصادی شان عالی است ، در فروشگاههای معمولی و جوار حرم فروشندگان نه تنها جلو شما را می گیرند بلکه گاهی اوقات دست شما را هم می گیرند و ول کن معامله هم نیستند دلشان می خواهد به هر طریق ممکن کالایی را به شما نه اینکه بفروشند بلکه قالب کنند !! چرا که قیمت يك کالای بالفرض پنج هزار تومانی را بدون دلهره و ترس و با پروتوی تمام حتی ۱۰ تا ۱۲ هزار تومان به شما پیشنهاد می دهند و بعد هزار تومان هزار تومان تخفیف می دهند بایستی ایرانیان عاشق خرید حواسشان بسیار جمع باشد وگرنه همان روز اول هم نباشد روزهای دوم و سوم جیب هایشان را خالی می کنند و شما وقتی به خود می آئید که با مثلاً صد هزار تومان پول خودمان فقط توانسته اید پنجاه شصت هزار تومان جنس بخرید. شخصاً نحوه سماجت و پروتوی فروشندگان عرب را بر نمی تابم و در مقایسه با اصناف و کسبه خودمان در ایران تازه پی می بریم که آنها چقدر مؤدب و آقا و باانصاف هستند عده ای از فروشندگان نیز که تا خرخره غرق در پول هستند معمولاً مجال نفس کشیدن ندارند تا برسد به اینکه جواب سلام شما را بدهند بنابراین یا نمی دهند و یا با هزاران فیس و افاده و به قول خودمان با : افاده ها طبق طبق با مشتری برخورد می کنند. همین فروشندگان افاده ای طبق طبقی اکثراً مسلمانان افغانی ، بنگلادشی ، سریلانکائی و امثالهم را به کار می گیرند و خود زیر چشمی کارها و روند امور را زیر نظر دارند و اربابیت را معنی می بخشند !

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۲۲)

منوچهر انتظار

صدای اذان اول به گوش می رسد اذان هشدار دهنده (حدود بیست دقیقه ای قبل از وقت اصلی اذان است) سریع سری به هتل می زنم و وضو می گیرم و برای نماز به مسجدالنبی عازم می شوم مثل هر روز سیل جمعیت به طرف حرم جاری است. شرطه ها کماکان در ورودیهای حرم جا خوش کرده اند و کنترل ورود از نظر اینکه کسی چیزی همراه نداشته باشد الا قلم و کاغذی ، سجاده ای ، کیسه کفشی و دیگر هیچ !

در چشم به هم زدنی حرم پر می شود صف ها تکمیل ، صدای اذان می پیچد نماز شروع می شود و امام جماعت طبق معمول با صدای اثرگذار و آوای دلنشین خود نماز را پیش می برد (انتخاب امام جماعت با این لحن زیبا و خوش آیند و دلنشین شاید از ریزه کاریهایی باشد که حتماً به آن توجه ویژه می شود) بعد از نماز نوبت ناهار و بعد يك ساعتی استراحت و نوشتن دنباله مطالب و این بار خلاصه آنچه که بعد از احرام انجام خواهد شد.

بطوری که قبلاً اشاره شد بر اساس فرمایشات روحانی گروه و حاج حسن مدیر کاروان (که مدرس خوبی نیز هست) حاجی در آتیه ها در مسجد شجره احرام می بندند به نیت حج عمره مفرده و بعد با رعایت محرمات ۲۴ گانه به سلامتی که به مکه مکرمه رسیدند نوبت هفت دور طواف کعبه است با نیت در حجرالاسود و روی خط شروع طواف ، بعد از هفت دور بایستی از مطاف خارج شد و پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف خواند بعد نوبت « سعی بین صفا و مروه » است که سعی از صفا شروع و بعد از هفت نوبت در مروه پایان می یابد (از صفا به مروه يك نوبت ، از مروه به صفا نوبت دوم و همین طور ادامه می یابد) تا هفت دور تمام شود.

فاصله بین صفا و مروه حدود چهارصدویست متر است که مسافت شصت متری آن با «هروله» طی می شود این منطقه و محل شروع و خاتمه آن با چراغ سبز مشخص شده است.

عمل بعدی بعد از اتمام هفت بار سعی بین صفا و مروه تقصیر است و آن کوتاه کردن قسمتی از موی سر و ناخن می باشد بعد از تقصیر مجدداً هفت دور طواف نساء در مطاف (جایگاه طواف) دور کعبه و در خاتمه دو رکعت نماز طواف نساء باز هم پشت مقام ابراهیم . البته این مطالب مرتباً آموزش داده می شود و لکن ما بنا داریم يك بار دیگر با ریزه کاریهای لازم که حضرات روحانی گروه و مدیر کاروان توضیح می دهند و خواهند داد قبل از شروع اعمال در این مورد بنویسیم و آرزوی قبولی حج شما عزیزان را از درگاه حضرت حق داشته باشیم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۲۲)

منوچهر انتظار

تمام صحبت ها و سخن هاي عصر امروز از دعاي كميل امشب است و نماز پرشكوه فردا «جمعه» در مدينه و همچنين مقدمات مربوط به بستن بار سفر از مدينه به سوي مكه در روز شنبه. از ساعت ۲ بعدازظهر امروز حال مساعدتي ندارم احتمال قريب به يقين سرماخوردگي از يك طرف و بي خوابي از طرف ديگر مشكل آفرين شده اند از دو طرف فرمان «دستها بالا»!! دريافت كرده ام سعي مي كنم امشب را استراحت كامل نمايم تا هم ياداشتهاي سفر، شكسته بسته نشود هم فردا بتوانم در نماز جمعه مدينه شركت كنم و هم آمادگي لازم براي سفر بعدي (از مدينه به مكه) در روز شنبه را داشته باشم. بعد از اداي نماز و صرف مختصري شام به اتاق مي آيم و با اشتهاي تمام شربت اكسيكتورانت و قرص آستامينوفن را بعنوان دسر صرف مي كنم و با خاموش كردن كولر از خير سرما نيز مي گذرم (كه قبلاً به حد كافي صرف شده است!) و در حالي كه كتابي را مرور مي كنم خوابم مي برد.

جمعه ۱۳۸۲/۷/۱۷

ساعت ۴:۲۰ دقيقه بامداد روز جمعه در حرم هستم كفشهايم را در كيسه اهدائي كاروان گذاشته سفت و سخت چسبيده ام و با سرعت تمام به طرف مسجدالنبوي پيش مي روم اين كفش هاي بي ارزش چندرغازي بعضي وقتها بطور كامل حواسم را پرت مي كند يك مرتبه متوجه مي شوم تمام حواسم پيش كفشهاست كه مبدا عوض شود يا گمش كنم به عبارت ديگر اگر هم كفشها را گم كنم خودم را به خاطر كفشها دارم گم مي كنم اين هم نوعي كج فهمي است كه به شخص من حمله ور شده است. از يك طرف مي خواهم در حرم خودم را گم كنم از طرف ديگر حواسم هست كه كفشهايم را گم نكنم گم كردن خودم در حريم حرم اگر ميسر شود توفيق است و لكن مراقبت و حراست بيش از اندازه از كفشهاي ۲ ريالتي سعودي و پانصد توماني خودمان و متوجه شدن حواس به آن سمت و سوي را شما بفرمائيد چه بناميم!! به هر حال جائي براي نماز در سي چهل متری مسجدالنبوي پيدا مي كنم و بعد از اتمام نماز صبح در حرم مي مانم اكثريت نمازگزاران از لباسهاي دشداشه سفيد رنگ و افليني از رنگهاي قهوه اي و آبي كم رنگ استفاده مي كنند شلوار پوش ها اكثرأ آيراني و در اقليت پاكستاني و بنگلادشي و تركيه اي هستند فلذا از پيراهن و شلوار زاپرين مي شود اكثر آيراني ها را شناخت. بعد از نماز جماعت صبح جمعيت انبوهي از نمازگزاران در حوار مسجدالنبوي به تلاوت قرآن ، اداي نمازهاي واجب و مستحبتي و نيابتي مشغول هستند و عده اي در گوشه اي دراز كشيده و اي بسا خوابيده اند...

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

يادداشتهاي حج (۲۴)

منوچهر انتظار

من نمی دانم و لکن عده ای از کاروانیان که نوبت چندم حجشان بود و ما آنها را « از قبل حاجی شده ها » می نامیم می فرمودند خوابیدن در حرم بعد از انجام فرایض دینی مخصوصاً در « بیت عتیق » ثواب دارد به هر حال اگر هم ثوابی بر آن متصور باشد ما تا این لحظه از این ثواب بی بهره بوده ایم (حقیقتش را بخواهید من شخصاً نه تنها که خوابیدن بلکه دراز کردن پاها در حریم حرم را نیز بر نمی تابم ما بچه که بودیم خیلی چیزها را پدران و مادران خدا بیامر زمان به ما یاد می دادند یکی هم این بود که در مسجد که خانه خداست حتی پاها را هم دراز نمی کنند که بی حرمتی است به بارگاه الهی چه رسد به اینکه بخوابند آن هم نه در مسجد ولایت بلکه در مسجد النبی یا در مسجد الحرام . به ما یاد می دادند که در مسجد نمی خندند ، شوخی نمی کنند ، احترام بزرگترها را نگه می دارند ، در کنار منبر جای بزرگترها نمی نشینند و به همین دلیل بود که وقتی در اوایل انقلاب ، در مساجد کوپن می دادند و مردم به خاطر تأمین کوپن گازوئیل و نفت و قند و شکر و روغن ، حتی با کفش در مساجد از سر و کول هم بالا می رفتند ما این مسئله را بر نمی نافتیم و به آن معترض بودیم که خوشبختانه الان ، هم این قبیل بی حرمتی ها کم شده و هم کوپنیزم به حداقل رسیده است.)

ساعت ۸ صبح از حرم خارج می شوم و به قصد صبحانه عازم هتل هستم دستفروش ها کماکان بساطشان گسترده است به محض اینکه پایتان را از محوطه حیاط حرم بیرون می گذارید و از یکی از درها خارج می شوید این بساط ها دایر ، تعداد زیادی از « حاجی در آتیه ها » به همراه تعدادی از « از قبل حاجی شده ها » دور بساط دستفروش ها حلقه زده اند و جای سوزن انداختن نیست ما که بچه بودیم شماها هم همین طور ، لابد پادتان می آید که پهلوانان دوره گرد بساطشان را در کوی و برزن پهن می کردند و شروع به پاره کردن سینی ، خوردن میخ و شیشه ، کشیدن ماشین با دندانشان به وسیله یک طناب ، خوابیدن روی هزاران میخ و گذشتن ماشین از رویشان و از این قبیل کارها و ما دور این قبیل بساط ها حلقه می زدیم و با سلام و صلوات تشویقشان می کردیم و بعد نوبت جمع آوری پول بود که « پهلوان پنبه » وردست پهلوان اصلی کاسه به دست دور میدان می گشت و پول جمع می کرد. بساط این دستفروشان متعدد یادآور بساط پهلوان های قدیم خودمان برای من بود باضافه بساط دستفروشان فعلی آسنارا و رشت و جلفای خودمان که اجناس کشورهای کمونیستی همجوار و حتی چین و تایوان را که از بازارچه های مرزی وارد کشورمان می کنند و به وفور موجود است و هر لحظه بازار تجارت تاناکورائی دایر و پر رونق !! پهلوانان خیابانی دیروز ، به پهلوانان جیب خالی کن امروز و با این شکل و شمایل تبدیل شده اند و عوض پاره کردن سینی جیب شما را پاره می کنند و کیسه دلارهای آویزان از گردن شما را؟! اگر دیروز پهلوان پنبه های میخ خور و شیشه خور مرد داشتیم امروز مواجه با بندبازان تاناکورائی اکثراً زن هم هستیم مخصوصاً در مدینه و مکه و در جوار حرمین شریفین !

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت های حج (۲۵)

منوچهر انتظار

ساعت ۸:۲۰ دقیقه وارد دستوران می شوم و با صدای بلند سلام می کنم سلام و علیکم صبح شما بخیر، صبح بخیر حاج آقا جونم ، بفرمائید خواهش می کنم (قبلاً هم گفته ام که صبحانه در هتل سلف

سرویسی است دم در ورودی انواع مربا ، کره و پنیر یکبار مصرف با تخم مرغ و خیار و گوجه فرنگی باضافه شیر و آب میوه و هر آن قدر که بتوانید از اینهمه بخورید (نان و فلاسک های چای هم روی میز آماده است. نمی دانم چرا هر وقت که وارد رستوران می شوم دنبال این «سید رعنا» و «پیره قمری» هستم خیلی زود «سید رعنا» را کنار میز مشغول صرف صبحانه می بینم تا می خواهم سراغ «پیره قمری» را بگیرم متوجه می شوم در کنار «سید رعنا» مشغول ریختن چایی به اطرافیان و خودش است و لکن چون «پیره قمری» پیره سیاهی شده و پیراهنش را عوض کرده چشم من سیاهی رفته و ابتدائاً نشناختمش ، از چشمان سید رعنا می خوانم که می خواهد فلسفه خاویار با تخم مرغ را برایش شرح دهم و می گویم ، «سید» کماکان مشغول صرف «چای عسل» هستی؟ می خندد و به کار خود مشغول است «حاجی رحیم» را می بینم سلام و علیکی جانانه می کنم و التماس دعائی صمیمانه دارم این حاجی رحیم از اشخاص سرشناس بازار تبریز است و از حاجی شده های خیلی وقت قبل است که اتاقتان کنار اتاق ماست و همسایه ایم یکی دو نوبت هم همسرش را گم کرده (در واقع همسرش گم شده است) و بعد از یکی دو ساعت دلهره بالاخره گمشده پیدا شده و من توصیه کردم مثل من مراقب بیش از اندازه همسرش باشد که دلهره های بیخودی و بیمورد را بار نکشد خوردن صبحانه در ساعت ۹ تمام می شود بلافاصله به اتاق می روم ، بند و بساط یادداشتها پهن می شود و به نوشتن می پردازم تا ساعت ۱۱ مشغول هستم ساعت ۱۱ کتاب و دفتر و درس و مشق را به کناری می گذارم و خیلی سریع وضوئی می گیرم و جهت شرکت در نماز جمعه به طرف حرم روانه می شوم وقتی وارد حیاط حرم می شوم ناباورانه می بینم حیاط حرم را مفروش کرده اند و جمعیت انبوهی در محوطه حیاط نشستند و منتظر نماز از يك ساعت و نیم قبل هستند و این نشانگر استقبال بیش از حد زوار از نماز جمعه در مدینه بود به هر طریق ممکن وارد حرم می شوم چایی برای سوزن انداختن هم نیست و انبوه جمعیت پشت سر هم وارد می شوند راه برگشت هم نیست کنار ستونی سر پا می ایستم تا هنگامی که نماز شروع شود و نمازگزاران قیام کنند تا اولین جای خالی را پر کنم قریب به نیم ساعت سر پا هستم تا اینکه بین دو صف به هر طریق ممکن خودم را جا می دهم و می نشینم و با خودم کلنجار می روم که چرا در محوطه حیاط حرم نشستیم و با زور به داخل حرم آمدم به هر صورت نماز را با جماعت می خوانم و به خطبه های نماز گوش فرا می دهم بدون اینکه مطالب برابم مفهوم باشد اندک اطلاعاتم در مورد زبان عربی کفایت فهم مطالب خطبه های مورد ایراد امام جماعت را نمی دهد و چاره ای نیست جز اینکه یادگیری عربی را هم جزو برنامه های خود قرار دهم مگر نمی گویند برای یاد گرفتن هیچ وقت دیر نیست.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۳۶)

منوچهر انتظار

بعد از نماز در حالی که از دیدن انبوه جمعیت شرکت کننده در نماز جمعه بهت زده هستم حرم را ترك مي كنم حرکت جمعیت جهت خروج از حرم به علت کثرت جمعیت خیلی به آرامی و به کندی صورت می گیرد. حوالی ساعت ۲ برای ناهار وارد رستوران می شوم یکی از «حاجی در آتیه ها» خطاب بر من ندا می دهد (حاجی بجنب وگرنه ته دیگ تمام می شود) و من به شوخی جواب می دهم: تمام می شود یا تمام کرده اید؟! حاجی آقا روحانی گروه را می بینم که با پسر پنج شش ساله «در آینده حاجی اش» دارند غذا می خورند اینطور که حاجی آقا عملاً پسرش را کارآموزی می دهد و راه و رسم منزل ها را به وی می آموزد چنین به نظر می رسد که اگر این حسین آقا در پانزده شانزده سالگی به حوزه هم نرود بتواند يك حمله دار حسابی بشود و جزو خدمه برجسته ضیوف الرحمن باشد. بعد از ناهار، نیمچه استراحتی می کنم و بعد ثبت یادداشت‌های سفر (از قلبم می گذرد که بعد از اتمام مسافرت کسانی که این مطالب را در روزنامه خواهند خواند اگر هنوز سفری به حج نکرده اند در سفرهای آتی برایشان گره گشائی خواهد کرد و خوانده ها را به چشم خود با اندکی کم و بیش و در حوصله بینش خویش خواهند دید همسفران کنونی نکاتی را خواهند یافت که به نظر آنها باید می نوشتم و ننوشتم و خواهند گفت مرد حسابی حال که می نوشتی چرا اینها را ننوشتی؟! و در عوض مطالبی را خواهند دید که یادآوریش برایشان خاطره انگیز خواهد بود. عارفانی این نوشته ها را خواهند خواند و احتمالاً ایراد خواهند گرفت که چرا همه مطالب عرفانی نیست و یا مورخینی که چرا از تاریخ اسلام کم گفته شده و یا اساتیدی خواهند فرمود بهتر بود که به نوشته های دیگران نیز در این نوشتار اشاره ای می شد. من حق را به جانب همه این عزیزان می دهم و لکن آنچه دید من بوده، آن هم در قالب يك سفرنامه، به این طریق رقم خورده است نه ادعائی دارم و نه قصد این منم من منم آمده ام و لکن بد و خوب، همین را از من بپذیرید من خیلی ها را در خانه دوست دعا کرده ام شما نیز به حرمت این نوشته ها مرا از دعای خیر خود بی نصیب نکنید و منتهی بر من بگذارید و هر آنچه که در این باره می اندیشید به اندیشه بسنده نکنید و برایم بنویسید تا اگر به خواست حق، این مطالب کتابی شد با همفکری های صادقانه و تذکرات مشفقانه شما عزیزان یادگاری ماندگار باشد از حریم حرم عشق و دیدار خانه دوست).

بعد از ناهار یکر است به اتاق ۸۱۲ البته با در دست داشتن میوه های دیگری و این بار بدون ماست و نوشابه (این دیگر يك روال برای همه شده است و همه هم با دست پر به اتاقهایشان می روند و این بدان معنی است که غذا و میوه جان به حدی است که نمی شود در آن واحد خدمتش رسید و فرصت و ظرفیت مازادی را می طلبد و یا باید همه را خورد و مُرد!!) و به راستی این همه غذا و خورد و خوراك و هتل های در سطح بالا و با کیفیت مطلوب را بدون حمایت سازمان حج و زیارت و احتمالاً یارانه های آن نمی شود شخصاً و به همان قیمت ها تأمین کرد.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۳۷)

منوچهر انتظار

صبحت عصر امروز و امشب توصیه های لازم برای بستن بار سفر ، زدن برچسب های تحویلی کاروان روی ساکها ، نوشتن مشخصات فردی ، نام هتل محل اقامت در مکه (هتل شرایتون) شماره اتاق و گذاشتن ساکها و چمدانها در راهرو ورودی هتل در صبح فردا و به هنگام عزیمت به حرم جهت ادای نماز صبحگاهی است گویا قرار است ساعت ۶ صبح ساکها و چمدانها قبل از ما توسط وانت بارهای مخصوص به مکه حمل شود و در هتل محل اقامت در جلو درب اتاقها گذاشته شود. توصیه اصلی بعدی این است که همه در مدینه و قبل از حرکت به مسجد شجره لباس احرام بپوشند و آماده برای محرم شدن در مسجد شجره باشند و باز توصیه مؤکد می شود که همه محل دقیق پارک اتوبوس ها را در محوطه مسجد شجره علامت گذاری نمایند شماره اتوبوس ها را نیز به خاطر بسپارند چرا که کثرت اتوبوس های زوار کاروان های متعدد از يك طرف و یکسانی و یکرنگی شکل و شمایل اتوبوسهای شرکت Sapt co از طرف دیگر یافتن اتوبوسها را با مشکل مواجه خواهد کرد. تأکید و سفارش بعدی بر اینست که بعد از محرم شدن و انجام فریضه تمام راهیان مسجدالحرام سریعتر بجنبند که اتوبوسها بتوانند به موقع حرکت کنند در اولین فرصت ممکنه به مکه برسند و همسفران بتوانند قبل از شروع نماز صبح اعمال حج را تمام کنند و به سلامتی و مبارکی «حاجی در آتیه ها» حاجی شوند و «حاجیه خانم های آتی» نیز به به توفیق «حاجیه خانمی» نائل آیند صد البته که «از قبل حاجی شده ها» نیز «حاجی در حاجی» خواهند شد .

امشب آخرین شب اقامت ما در شهر پیامبر (ص) است شهری که سنگفرش های کوچه پس کوچه هایش ، کوههای سر به فلک کشیده اش ، مسجدالنبی اش ، مناره های بلندش ، قبرستان بقیع اش همه و همه بازگویی هویت ماست بازگویی توحید است و نبوت. زوار همچنان مبهوت عظمت این ماندگاران تاریخند . هر کسی در گوشه ای از این دیار عشق به نحوی به راز و نیاز مشغول است .

سلام بر محمد ، سلام بر علی ، سلام بر فاطمه ، سلام بر حسین ، سلام بر رهروان راستین بارگاه الهی و اشکی بر چهره ها و صفائی بر دلها و سپاسی از خداوند منان و مسنلت توفیق زیارتی مجدد و آرزوی قبولی این زیارت و اطاعات و عبادات در پیشگاه حضرت حق.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۳۸)

منوچهر انتظار

سالها بود که تصور می‌کردم تشریف به مکه و مدینه یک قسمت است و اگر قسمت باشد روزی ما هم مشرف خواهیم شد بعدها به توصیه خیلی‌ها آستین‌ها را بالا زدیم و همت را نیز پشتوانه قسمت کردیم باز هم نشد تا اینکه در مرداد ماه سال ۸۱ بدون پیش‌بینی‌های قبلی و بطور غیرمنتظره امکان تشریف میسر گشت و تمام کارها شاید در عرض کمتر از یک ماه جابجا شد و به من مسجّل گشت که توفیق تشریف به «حج» نه یک قسمت است و نه همت بلکه یک دعوت است از جانب حضرت دوست که هر چه هست در ید قدرت اوست و وقتی توفیق این دعوت حاصل آید مشکلات سفر ناباورانه حل می‌شود و موانع منتفی، و به قول اهل علم «مقتضی موجود می‌شود و موانع مفعود» شاید شما نیز که قبلاً عازم خانه دوست شده‌اید به خوبی بر این امر وقوف داشته باشید که چگونه و چسان این سفر حج بر شما آسان گشت و اما آنهاییکه تاکنون توفیق زیارت حج را نداشته‌اند توصیه می‌کنیم دل به او بسپارند و منتظر دعوت یار باشند فراموش نمی‌کنم تیر ماه سال ۸۱ را که دوست و استاد گرانقدر «حاج علی آقا بهاری راد» در تماس تلفنی خود با تغییر بر من بانگ برآورد که:

مرد حسابی دعوت نامه تو آماده است چرا امروز و فردا می‌کنی همین الان هر آنچه کار در دست داری به کناری بگذار که واجب‌تر از این کاری نیست و من در آژانس «میقات زوار» در اول خیابان خاقانی تا نیم ساعت دیگر منتظر تو هستم و گوشی را به تندي بر زمین گذاشت و هنوز نیم ساعتی نگذشته بود که من در محل موعود بودم و او قبل از من رسیده بود ساعت حوالي ۱۴:۳۰ دقیقه و ناباورانه همه چیز فراهم شد و من وقتی اسم «میقات زوار» را می‌شنیدم از نظر روحی و معنوی یک حالت پروازگونه‌ای را با تمام وجودم حس می‌کردم و به جرأت می‌توانم بگویم که این «حاج علی آقا» آنروز و آن لحظه خوشحال‌تر از من به نظر می‌رسید که من با توپ و تشره‌های عارفانه او جنبیده‌ام و خواب نمانده‌ام و من متشکر از این انسان وارسته بی‌ریای خالص که شب و روز در تب و تاب یار است و از مشتریان پر و پا قرص خانه دوست!

(خداوند به همه ما توفیق دهد که انسانهای وارسته و آزاده را در فید حیاتشان بشناسیم و قدر دانیم و همت و الایمان را به ممانشان موکول نکنیم که این روال هم جفا بر خودمان است و هم بی‌مهری بر اندیشمندان و فرهیختگان دیارمان)

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۳۹)

منوچهر انتظار

شنبه ۸۳/۷/۱۸

بعد از ادای نماز پر حضور صبح در مسجدالنبی ساعت ۱۰ صبح برای آخرین بار توفیق زیارت قبرستان بقیع توسط زوار است قبرستانی که آرامگاه چهار امام معصوم در آنجاست حضرت امام حسن مجتبی ، حضرت امام زین العابدین ، حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام و مدفن تعداد بیشماری از پاکان، صالحان ، عارفان و یاران صدیق اسلام و شهدای احد و ای بسا در گوشه‌هایی از این مکان مقدس آرامگاه حضرت فاطمه زهرا (ص) ، روحانی گروه ، مدیر کاروان ، مداح اهل بیت و جمع کثیری از عاشقان ، پشت درهای بسته قبرستان با دل‌های شکسته ناله‌های عشق و دلدادگی سر داده اند مداح کاروان دارد زیارت ائمه بقیع علیهم السلام را می‌خواند و همه تکرار می‌کنند یکباره متوجه می‌شوم که در قلب تاریخ هستیم و به یاد فاطمه و پیامبر و علی و عشق و ایمان و دلدادگی ، به یاد چهارده قرن پیش و آغاز پیدایش اسلام و اینکه اینک زیارت شهر پیامبر ، نقطه اوجی برای حیات دینی و معنوی ما مسلمانهاست شهری که دست یاری به محمد (ص) داد تا تاریخ اسلام رقم بخورد .

حضرت محمد (ص) در صدر اسلام طی سه سال سه بار به دیدار مردم این شهر شتافت که در حیات پربارش ، نقطه عطفی به شمار می‌رود هفتاد و یک مرد و دو زن یتیمی که اردوگاه حج خود را در یک شب بطور پنهانی ترک می‌کردند به زیارت حضرت رسول در دره ای نزدیک عقبه شتافتند و نه تنها بر دین اسلام با پیغمبر خدا بیعت کردند بلکه پیمان بستند که با تمام نیرو از اسلام دفاع کنند و به دنبال این بیعت شهروندان « یترب » آنروز و مدینه امروز که پس از آن در تاریخ بنام « انصار اسلام » معروف شدند با پیغمبر بیعت کردند و ما امروز توفیق آن را یافته ایم که بعد از هزار و چهارصد سال پیمان را در مدینه جای پای انصار پیغمبر بگذاریم و خود را از پیروان راستین آن حضرت بدانیم و اعتقاد راسخ داشته باشیم که این عشق جاودانی و ماندگار تا جهان باقی است پایدار خواهد ماند.

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

کز هر زبان که می‌شنوم نا مکرر است

صدای گریه عاشقان محمد و فاطمه و علی و ائمه معصوم در پشت درهای بسته قبرستان بقیع مرا به خود می آورد گوئی در هزار و چهارصد سال قبل با انصار بودم و در حال بیعت با پیغمبر و اینکه امروز همه کاروانیان از زن و مرد ، پیر و جوان ، فقیر و غنی ، سیاه و سفید با بیعتی مجدد با محمد (ص) و با پیمانی عاشقانه با حضرت دوست ، عشق را و ایمان را معنی می بخشند قبول باشد انشا... و التماس دعا داریم از همه عاشقان دل سوخته از اغیار گسسته و به یار پیوسته.

ای آنکه ره به مشرب مقصود برده ای

زین بحر قطره ای به من خاکسار بخش

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۴۰)

منوچهر انتظار

ساعت ۱۲ روانه حرم می شوم تا آخرین نماز را در ظهر روز شنبه هجدهم مهر ماه سال ۱۳۸۲ برابر با بیست و سوم شعبان ۱۴۲۵ در حریم حرم پیامبر بخوانم در مسجدالنبی که هر گوشه آن بوی پیامبر دارد و دربهای آن از ساعت سه و نیم بامداد تا ساعت ۱۰ شب به روی زائرین باز است .

بعد از نماز ، صرف ناهار و ساعت ۳ آخرین جلسه کاروان در راهرو طبقه هشتم هتل انوار مدینه (من از روز اول ، تشکیل جلسات مربوط به حج را در راهرو هتل و جلو آسانسورها و در محل رفت و آمد عمومی برتافته ام و به خاطر همین موضوع هر وقت صحبت از جلسه کاروان شده تأکید کرده ام « جلسه راهروی کاروان در جلو آسانسورها » که شاید بنده خدائی پیدا بشود که هم توان داشته باشد و هم بخواهد محل تشکیل این قبیل جلسات ارزشمند را سر و سامانی دهد و به این حالات به نظر من تحقیرآمیز و نه چندان خوش آیند خاتمه دهد ما که نتوانستیم و زورمان به کسی نرسید و خطمان را کسی نخواند نه تنها که ما بلکه مدیر کاروان ، روحانی کاروان ، مدیر ایرانی هتل و ...) هم نتوانستند.

به هر حال آخرین جلسه راهروئی کاروان حتی در جلو آسانسور به مصداق :

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش ها گر کند خار مگیلان غم مخور

حال و هوای عجیبی داشت همه کاروانیان اعم از زن و مرد با لباس احرام و این بار نه به تعداد محدود بلکه اکثریت قریب به اتفاق راهرو را پر کرده بودند و جای سوزن انداختن هم نبود خداحافظی از مدینه داشت شکل می گرفت با صدای عاشقانه « مصطفائی » بغض ها ترکیب و اشک ها جاری شد این « مصطفائی » هم مداح اهل بیت است و هم معاون کاروان ، « حاج حسن » مدیر کاروان با زرنگی خاص در حقیقت با یک تیر دو نشان زده است معاون زیر و زرنگی انتخاب کرده است که با حفظ سمت معاونت ، عاشق اهل بیت عصمت و طهارت نیز هست و گاهاً گریزهای جانانه ای به کربلا می زند و یادی از حسین و یارانش و به دنبال آن اشکهای عاشقان بیدل و یک تطهیر عرفانی .

ساعت ۲:۱۵ دقیقه بعدازظهر بعد از اتمام جلسه کاروانیان کلید کارتی اتاق هایشان را به مدیر کاروان می دهند و حرکت به سوی اتوبوس ها ، قرار است چهار اتوبوس مستقر در جلو هتل « حاجی در آتیه ها » را در ساعت ۲:۳۰ دقیقه بعدازظهر به مسجد شجره و بعد از محرم شدن به مکه معظمه منتقل نمایند.
ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۴۱)

منوچهر انتظار

کاروانیان در جلو هتل از زیر قرآن رد می شوند و آرام آرام سوار اتوبوس ها می گردند ساعت ۱۶:۴۵ دقیقه تقریباً همه سوار شده اند و اتوبوس ها حرکت می کنند ساعت ۱۷ در مسجد شجره هستیم قبل از ما اتوبوسهای متعددی صف بسته اند همه پیاده می شوند با علامت گذاری محل ماشین ها و به یاد داشتن شماره ماشین ها، زنها از یک طرف و مردان از طرف دیگر، عده ای برای غسل به سوی ردیف حمام ها که به تعداد زیاد کنار هم صف بسته اند ، عده ای برای وضو به طرف وضوخانه ها و در نهایت همه به سوی مسجد شجره جهت محرم شدن و یک ربع بعد همه با لباس احرام در درون مسجد شجره هستیم و روحانی کاروان صحبت از پروانه شدن و گرد شمع گشتن و سوختن و از خود گسستن و به یار پیوستن دارد و با یک بیت شعر جانانه جان کلام را در میقات ادا می کند.

یا برو خفاش باش و کور شو

یا بیا پروانه باش و نور شو

و اینجا میقات است و محل پیمان بستن با حضرت حق و اجابت دعوت دوست. همه ما هم به پیشگامی روحانی گروه پس از نیت حج عمره مفرده لبیک می گوئیم و محرم می شویم:

لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمه لک و الملك لا شریک لک لبیک

بعد از اقامه نماز جماعت مغرب و عشا همه تلاش می کنند هر چه سریعتر خودشان را به اتوبوس ها برسانند و قرار هم این بوده است اینک همه محرم شده اند از لباس های دوخته خبری نیست از تفاوت

های طبقاتی خیری نیست از منیت ها و بده بستانهای اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی خیری نیست از بیگان و زیان و فورد موستانگ ، از پرشیا و زانتیا و ماکسیما خیری نیست آنچه هست یکرنگی باطنی و ظاهری است اینجا میقات است اینجا محل از خود گسستن ، از دنیا گذشتن و به یار پیوستن است و چه نیکوست با یار بودن و چه زیباست از دو رنگی ها و چند رنگی ها رها شدن و یکرنگ گشتن و چه آرام بخش و لذت بخش است از ته دل لبیک گفتن و بر گرم دوست دل بستن ، همه سوار اتوبوس های خود می شوند آقایان در جلو ماشین و خانمها در عقب ، همه مواظب هستند که محرمانه ۲۴ گانه بعد از محرم شدن را رعایت کنند ساعت ۱۹ هر چهار اتوبوس کاروان ما آماده حرکت هستند و حرکت می کنند حاج حسن شروع به لبیک گفتن می کند و همه تکرار می کنند اتوبوس ها بر سرعتشان می افزایند شاید قریب به یک ربع ساعت لبیک گفتن ها ادامه می یابد پنج شش ساعت تا مکه راه داریم گویا شام معمول کاروانها در عزیمت از مدینه به مکه عدس پلو در ظروف یک بار مصرف است که در اتوبوسها صرف میشود. جوانترها به کمک حاج حسن غذاها را توزیع می کنند نوشابه ، ماست و عدس پلو (شاید هم عدس پلو به خاطر بیش گیری از هر نوع مسمومیت های غذایی در بین راه توصیه شده است) و بعد پرتقال و موز ، بعد از صرف غذا « حاجی در آتیه ها » در جلو ماشین و « حاجیه خانم های آتی » در عقب خوابشان می برد.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۴۲)

منوچهر انتظار

عده ای درست و حسابی خوابیده اند عده ای چرت می زنند و من سعی می کنم بخوابم و لکن حال و هوای خوابیدن ندارم نیمچه چرتی می زنم و کیلومترها را می پیم و ساعت را زیر نظر دارم در فاصله حدود ۱۵۰ کیلومتر مانده به مکه اتوبوس ها در محلی بنام «نخیل» جلو قهوه خانه ای که احتمالاً تنها محل توقف کاروانیان در بین مدینه و مکه است نگه می دارند قبل از ما اتوبوس های متعددی از شرکت Sapt رسیده اند اکثریت پیاده می شوند حاج حسن توصیه می کند خیلی سریع بجنبیم که هر چه زودتر به مکه برسیم به موقع اعمال حج را تمام خواهیم کرد. عده ای جلو چند مغازه مشغول چای خوردن و نوشابه خوردن هستند و لکن تعداد زیادی جلو توالی صف بسته اند اینجا هم همان وضعیت «ساسکو» را دارد که در موقع عزیمت از جده به مدینه برای نماز صبح و صبحانه توقف کرده بودیم و حتی بدتر از آن ، من نمی دانم چرا دولت فحیمه عربستان با این همه درآمدی که از نفت و بالاتر از آن از زوار دارد یک محل توقف بسیار آبرومندی را ندارد نمی بیند شاید هم اشکال از خود ما زوار و کاروانیان و مسئولانمان باشد که به این امکانات کم و حتی نامناسب قانع می شویم و حرفی نمی زنیم و بزرگان عربستان بمصدق :

تا نگرید طفل کی نوشد لبن ، به خیال اینکه ما حتی به این امکانات بین راهی بدتر از بدترین قهوه خانه های بین راهی خودمان راضی هستیم دستي بر سر و روی این اماکن نمی کشند ای کاش مسئولین سازمان حج و زیارت که توان مندیهای بالائی دارند این قبیل امور را با مسئولین عربستان به جد مذاکره و آن را بهبود بخشند دیگر ساختن یک استراحت گاه بین راهی مدرن با کلیه امکانات روز که نباید مسئله حادی برای حاکمان عربستان باشد.

به هر صورت سریع از توالی برمی گردم به طرف ماشین و توصیه می کنم « حاج حسن » نوشابه ها را بخرد و در ماشین بخوریم تا معطل نشویم و لکن حاج حسن قبل از ما اینکار را کرده است و نوشابه ها در جلو درب ورودی ماشین در انتظارند هوا شدیداً گرم است از حاج حسن اجازه می گیریم تا نوشابه ای صرف کنیم می فرمایند منتظر باشید تا همه بیایند بعد، ما نوشابه های ماشین خودمان را به تعداد می شماریم و من منتظر نمی مانم گرما امانم را بریده است و نوشابه خنک دارد به من چشمک می زند یک نوشابه حق خودم را برمی دارم و باز می کنم چند دقیقه بعد اکثریت سوار ماشین شده اند ولی ماشین در اندیشه حرکت نیست از حاج حسن علت را جویا می شویم می گوید ماشین چهارم کاروان هنوز نرسیده و منتظر آن هستیم می گویم « حاجی » ما حرکت کنیم تا در هتل جایجا شویم مطمئناً آنها هم می رسند و در این گیر و دار ماشین چهارم هم می رسد و ما حرکت می کنیم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۴۳)

منوچهر انتظار

در تاریکی شب اتوبوسها در جاده آسفالته بدون دست انداز شتاب می گیرند (جاده بدون دست انداز گفتم دلم به درد آمد یاد دست اندازهای نه تنها خیابانهای فرعی بلکه خیابانهای اصلی تبریز افتادم چندین بار در همین روزنامه مهد آزادی نوشتیم یک بار هم حضوری موضوع را با معاونت اداری مالی شهرداری تبریز مطرح کردم که با هزینه یکی از این همه زیرگذرها و روی گذرها می شود تمام چاله چوله های کل خیابانهای شهر را ترمیم کرد چرا این کار را نمی کنند آیا جز اینست که مرمت چاله چوله ها در حد پلها در آمار نمی گنجد و مرمت چاله چوله ها را نمی شود افتتاح کرد و لکن زیرگذر و روی گذر به تشریفات ها می انجامد و مسئولین به همدیگر کف می زنند و ارضاء می شوند ولی پر کردن چاله چوله ها کار دهن پرکنی نیست حتی اگر به آسایش شهروندان منجر شود !)

حداکثر دو ساعت تا مکه راه داریم نم نم باران نیز شروع شده است و یک ربعی طول نمی کشد که اکثر « حاجی در آتیه ها » به همراه « حاجیه خانم های آتی » خوابشان می گیرد من هم می خواهم بخوابم و لکن خوابم نمی گیرد دلشوره عجیبی دارم شاید شما هم بعضی وقتها احساس کرده باشید که در همچو مواقعی در نهایت بی خوابی خوابتان نمی گیرد در حالی که قلبتان انباشته و مالمال گفتنی هاست و لکن زبانتان می گیرد از شوق دیدن یار چنان ذوق زده هستید که اشک شادی امانتان نمی دهد و من امشب در یکصد و پنجاه کیلومتری مکه و در اتوبوسی که ما را به کعبه می برد این چنین حالی دارم ما در حوالی خانه دوست هستیم و مرحله ، مرحله عشق است .

به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی که سودها کنی از این سفر توانی کرد

همه به اشتیاق دیدن دوست چشم بر هم نهاده و منتظر دیدن یارند از عاشقان همسفر و همسفران عاشق التماس دعا داریم نه در این سفر بلکه در سفرهای صدها سال بعد هم تمام کاروانیان راهی خانه

دوست و زمزمه گران ترانه عشق بدانند که ما از ملتسمان دعائیم و در مرحله عشق و حریم حرم یار از ما نیز یادی کنند ما از احرام بستگان حرم عشق و از راهیان همیشه زنده خانه دوست می خواهیم که در همیشه زمان در محضر صاحب خانه و در بزم کعبه عشق ما را نیز فراموش نکنند که ما هم شماها را دعا خواهیم کرد.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۴۴)

منوچهر انتظار

بین خواب و بیداری لحظه ها را می شمارم هر لحظه به خانه یار نزدیکتر می شویم قسمتی از شعر بلند « به سوی کعبه » اثر زنده یاد « مهدی سهیلی » که رحمت حق بر او باد در قلبم می نشیند و به زمزمه می نشینم:

خدایا قبله ما خانه تست

تو شمعی ، عالمی پروانه تست

اگر پروانه تو پر درآرد

عقابان را به زیر پر گذارد

تو شمعی ، ما همه پروانگانیم

تو صاحبخانه ای ما میهمانیم

بیابانت، همه صحرای عشق است

به هر جا پا نهم معنای عشق است

به راه عاشقی بی پا توان رفت

و بی کشتی در این دریا توان رفت

چه دریا ؟ وسعتش بی انتها بود

که در آن ناخدا ، لطف خدا بود

یکشنبه ۸۳/۷/۱۹

۲۰ دقیقه بامداد روز یکشنبه ۸۳/۷/۱۹ وارد مکه می شویم شهر پر از نور است و قطرات باران در حال ریزش ، « حاج حسن » لبیک ها را شروع می کند در چشم به هم زدنی همه به « حاج حسن » می پیوندند و صدای لبیک اللهم لبیک فضای ماشین را به لرزه در می آورد پنج دقیقه بعد اتوبوس ما در جلو « هتل

شرایتون « مکه توقف می کند پیاده می شویم و با راهنمایی خدمه هتل به طرف آسانسورها می رویم) که صد البته نه رفتن بلکه هجوم می بریم (در همچو مواقعی هجوم بردن و بیش از ظرفیت سوار شدن تخصص ماست و در سایه همین تخصص های ماست که سر و صدای آسانسورهای بی زبان با حیغ و دادهایی که از تحمل سنگینی و فشارات بیش از اندازه ما سر می دهند درمی آید و آذیر می کشند و لکن ما باز هم به روی مبارکمان نمی آوریم و احم می کنیم تا جایی که یکی از «حاجی در آتیه ها» می گوید : من نمی دانم چرا این آسانسور هم خروس بی محل شد حالا دیگر چه وقت قوقولی قوست !! بالاچار من و همسرم از آسانسور پیاده می شویم تا صدای خروس بی محل خاموش شود در نوبت بعدی که تنها دو دقیقه دیگر است به طبقه رسیدن هتل می رسم به قسمت مدیریت ایرانی هتل که در نزدیکی های رسیدن میز خود را جا داده است مراجعه و با ارائه کارت شناسایی (که قبلاً توسط کاروان صادر شده است و شرحش گذشته) دو کلید کاردی هتل را در یک پاکت تحویل و بلافاصله با آسانسور به طبقه سوم می رویم آسانسورها کاملاً خلوت است و هنوز هجوم ها آغاز نشده است روبروی آسانسور در طبقه سوم اتاق ۳۱۲ مختص ماست که ساکهایمان نیز جلو اتاقها گذاشته شده است و این از تجارب سازمان حج و زیارت است که دیگر به یک روال عادی تبدیل گردیده و لکن کار بسیار گره گشایی است که انجام می شود.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۴۵)

منوچهر انتظار

سری به اتاقمان می زنیم ساکها را در اتاق جابجا می کنیم وضو می گیریم و لحظاتی بعد در طبقه پائین در محل قرارگاه کاروان جهت تجمع و عزیمت به خانه دوست هستیم تعدادی از کاروانیان اعم از زن و مرد با لباسهای سفید احرام هستند اندکی بعد حاج حسن و روحانی گروه نیز به جمع می پیوندند حاج حسن دلهره دارد می پرسد حاجی باز احمها توی هم هست و حاجی جواب می دهد هنوز یکی از اتوبوسها نرسیده است و بالاچار همه باید منتظر باشیم تا اتوبوس برسد حوالی ساعت یک بامداد اتوبوس چهارم نیز از راه می رسد «سید رعنا» را می بینم که با عصبانیت از اتوبوس پیاده می شود می گویم سید خسته نباشید پس کجا بودید؟ و «سید رعنا» پاسخ می دهد : این راننده اتوبوس پدر ما را با این رانندگی درآورده است می گویم سید هم خودت و هم بقیه زود بچنید که همه منتظر شمائیم به هر حال ساعت ۱:۲۰ دقیقه بامداد همه به طرف حرم حرکت می کنیم روحانی گروه توضیح می دهد که چون نزدیکترین و دسترس ترین راه از هتل محل اقامت ما به حرم از « باب السلام » است فلذا همگی از این در وارد حرم خواهیم شد ساعت ۱:۲۰ دقیقه بامداد از طریق « باب السلام » که به محل سعی صفا و مروه باز می شود وارد حرم می شویم کثرت جمعیت در حال سعی بین صفا و مروه خیلی زیاد است از بین جمعیت رد می شویم و به طرف کعبه پیش می رویم اینک در خانه دوست هستیم دلها در تب و تاب است یکی جرأت پیش رفتن ندارد آن دیگری تاب ایستادن را از دست داده است سومی دست و پایش را گم کرده است و من دست و پا که چه عرض کنم خود را گم کرده ام به سوی مطاف حرکت می کنیم آماده ام که به محض دیدن کعبه به سجده روم و شکر دیدار خانه دوست کنم و این چنین می شود و چه زیباست این لحظه های سرشار از عشق و ایمان و پیوستگی و دلبستگی ، از خود گسستن و به یار پیوستن و جقدر لذت بخش است مهمان این خانه شدن و به دعوت حضرت دوست لبیک گفتن ، همه

منتظرند تا لحظاتی دیگر به مطاف برسند و به طواف گران دور خانه دوست ، این سیل خروشان همیشه تاریخ که تعطیل پذیر نیست بیوندند در آستانه شروع مناسک حج روحانی گروه يك بار دیگر تذکر می دهد که نیت طواف حج عمره در شروع طواف و بر روی خطی که به حجرالاسود منتهی می شود فراموش نشود...

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۴۶)

منوچهر انتظار

حرکت آغاز می شود تا می خواهم نیت طواف را آغاز کنم « حاج حسن » هشدار می دهد که « حاجی » هنوز به خط مرزی نرسیدیم متوجه می شوم که حدود نیم متری فاصله دارم اطاعت می کنم و خوشحال که صدایش را شنیده ام (البته بعد از اعمال حج با خودم فکر می کردم آیا براستی اگر نیت طواف با آن همه کثرت جمعیت بیست سی سانتی متر قبل و یا بعد از خط موعود باشد مشکلی ایجاد می کند ما که کلاً در حریم حرم عشق هستیم آیا باید حواسمان در سانتی مترهای خطوط گم شود یا در عظمت الهی حرکت جمعی آغاز می شود مصطفائی معاون کاروان که از حاجی در حاجی های قبل است با صدای بلند شروع به خواندن دعای طواف می کند یکی دو نوبت گفته های او را تکرار می کنم و لکن بعد متوجه می شوم که حرکاتم شتاب گرفته است و با همسر از جمع خارج شده ام و دارم به تنهایی با صاحب خانه حرف می زنم :

کي بوده اي نهفته که پیدا کنم ترا

کي رفته اي ز دل که تمنا کنم ترا

یا ستار ، یا غفار ، یا رحمان ، یا کریم ، یا مقلب القلوب والابصار ، یا مدبر الليل و النهار ، یا محول الحول و الاحوال ، حول حالنا الی احسن الحال و شتاب مجددي دیگر و تکرار پی در پی حَوْل حَوْل حَوْل حَوْل حَوْل حَوْل حالنا الی احسن الحال در التماس هستم تا دگرگونی و تغییر در حال و اندیشه و بینش خود پیدا کنم و بعد تکرار مکرر در مکرر ، ربنا آتنا فی الدنيا حسنه و فی الآخرة حسنه و فنا عذاب النار. سیل خروشان جمعیت اعم از زن و مرد و پیر و جوان ، تازه عروس و تازه داماد ، عرب و عجم ، سیاه و سفید با هم در حال طواف هستند اینجا دیگر اربابی نیست اینجا دیگر امر و نهی معنی ندارد همه در خانه دوست هستند و گرد خانه اش در حال طواف و می گویند آنچه که دل تنگشان می خواهد و می خواهند آنچه که باید بخواهند قبول باشد انشالله و التماس دعا ، اینجا دیگر زبان عربی و عجمی ، ترکی و گیلکی ، کردی و

بلوچي مطرح نيست اينجا يك زبان مطرح است و همه با يك زبان با حضرت دوست حرف مي زنند و آن زبان عشق و زبان ايمان است و زبان بندگي است اينجا تنها محلي است که براي تمام بيکسان دنيا کسي است اينجا مطاف است اينجا قبله گاه است اينجا محل معراج است اينجا مقصدي است براي رسيدن به مقصود شوط پنجم را تمام کرده ايم از همسر م خواسته ام تعداد «شوط» ها را بشمارد تا هر وقت هفت شوط تمام شد هشدار دهد از مطاف خارج شويم .

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

يادداشتهاي حج (٤٧)

منوچهر انتظار

خيل عاشقان همچنان در طواف كعبه اند از طرفي تازه واردين طواف را آغاز مي كنند از سوي ديگر تمام كندگان هفت شوط از مطاف خارج مي شوند عاشقانه هفت دور را تمام مي كنيم از کنار خط منتهي به حجرالاسود (جائي كه طواف را شروع کرده بوديم) از مطاف خارج مي شويم و حال نوبت دو ركعت نماز طواف پشت مقام ابراهيم است من در جرگه مردان و همسر م در ردیف بانوان جاي مي گيريم با نيت نماز

طواف عمره مفرده نماز نیز آغاز و به پایان می رسد و لکن هنوز اول عشق است در کنار خانه خدا بودن و در حوار قدم گاه ابراهیم پای نهادن و از همه بریدن و به یار پیوستن .

اینجا خانه دوست است اینجا مقصد تمام عاشقان همیشه تاریخ است تا بتوانند به مقصود دست یابند اینجا سرزمین مقدسی است که سریع تر می توان به خدا رسید چرا که همه ، دنیا و متعلقات آن را ترک کرده اند و تو گوئی با لباس آخرت در صحرای محشرند ، اینجا دیگر اسناد مالکیت ، ارث پدری ، پست وزارت و مقام وکالت ، اریکه های قدرت ، شگردهای سیاست ، همه و همه معنای خود را از دست می دهند و تنها يك معنا باقی می ماند و آن معنای عشق است و ایمان و بندگی و آزادگی هم در همین بندگی است و به همین خاطر در این خانه مقدس و در این مقصد و در این منزلگه دوست ، رسیدن به دوست و پیدا کردن صاحب خانه و رسیدن به مقصود خیلی راحت معنا می یابد و ما در همیشه زمان از این بندگان آزاده و آزادگان در بند دوست التماس دعا داریم .

نوبت بعدی صفای عاشقانه در صفا و مروه است به سوی منزلگاه بعدی عشق حرکت می کنیم جائی که هاجر در این صحرای برهوت بی تابانه و با دلهره و ولوله و هروله دنبال قطره آبی برای کودک تشنه اش اسماعیل بوده است او در این صحرای بی پایان از همه بریده و به دوست پیوسته بود این پشتوانه همیشه بیدار همیشه توانای همیشه عادل و در نهایت هفت بار تلاش و کوشش و سعی او بین صفا و مروه و توسل باصفای او به حضرت دوست که هر چه هست در ید قدرت اوست نتیجه داد و گواراترین آب چشمه زمزم به او ارزانی گشت و امروز این نبض ایمان و تاریخ اخلاص همچنان می زند و این توسل های باصفا به حضرت دوست در خانه دوست و به یاد هاجر و اسماعیل کماکان ادامه دارد فاصله قریب به چهارصد و بیست متری بین صفا و مروه که حدود شصت متر آن با « هروله » طی می شود يك سالن کولر دار با سنگهای مرمرین است که درکناره های آن و به فاصله های معین ، بشکه های پلاستیکی حاوی آب زمزم مبرّد و غیر مبرّد با ظروف یکبار مصرف برای زائرین موجود است حرکت اولیه از صفا شروع و در مروه ختم می شود.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۴۸)

منوچهر انتظار

سالن کولردار مرمرین بین صفا و مروه امروزی در هفتصد سال قبل بر اساس نوشته ابن بطوطه مسیلي بوده است که بازار بزرگی در آنجا قرار داشته بنام «بازار صفا» ابن بطوطه می نویسد :

در این بازار (فاصله بین صفا و مروه) حبوبات ، گوشت ، خرما ، روغن و میوه می فروشند حاجیان در حال سعی از ازدحامی که بر این دکان ها موجود است در امان نیستند در مکه غیر از بازار بزازها و عطارها که نزدیک باب بنی شبیه واقع شده بازاری بهتر از بازار صفا وجود ندارد.

« حاجي در آتیه ها » و « حاجیه خانم های آتی » که دیگر در شرف حاجی شدن و حاجیه خانم شدن هستند دور روحانی گروه ، مدیر کاروان و مداح گروه حلقه زده اند و آماده اند تا با نیت سعی در صفا و مروه برای حج عمره مفرده ، هفت بار سعی در صفا و مروه را شروع کنند آن هم بدون مزاحمت دکان ها و دکانداران و ازدحام مشتریان و گرمای طاقت فرسای مکه هفتصد سال قبل که نه کولری بود و نه سنگ مرمری ، نیت توسط روحانی گروه و به تبع آن زوار ، انجام و اعمال سعی با دعای معاون گروه شروع می شود تأکید بر اینست که همه کاروانیان با هم حرکت کنند و بعد از مداح گروه دعاها را تکرار کنند پشت چادرهای سفید لباس احرام بانوان پارچه ای که اسم کاروان ما بر روی آن مشخص گردیده نصب شده است تا از گم شدن احتمالی آنها به علت تشابه لباس احرام جلوگیری شود حرکت آغاز می شود نوبت اول سعی از صفا آغاز می شود به تبع مداح کاروان دعاها را تکرار می کنم بدون اینکه معنی آنها را بدانم و لکن در نوبت های بعدی از بس شتابان می روم از اکیب فاصله می گیرم دلم می خواهد عوض تکرار دعاهائی که ناقص می شنوم و یا مفهوم آنها را نمی دانم خودم را در حال و هوای هاجر مادر اسماعیل بیابم با همان دلهره ها و بی تابی ها و ولوله ها و هروله ها که این چنین هم می شود هفت بار سعی در صفا و مروه را با حال و هوائی کاملاً منقلب و استثنائی و عاشقانه و با تمام وجود به پایان می بریم و در نهایت در آخرین نوبت له له زنان ، عرق ریزان ، نالان و گریان و شکر حق گویان به مروه می رسیم و آنگاه مرحله تقصیر فرا می رسد کوتاه کردن مو و ناخن و سپس نوشیدن آبی گوارا از زمزم همیشه جوشان تاریخ و حرکت بعدی مجدداً به جوار کعبه جهت هفت شوط طواف نساء .

لحظاتی بعد در خط آغاز طواف در کنار حجرالاسود هستیم با نیت هفت شوط طواف نساء حج عمره مفرده وارد مطاف می شویم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۴۹)

منوچهر انتظار

گام زدن در کوی عشق بار دیگر آغاز می شود ناله ها و نواها ، پیام ها و دعاهای انسانهای عاشق همه دست به دست هم داده اند تا حماسه عشق را جاویدان سازند و ما سپاسگزار از حضرت دوست که توفیق حضور در خانه اش نصیبمان گشته تا در بزم کعبه حماسه عشق را ، ترانه دلدادگی را و سرود بندگی را ولو در نهایت شرمندگی فریاد بزنیم و فریاد هم می زنیم و چه فریادی :

ای خدا ، ای راز دار بندگان شرمگینت

ای توانائی که بر جان و جهان فرمانروائی

ای خدا ای همنوای ناله پروردگانت
زین جهان تنها تو با سوز دل من آشنایی
اشک می غلظد به مژگانم ز شرم رو سیاهی
ای پناه بی پناهان ، موسپید روسیاهم
بر در بخشایش اشک پشیمانی فشانم
تا بشویم شاید از اشک پشیمانی گناهم
بر تن آلوده منگر روح پاکم را نظر کن
دوست دارم تا کنم در پیشگاهت بندگی ها
من به تو رو کرده ام بر آستانت سر نهادم
دوست دارم بندگی را با همه شرمندگی ها

و بعد از اتمام هفت شوط طواف نساء از مطاف خارج می شویم دو رکعت نماز طواف نساء را با نیت حج عمره مفرده در پشت مقام ابراهیم می خوانیم و بعد از پایان نماز طواف نساء ، اعمال حج عمره مفرده تمام می شود مع الوصف هنوز اول عشق است درون خانه دوست میخکوب شده ام و دنبال صاحبخانه ام یکباره بغضم می ترکد گوئی مثل بچه ای که سالهای سال در فراق پدر و مادرش باشد و یکباره از دیدن آنها تاب تحمل از دستش برود و هق هق گریه امانش ندهد تاب و توان از دست می دهم و زار زار مثل بچه ها می زرم زیر گریه تو گوئی دامن خدا به دستم رسیده است سفت و سخت دامنش را گرفته ام و ول کن حضرتش نیستم از او مصرأ می خواهم که برای من مخصوصاً همسرم تحمل فراق تنها پسرمان را که بیست و پنج سال تمام در هستی مان « هستمان » بود و عصای دستمان بود آسان سازد از حضرت دوست می خواهم به خاطر حقانیت این دوستی ، تحمل هجران را بر عاشقان ممکن سازد لحظه ای به خود می آیم که در آرامش مطلق هستم احساس می کنم با اشکهای چکیده بر گونه هایم تطهیر شده ام در دریای عشق غسل کرده ام و در آغوش یار بوده ام و چه زیباست سحرگاهان در خانه دوست بودن و با او دوست بودن و در هوایش بال و پر زدن .

گر با سحرها خو کنی ، بانگ خدا را بشنوی
دل را اگر یکسو کنی ، هر شب ندا را بشنوی
در آن سکوت جانغزا از عرش می آید صدا
گوش دگر باید تو را تا آن صدا را بشنوی
محو جهان راز شو ، با جان شب دمساز شو
تا از گلوی « مرغ حق » نام خدا را بشنوی
بال خدائی ساز کن ، تا عرش حق پرواز کن
کز قدسیان گل نغمه « حیّ علا » را بشنوی
باغ دعا پر گل شود هر برگ گل بلبل شود
در « باغ شب » گر بگذری ، عطر دعا را بشنوی
از سبزه ها وز سنگ ها سر میزند آهنگ ها
گر گوش جان پیدا کنی ، آهنگ ها را بشنوی

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۵۰)

منوچهر انتظار

ساعت ۴:۲۰ دقیقه بامداد روز یکشنبه ۸۲/۷/۱۹ اعمال حج را تمام می کنیم از همسرم التماس دعائی نموده و آرزوی قبولی حج برایش می کنم در شبستان حرم من در قسمت آقایان و همسرم در قسمت خانمها به انتظار اذان صبح می مانیم تا نماز را خوانده به هتل مراجعت کنیم .
کاروان سالاران کاروان بعد از طی طریق های منزل به منزل بالاخره « کاروانیان » را به مکه رساندند و توفیق زیارت بیت عتیق حاصل و در نهایت « حاجی در آتیه ها » و « حاجیه خانم های آنی » به میمنت و

مبارکي حاجي و حاجيه خانم شدند الا تعدادي که اعمال را با ويلچر انجام خواهند داد و به کمک همراهانشان و آنهائي که همراهي ندارند به ياري مدير و معاون کارون و « سيد رعنا » و « فيرميزي کوينک » که معرف حضورتان هستند و قبلاً در مورد آنها و کمک ها و مساعدتهايشان به کل حجاج مخصوصاً کاروانيان مسن ذکر خيري کرده ام البته مساعدتها و همت هاي بالا و والاي اين عزيزان بيشتر در همياري و همراهي با افراد مسن در طواف کعبه و سعي در صفا و مروه معنا خواهد يافت اين عزيزان مسن هم به احتمال قريب به يقين حوالي پايان وقت امشب و اوایل بامداد فردا اعمال حج را انجام خواهند داد.

در حالي که در شبستان حرم منتظر اذان صبح هستم دنبال کاروانيان نيز مي گردهم يکي از همسفران مسن را مي بينم که به آرامي خود را از پله ها بالا مي کشد به کنارش مي روم و دستش را مي گيرم التماس دعائي و حال و احوالي مي گنم متوجه مي شوم در ازدحام جمعيت عينکش را گم کرده و با مشکلاتي همراه بوده است دو سه نغري از بانوان همراه کاروان را از برجسب نام کاروان که بر روي لباس احرامشان نصب شده است شناسائي مي کنم از دور و نزديک آرام آرام کاروانيان پيدايشان مي شود و لکن در مجموع هنوز بيش از هفت هشت ده نغري را ندیده ام حرم بسيار بسيار شلوغ است لحظاتي ديگر صدای موذن در محوطه حرم مي پيچد هجوم جمعيت به حرم هر لحظه زيادتر مي شود و صفها فشرده تر مي گردد از نظر فيزيکي پاهایم به بدنم سنگيني مي کند و احساس مي کنم توان حرکتي ام دارد سلب مي شود و لکن از نظر روحي و رواني احساس راحتی مطلق و آرامش کامل مي کنم نماز صبحگاهي باشکوه و عظمت تمام در سرزمين نور در بيت عتيق و کنار کعبه در حریم حرم دوست برگزار مي شود صدای روح نواز و بسيار زيباي امام جماعت مکه در فضاي ملکوتي حاکم بر محيط طنين انداز مي شود بعد از نماز به فاصله ده دقيقه اي کاروانيان اندک اندک پيدايشان مي شود مصطفائي را مي بينم که با جمعي از حجاج از پله ها بالا مي روند همه دنبال همسفران هستند تا کسي جا نماند و احتمالاً در اولين روز گم نشود حوالي ساعت ۶ صبح از حرم به طرف هتل حرکت مي کنيم و مستقيم به رستوران هتل جهت صرف صبحانه و بعد يك استراحت جانانه آرام بخش بعد از اتمام اعمال مناسک حج.

ادامه دارد

منوچهر انتظار

از ساعت ۳:۳۰ دقیقه الی ۵ بعدازظهر جلسه کاروان در نمازخانه هتل شرایتون در طبقه ۱۴ هتل برگزار خواهد شد و این بار خوشبختانه در نمازخانه و نه در راهرو هتل و جلو آسانسورها همانند مدینه. سر ساعت معینه در جلسه شرکت می‌کنم تعدادی و لکن نه همه در جلسه شرکت کرده اند حاج حسن به عنوان مدیر کاروان بیشتر وقتش صرف حاجی‌های پا به سن و نیازمند ویلچر و جابجائی است نه تنها که حاج حسن بلکه معاونش مصطفائی نیز در این راه کوشا هستند و لکن حاجی آقا و حاجی خانم‌هایی که هم مسن هستند و هم به تنهایی اقدام به تشریف نموده اند اکثر وقت مدیران مسئول کاروان را که باید به همه کاروانیان برسند می‌گیرند مخصوصاً وقتی که تعدادشان مثل همین کاروان ما زیاد باشد قریب به هفده هجده نفر در کاروان ما این قبیل حجاج هستند که بیشتر از هفتاد هشتاد درصدشان نیز خانم‌ها هستند چند بار در مدینه و اینک در مکه به «حاج حسن» نق می‌زنم که چرا خارج از توان مندیهایشان از افراد مسن ثبت نام کرده اند به «حاج حسن» ایراد می‌گیرم که با این وضع نه تنها خدمتی به این قبیل افراد نمی‌کنید چون عملاً نمی‌توانید به اینها برسید بلکه حق سایرین را هم ضایع می‌کنید البته حاج حسن معتقد است که چون اکثر کاروان‌ها گزینشی عمل می‌کنند ما این خصوصیات را نداریم و در حقیقت فشارات جانبی را تحمل می‌کنیم و جور کاروان‌های دیگر را هم ما می‌کشیم و افراد مسن را زیاد ثبت نام می‌کنیم «حاج حسن» بیشتر تقصیرات را در این زمینه متوجه دلرحمی‌های بیش از اندازه «خانم امجدی» یکی از همکارانشان می‌کند که گویا او مسئول ثبت نام کاروانیان است البته من حتماً لازم می‌دانم در اینجا ذکر خیری از این خانم بسیار فهمید داشته باشم ایشان را من نه قبل از مسافرت حج و نه بعد از آن حضوراً ندیده‌ام و لکن از لحظه درخواست تحویل گذرنامه‌ها تا اطلاع تلفنی برنامه‌های توجیهی کاروان و اخذ اطلاعات اولیه، اکثراً تلفنی با ایشان در تماس بوده و در همه حال از ادب و کمال و متانت ایشان در نحوه صحبت، راهنمایی کامل، حل و فصل مشکلات احتمالی اولیه بهره‌مند بوده‌ام و بدین جهت است که همیشه بر این نکته تأکید داشته‌ام که تأثیرگذاری شخصیت وجودی کارکنان فهمید در سازمان‌های مرتبط با مردم را هیچ وقت نباید دست‌کم بگیریم البته این «حاج حسن»، مدیر کاروان خودش هم آدم فهمید و افتاده‌ای بود که ما در عمل دیدیم و طبیعتاً همکارانش نیز باید این چنین باشند که این خانم نمونه بارزی از همکاران شایسته ایشان است حال که تمام کاسه‌کوزه‌های این تعداد افراد مسن و بدون همراه در کاروان را بر سر «خانم امجدی» شکستیم و معمولاً هم کاسه‌کوزه‌ها سر انسانهای خوب می‌شکند و لکن سرشان سلامت باشد کاسه‌کوزه را باکی نیست بیائیم سر اصل مطلب و عوارضات کثرت این قبیل حجاج در کاروان.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۵۲)

منوچهر انتظار

صحبت جلسه در مورد آنهایی است که یا هنوز اعمال مناسک حج را انجام نداده اند یا به عناوین مختلف با مشکلات عدیده از جمله تهیه « ویلچر » برای افراد کهنسال جهت انجام اعمال مواجه بوده اند تهیه ویلچر برای خود داستان طولانی دارد و اغلب با مشکلات همراه است چرا که ویلچرها محدود است و متقاضی زیاد بایستی در صف بود و با تحویل پاسپورت ویلچر تحویل گرفت و شاید این تحویل ویلچر خود به تنهایی چند ساعتی را بطلبد تازه بعد از تحویل ویلچر اعمال شروع می شود و بایستی کسی باشد که نیازمندان به ویلچر را با ویلچر همراهی کند که اعمالشان را انجام دهند راه حل دیگری هم وجود دارد و آن اینکه از ویلچرهای پولی که کرایه می دهند استفاده کرد عرب ها مبالغی را از هر نفر می گیرند تا با ویلچر اعمالش را انجام دهند سرعت این بنده های خدا خیلی بالاست قبل از اینکه به فکر اعمال حج نیازمندان ویلچر باشند به فکر این هستند که برقی سر و ته قضیه را هم بیاورند و بولشان را بگیرند و به قول خودشان « خلاص » و گاهی اوقات در همچو مواردی « ویلچررانان » بی انصاف حتی « ویلچر » را با سرنشینش چپه هم می کنند که نمونه اش برای یکی از کاروانیان ما در صفا و مروه اتفاق افتاد این بی انصافها (شما بخوانید ویلچررانان عرب) نه ناظری دارند و نه قانونی را برمی تابند ، خودمختار، خودرأی ، خود تصمیم گیرند بنابراین امکان بروز هر نوع مشکلات از طرف « ویلچرداران و ویلچررانان » به ویلچرسواران محتمل است ساده ترین این امور پول اضافی گرفتن ، ویلچر تق و لق تحویل دادن ، با سرعت غیرمجاز راندن !! و احتمالاً ویلچر را چپه کردن از معمولی ترین پیش آمدهای احتمالی است. این «سید رعنا» جوان برومند همراه کاروان ما به همراه برادر همسرش « قیرمیزی کوینگ » یا همان پیرهن قرمزی ، از هواداران پر ویا قرص نیازمندان کاروان هستند مخصوصاً بچه ها و پیرمردان و پیرزنانی که به تنهایی قادر به انجام اعمال مناسک حج خود نیستند عده ای را کمک کرده اند و اعمالشان تمام شده و عده ای در نوبت امشب هستند تلاشهای « حاج حسن » مدیر کاروان و « مصطفائی » معاون کاروان قابل ذکر است و لکن حجم کار، زیاد و مسئولیت ها بالا ، توقعات حجاج پا به سن زیاد و در نهایت حرفهای حاشیه ای نیز طبق معمول فراوان و صد البته حرفهای منطقی هم موجود ، به هر حال باید همه دست به دست هم دهیم تا این فریضه الهی به نحو احسن در مورد همه انجام شود .

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۵۳)

منوچهر انتظار

حاج حسن و مصطفائی آنطور که از محتوای سخنانشان در جلسه برمی آمد از صحبت های حاشیه ای دلخورند و آن را برنمی تابند و حتی هر گونه انتقاد غیابی را ولو کارساز هم باشند غیبت تلقی و می گویند حلال نخواهیم کرد اما آنچه که به نظر من حرفهای معقول و منطقی و ایرادات بجاست چه غیابی و چه حضوری بایستی پذیرفته شود و در رفع نواقص تلاش و کوشش شود برتافتن انتقادات بجا و ایرادات اصولی ، منطقی به نظر نمی رسد همچنانکه نق زنی های بيمورد پذیرفتنی نیست به راستی من نمی دانم آیا حاج حسن و معاون ایشان وقتی این نوشته های مرا می خوانند غیبت تلقی نموده و مرا حلال نخواهند کرد آنچنانکه به کرات بر زبان می آوردند و یا خواهند کوشید که کاستی ها را رفع نمایند و بر توان مندیهایشان بیش از پیش بیفزایند واقعیتش را بخواهید من آماده ام به خاطر نوشتن و بازگویی این مطالب جریمه شوم و حلالم نکنند و لکن طوری برنامه ریزی نمایند که مشکلات به حداقل برسد اگر روال برخورد با ایرادات و اشکالات کار با حربه « حلال نکردن » مواجه شود ما هم این قبیل برخوردها را برنمی تابیم اگر این چنین باشد لابد « سازمان حج و زیارت » نیز به خاطر بعضی از نارسائی ها و ناهماهنگی هائی که ما به آنها اشاراتی داشته ایم ما را حلال نخواهند کرد و لکن ما را چه باک از عدم حلیت شماها که مسئولیتی را در قبال حجاج پذیرفته اید و در قبال آن پولی دریافت کرده اید متعهد شده اید و باید دارد که در قبال نارسائی ها پاسخگو باشید بهترین برخورد با این قبیل مشکلات تهیه فرم های نظرسنجی از حجاج است و بها دادن به نظر آنهاست از آنها بخواهید تمام مشکلات را بدون تعارف و رودربایستی با شماها مطرح کنند و اگر صادقانه به نارسائی ها و اشکالات کار اشاره نکردند آن وقت آنها را حلال نکنید که این چنین است مردم را بها دادن ، حجاج را ارج نهادن و به منش ها و روش های اسلامی عینیت بخشیدن .

برای ادای نماز مغرب و عشا به حرم رو می آورم قبل از عزیمت دنبال کیسه مخصوص کفش ها هستم (کفش که چه عرض کنم دم پائی سفید پانصد تومانی) واقعیتش را بخواهید از کیسه کفش و خود کفش زده شده ام هم از کفش بدم می آید هم از کیسه پارچه ای مخصوص نگهداری کفش ، اهدائی کاروان چرا که این کفشهای بی ارزش و محافظت از آنها با تمام بی ارزشی قسمتی از تفکرات مرا بدون اینکه دلم بخواهد به خود اختصاص داده است از هر چه مال و منال و تفکرات دنیوی بود بریدیم و لکن این کفشهای لعنتی دست بردار نیستند تصمیم می گیرم از سال دیگر در زیارت حج که انشا... باز هم توفیق دیدار حاصل خواهد شد از قید کفش خود را رها کنم و به قول خودمان کفش بی کفش و به قول عربها خلاص ! حال چرا از سال بعد و نه از همین امروز ، باز علتش را نمی دانم .

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۵۴)

منوچهر انتظار

نماز مغرب را در بیت عتیق و خانه دوست به جماعت می‌خوانم و نماز عشا را به تنهایی و بعد گشتی در بازار ابوسفیان می‌زنم که مسیرمان از هتل به حرم و بالعکس از این بازار است بازار ابوسفیان قبل از شروع نماز و بعد از پایان آن ازدحام بسیار بالایی را به دوش می‌کشد مسیر رفت و برگشت تعداد زیادی از حجاج به حرم از این بازار است و تعداد زیادی نیز به خاطر در امان ماندن از گرمای شدید آفتاب مستقیم، این مسیر را انتخاب می‌کنند فلذا در این مواقع رفت و برگشت خیلی به کندي امکان پذیر می‌شود جمعیت کاملاً کبک و به هم چسبیده حرکت می‌کنند مع الوصف در این وانفسای ازدحام جمعیتی و عدم امکان حرکت روان مردم، خرید و فروش کماکان دایر است از نقل و نبات و ادویه جات سنتی گرفته تا کیف های سامسونت مدرن، ساعت‌های رنگارنگ، اسباب بازیهای کنترل از راه دور، پارچه های الوان، تسبیح های صد رنگ و هر آنچه که در تصور ننگند. در سرتاسر بازار ابوسفیان شما می‌توانید به بازارهای فرعی دست راست و چپ خود بپیچید و بیچ در بیچ آنقدر بروید تا راه آمده را گم کنید هر کدام از این بازارها هم حال و هوای خاص خود را دارند و لکن همه به فکر جذب دلارهای همراه شما هستند آن هم به هر طریق ممکن و حتی در اکثر مواقع دلارهای شما را به قیمت بالاتر از صرافی‌ها نیز ریالش می‌کنند. دو صرافی در این بازار دیدم که مردم برای تبدیل ارز به ریال جلو آنها صف بسته بودند صرافها دو سه نفر وردست دارند و خودشان دایم پول می‌شمارند و حتی در اکثر مواقع حال پاسخگویی به شما را هم ندارند نه کالائی دارند که به فکر سوخت و سوزش باشند و نه چانه می‌زنند فقط از بام تا شام دلارهای شما را می‌گیرند و ریال می‌دهند بعضی وقتها به «ریال ایران» دلار نیز می‌دهند و به دلار نیز «ریال ایران» آماده است. صرافی‌ها از پرکارترین و پردرآمدترین قشر عربستان مخصوصاً در مکه و مدینه هستند.

حوالی ساعت ۸ شب جهت صرف شام به رستوران هتل می‌روم رستوران «هتل شرایتون» مکه به عظمت و بزرگی هتل «انوار مدینه» نیست رستوران کوچکی است با اتاقهای تودرتوی متعدد، برخورد خدمه رستوران نیز گرمی و حال و هوای برخورد رستوران مدینه را ندارد کیفیت غذاها نیز پائین تر از هتل «انوار مدینه» است و همه حاجیان در اولین برخورد به این امر پی می‌برند سرو شام به کندي صورت می‌گیرد بعد از صرف غذا به اتاق می‌روم و تا ساعت ۱۲ شب به نوشتن خاطرات ادامه می‌دهم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۵۵)

منوچهر انتظار

دوشنبه ۱۳۸۳/۷/۲۰

نماز صبح را در حرم در کنار کعبه عشق به جماعت می خوانم و بعد غرق در تماشای شیفتگان الله هستم و حیران در طوافیان دل از دست داده به یار پیوسته و این همه رونق بازار عاشقی و هنگامه بی مثال عشق، لحظاتی بعد خود را به دریا زده ام و در دریای عشق غوطه ورم.

شدم غواص در قاموس وحدت

همی خواهم به دستم گوهر آید

با خیل عاشقان در طواف کعبه هستم در باغ کعبه بوی خدا را در همه جا احساس می کنم همه جا قبله است همه جا عشق است همه جا بندگی است بعد از هفت دور طواف عاشقانه از مطاف خارج می شوم و در تماشگاه راز عشق و دلدادگی به تماشای می نشینم چشم در هلال کعبه دارم، حجر اسماعیل، خانه هاجر، جایی که عاشقان بیدل و نایب الزیاره ها از طرف ملتمسین دعا در آنجا دو رکعت نماز می خوانند و اشکی و صفائی و رمزی و رازی و راز عشق و چه ناگفته های بسیاری که در این تجلی گاه عشق زمزمه می شود. یاد می آید هیجدهم آذر ماه سال ۱۳۷۹ که «هومن» عزیزم با ناگفته های بسیار به خدا پیوست دلم بی تابانه هوای خانه دوست کرد و لکن این یک طرف قضیه بود و عملی نمی شد الا اینکه صاحبخانه ما را به خانه اش دعوت کند تا از دستم برفت پیامی به یار نوشتم در پاکتی گذاشته پاکت را بستم و با دلباخته ای عاشق که شنیده بودم عازم خانه یار است به حضرت دوست فرستادم و از او خواستم که نامه را در کعبه و در جوار حریم حرم عشق باز کند و بخواند و بخواهد که توفیق حضور در خانه دوست برای ما هم فراهم آید و بعدها این رهرو درد آشنا به من میگفت که نامه را در حجر اسماعیل باز کردم خواندم منقلب شدم و دست به دعا ماندم و به راستی چه عاشقانه خوانده بود این پیام عشق و دلدادگی را، این محرم راز که بعد از چند ماه برای اولین بار بدون هیچگونه برنامه ریزی قبلی توفیق دیدار حاصل و خود را در خانه دوست یافتم متن پیام به شرح زیر بود.

پیامی به یار با رهروی بیدار

جناب عاملی عزیز:

شنیدستم روی بر خانه یار

بگو بیمارم و من طالب یار

رسی بر محفلش برگو تو بر یار

که من بی تابم و بی تاب و بی تاب

دلم پر می کشد بر خانه دوست

تو میدانی که منظورم همان اوست

سیه مانده خجل ما را همان روست

گناهانم فراتر از فرا روست

دلم پر می کشد بر خانه دوست

هر آنچه می رسد از دوست نیکوست

التماس دعا - منوچهر انتظار - بیستم بهمن ماه سال ۱۳۷۹ - تبریز

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۵۶)

منوچهر انتظار

شمائی که اینک این مطالب را می‌خوانید و دل در گرو عشق یار دارید در نوشته‌های من دنبال جایگاه‌های اصلی فعل و فاعل و وزن و قافیه نگردید که ما از کثرت عشق قافیه را باخته بودیم و بر وزن تاخته ، دل گداخته بودیم و سودای عشق در سر و مستحق دیدار یار ، و اینک که توفیق دوباره حضور در خانه دوست حاصل شده در کنار کعبه، روبروی حجر اسماعیل نشسته ام و از طرف همه شماها و جمیع عاشقان و طالبان حضور در بزم کعبه ، نایب الزیاره هستیم و دست به دعا.

من تمام مشتاقان دیدار کعبه و عاشقان زیارت خانه دوست را دعا کرده ام و از همه شماهایی که در فرادهای موعود در این مکان مقدس و تجلی گاه عشق حضور خواهید یافت التماس دعا دارم با نثار رحمت خداوندی به روح « مهدی سهیلی » و هم‌نوا با او و تمام عاشقان دل شکسته به یار پیوسته همیشه تاریخ زمزمه می‌کنیم :

تو ای شکسته دل ، چرا خدا خدا نمی‌کنی
خدای چاره ساز را چرا صدا نمی‌کنی
به هر لب دعای تو ، فرشته بوسه می‌زند
برای درد بی‌امان ، چرا دعا نمی‌کنی
ز پرنیان بسترت شبی جدا نبوده ای
پرنده خواب را ز خود چرا جدا نمی‌کنی
به قطره قطره اشک تو ، خدا نظاره می‌کند
به وقت گریه‌ها چرا خدا خدا نمی‌کنی
سحر ز باغ ناله‌ها ، گل مراد می‌دمد
به نیمه شب چرا لبی به ناله وا نمی‌کنی
دل تو مانده در قفس ، جدا ز آشیان خود
پرنده اسیر را چرا رها نمی‌کنی
ز اشک نقره فام خود به کیمیای نیمه شب
« مس » سیاه قلب را چرا « طلا » نمی‌کنی
به بند کبر و ناز خود از آن اسیر مانده ای
که روی عجز و بندگی به کبریا نمی‌کنی

از ساعت ۴:۳۰ دقیقه صبح در حرم هستیم و اینک حوالی ساعت ۱۱ در حال ترك حرم و همچنان با گل نغمه « دعا » و نیایش :

به هر لب دعای تو فرشته بوسه می‌زند ، به قطره قطره اشک تو خدا نظاره می‌کند، به وقت گریه‌ها چرا خدا خدا نمی‌کنی ، خدای چاره ساز را چرا صدا نمی‌کنی....

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۵۷)

منوچهر انتظار

بقیه ساعات روز را تا حوالي ساعت ۲۰ صرف استراحت و جمع بندی یادداشتهای سفر می کنم بعد از شام ساعت ۲۱ طبق قرار قبلی توسط مدیر کاروان و روحانی گروه کسانی که قصد احرام مجدد داشته باشند به مسجد تنعیم خواهند رفت فلذا با لباسهای احرام آماده برای عزیمت با اتوبوسهایی که در جلو هتل منتظر هستند در ساعت ۲۱ به رسیشن هتل در طبقه پائین می آئیم توصیه شده است که هر کدام از حجاج مبلغ ۲ ریال سعودی و یا یک هزار تومان خودمان برای کرایه رفت و برگشت به مسجد تنعیم همراه داشته باشیم با یک ربع تأخیر حرکت می کنیم یک ربع بعد در مسجد تنعیم هستیم کسانی که در مکه هستند و بخواهند محرم شوند میقات ، مسجد تنعیم است ساعت ۲۱:۳۰ دقیقه در مسجد تنعیم همراه روحانی گروه محرم می شویم و صدای لبیک اللهم لبیک ، لبیک لا شریک لک لبیک در مسجد تنعیم طنین انداز می شود حجاج دیگری نیز مرتباً به مسجد وارد و پس از محرم شدن خارج می شوند بنابراین صدای لبیک مرتباً به گوش می رسد . من با نیت انجام اعمال حج عمره مفرده به نیابت از طرف « هومن عزیزم » که هم اینک پیش خداست و در پناه یار است احرام می بندم ساعت ۲۲:۱۵ دقیقه سوار اتوبوس می شویم و لبیک گویان به سوی کعبه می رویم ساعت ۲۲:۳۰ دقیقه از باب السلام وارد حرم می شویم بار دیگر همه عاشقان دلسوخته در خط مرزی منتهی به حجرالاسود (محل شروع طواف) با نیت طواف حج عمره مفرده نیابتی وارد مطاف می شوند و همراه با سیل خروشان مردم (این پیمان بستگان با حضرت دوست) هفت دور طواف با نجوای عاشقانه ، راز و نیازهای مشتاقانه و صفای قلبی خالصانه آغاز می شود از دور دوم شتاب من بیشتر و بیشتر می شود در حالی که مرتباً زمزمه ها می شنوم زمزمه ها نیز سر داده ام و پروانه وار دور شمع وجود یار می گردم و می چرخم.

نیمشب از در و دیوار ، صدا می شنوم
وز لب شبنم و گل ، زمزمه ها می شنوم
در سکوتی که نجنبید نفسی از نفسی
خیره می مانم و آوای خدا می شنوم
نغمه یی می شکفد در من و از معبد روح
همه دم بانگ خوش « حیّ علا » می شنوم
خاطرم باغ گل افشان شود از نکته شب
هر نفس از همه سو عطر دعا می شنوم
جان به رقص آید و پرواز کنم تا ملکوت
وز سرا پرده اسرار صدا می شنوم

دور هفتم طواف تمام می شود از مطاف خارج می شوم پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف می خوانم و می نشینم به تماشای تجلی گه عشق ، در حالی که احساس می کنم « هومن » عزیزم همراه من است در تماشای تجلی گه عشق ، چرا که از طرف او محرم شده ام و به نیابت از طرف او مناسک حج را انجام می دهم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۵۸)

منوچهر انتظار

انجام مناسک حج عمره مفرده به نیابت از طرف « هومن عزیز » این برنا جوان شتابان رفته پیش خدا ، مرا به یاد خزان سال ۷۹ می اندازد که خزان زندگی من نیز بود برگ وجود این همه هست من از درخت زندگی برای همیشه افتاد و سرومان را خزان ، بی رحمانه از دستمان گرفت. تحمل این فراق بر من و مخصوصاً بر مادر چشم به راهش بس طاقت فرسا بود و لکن عشق به حضرت دوست که « هومن » همینک در پناه اوست و همنوائی و همراهی یاران بی ریا تحمل این هجران را بر ما ممکن کرد.

خدا سلامت دارد همزبانان دلسوز و دلسوزان همزبان را که یارمان بودند و همراهان به ویژه این « حاج علی آقا بهاری راد » که رادمردی را وجهه همت خویش قرار داده و « همیشه نوای » بینوائی ها و « همیشه همدم » تنهائی هاست گلبنگ های عاشقانه الهی اش تمام نشدنی و حدیث محبت و صفا و وفایش به یاد ماندنی است.

همراه با « هومن » و با خیل ماندگاران عاشق و عاشقان ماندگار جرعه ای از « زمزم »، این چشمه جوشان عشق سر می کشم و راهی صفا و مروه می شوم ، لحظاتی بعد به یاد هاجر و اسماعیل سعی بین صفا و مروه را آغاز می کنم و اندکی بعد به مرحله « هروله » می رسم از خود بریده و به یار پیوسته ام و بقیه راه را له له زنان پیش می تازم در حالی که مرتباً از صفا به مروه و از مروه به صفا با چشم گریان فریاد می زنم .

ز خواب هستی ، دو دیده واکن ، به خلوت شب خدا خدا کن

خدای خود را ، شبی صدا کن ، که درد غفلت دوا ندارد

بر هر کلامی که شور او نیست ، به هر سرایی ، که نور او نیست

کلام بی او ، اثر نبخشد سرای بی او ، صفا ندارد

چو مرغ جانت ، ز تن رها شد ، همیشه زنده ست ، مگو کجا شد ؟

کسی چو میرد ، مگو فنا شد ، که نقش هستی ، فنا ندارد

هفت بار سعی بین صفا و مروه را به پایان می رسانم در حالی که خیس عرق هستم به مرحله تقصیر می رسم و سپس در شبستان حرم ، خود را به آغوش دوست می اندازم و آرزوی آزادی از قفس را دارم

دنيا براي مرغ دلم غير دام نيست

اي دست غيب ، زين قفس آزاد کن مرا

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۵۹)

منوچهر انتظار

ساعت ۲۴ با نیت طواف نساء وارد مطاف می شوم در حالی که بدون واسطه و مستقیم و اشک ریزان دارم با خدا حرف می زنم به طواف ادامه می دهم .

خدای من ، همه اشکم ، نظر به چشم ترم کن

شکسته خاطر دهرم ، از این شکسته ترم کن

دل فسرده بی عشق را به سینه نخواهم

مرا در آتش عشقی بسوز و شعله ورم کن

روا مدار که لب از نوای عشق به بندم

ندیم « مرغ شب » و یار « بلبل سحرم » کن

چه لذتی دارد شب خلوت انس ، شب با خدا بودن ، بی ریا بودن ، عاشق بودن ، دور سرش چرخیدن ، حاجت خواستن و بر برآورد حاجات مصر بودن ، دل را صفا دادن ، چاکرش بودن ، چارقش دوختن ، بر سرش شانه زدن ، بر خال لبش گرفتار شدن و در نهایت بال گشودن و پرواز کردن .

حساب تعداد طواف از دستم درمی رود نه تنها که تعداد شوط بلکه جمعیت خاطر خودم را هم از دست داده ام و لکن هزاران شکر که وصل یار حاصل است .

به حجرالاسود و خط شروع طواف می رسم نیتی دوباره برای طواف نساء و شروع طواف نساء مجدداً و از آغاز با شور و حالی که پیدا کرده ام طواف را ادامه می دهم و پرواز ادامه می یابد.

خداوندا ، روانی خسته دارم

دلی با عشق تو پیوسته دارم

در این دنیا مرا غیر از تو ، کس نیست

به فریاد دلم فریاد رس نیست

خداوندا ، من و موی سپیدم

ز درگاهت مگردان ناامیدم

به حق کعبه دل را زندگی بخش

به جان تیره ام تابندگی بخش

اگر در من توان بندگی نیست

ره آوردم بجز شرمندگی نیست

خداوندا ، هزاران وای بر من

اگر بی خوشه برخیزم ز خرمن

تو جانم را ز مهرت پر ثمر کن

توان بندگی را بیشتر کن

گر امروزم ز خیل موسپیدان

مرا محشور کن با روسپیدان

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۶۰)

منوچهر انتظار

در هفتمین دور از طواف با طلب بخشایش و آمرزش مجدد از حضرت دوست که هر چه هست در ید قدرت اوست خلوت انس و دامن دوست را از دست نمی‌دهم چرا که قلبم فتوا می‌دهد.

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است

بعد از اتمام هفتمین دور طواف از مطاف خارج می‌شوم و در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف نساء را می‌خوانم و آنگاه با دلی آرام و با سیر و صفا از مسیر صفا و مروه و از طریق باب السلام از حرم خارج می‌شوم در حالی که با خود زمزمه می‌کنم:

به کعبه روح توحید آشکارست

همه دلها به سوی کردگارست

سپیدان را فضیلت بر سیه نیست

گدا را اعتنا بر پادشه نیست

ساعت ۱:۳۰ دقیقه بامداد روز سه‌شنبه ۱۳۸۳/۷/۲۱ به هتل می‌رسم لباس احرام را در می‌آورم دوشی می‌گیرم جانانه و بعد خوابی آرام با قلبی آرام و شادمان از این همه عشق و صفا در بزم کعبه و در جوار حریم حرم عشق و در خانه دوست.

سه‌شنبه ۱۳۸۳/۷/۲۱

از ساعت ۸:۳۰ دقیقه الی ۱۰ صبح در نمازخانه هتل شرایتون در طبقه ۱۴ هتل جلسه خواهیم داشت ساعت ۸ صبح در طبقه ۱۴ هستیم هنوز کسی نیامده و نمازخانه خالیست چرا که هنوز نیم ساعت به وقت موعود باقی است. نمازخانه هتل مشرف به حرم است در پشت پنجره در طبقه ۱۴ نشسته‌ام و ضمن تماشای عظمت و ابهت حرم الهی این مطالب را می‌نویسم طواف شب قبل و شرکت پر حضور در بزم کعبه، و لذت سرمستی آن چنان بر جان و دلم نشسته است که هوای پرواز از سرم بدر نمی‌رود و ذوق پریدن دارم در اوج سرمستی در این فضای ملکوتی مشرف بر حرم درد دلی با «حافظ» این عاشق پاک باخته ماندگار در صحیفه عشق می‌کنم و او را در این لحظات عاشقانه به یاری می‌طلبم و دیوانش را باز می‌کنم:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال
که در آنجا خیر از جلوه ذاتم دادند
من اگر کام روا گشتم و خوشدل چه عجب
مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند
هاتف آن روز به من مزده این دولت داد
که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند
این همه شهد و شکر کز سختم می ریزد
اجر صبرست کز آن شاخ نباتم دادند
همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود
که ز بند غم ایام نجاتم دادند

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۶۱)

منوچهر انتظار

ساعت ۸:۲۰ دقیقه سلام بلند بالای حاج آقا روحانی کاروان مرا به خود می آورد بیا می خیزم و التماس دعائی از این سالک راه عشق می کنم به فاصله ده دقیقه نزدیک به پنجاه نفر در جلسه حضور می یابند (معمولاً تعداد شرکت کنندگان زن در جلسات بیشتر از مردان است) و شاید این به خاطر کثرت حضور زنها در کاروان ماست به نسبت تقریبی ۹۰ نفر زن به ۵۰ نفر مرد، به هر حال جلسه با سخنان مدیر کاروان شروع می شود طبق معمول یا میکروفون اشکال دارد یا سیم بلندگو اتصال می کند و در نهایت این سهل انگاری ماست در رسیدگی به این قبیل امور پیش پا افتاده که به این صورت بروز می کند به هر حال از خیر میکروفون و بلندگو می گذرند و می گذریم و رو در رو و بدون کمک گرفتن از تکنولوژی روز حرفها مطرح می شود حاج حسن التماس دعائی از کلیه حجاج می کند و آرزوی قبولی طاعات و عبادات و حج همه را در درگاه الهی دارد به هر صورت امروز همه «حاجی در آتیه ها» و «حاجیه خانم های آتی» که ورد زبان ما بود حاجی و حاجیه خانم شده اند حتی عزیزان کهنسال استفاده کننده از ویلچر و لکن قضیه گله و گله مندی استفاده کنندگان از ویلچرها و ای بسا همراهان آنان از مدیر کاروان و روحانی گروه همچنان باقی است «سید رعنا» و قیرمیزی کوینک (پیرهن قرمزی) این جوانان برومند بی توقع که کلی در این راه زحمت کشیده اند و اجرشان حتماً پیش خداست نظاره گرند و حرفی نمی زنند و لکن «حاج حسن» هم گله مند است که مع الوصف تلاشهای فراوانش در تهیه ویلچر و همراهی با کهنسالان باز عده ای ناراضی هستند روحانی کاروان نیز عصبانی است که چرا این همه انتظارات بالا و ای بسا بی مورد از او هست او می گوید من که مأمور تهیه ویلچر برای کسی نیستم من که وظیفه همراهی با شما با مراقبت های فردی از نظر همراهی با ویلچر را ندارم من وظیفه شرعی و عرفی خود را در جهت درست انجام شدن اعمال حج شما باید ادا کنم که اینکار را هم کرده ام

و اما نظر خود من هم به عنوان راقم این سطور اینست که درصد حضور کهنسالان و نیازمندان ویلچر در هر کاروان باید مشخص شود و بر آن اساس تمهیدات لازم از قبل فراهم گردد گذشت و تحمل و بردباری در این قبیل مسافرت ها و همچنین یاری بی ریای حجاج به نیازمندان را نیز لازمه این قبیل مسافرت های الهی می دانم و لکن این امر نباید مسئولیت پذیری مدیران کاروانها را کمزنگ کند. در حالی که این جر و بحث ها ادامه دارد تازه متوجه می شویم که یکی از مشکلات اساسی مدیر کاروان حل و فصل دعوا و مراجعات حاجیه خانم های سه چهار نفره مستقر در يك اطاق هستند که یکی کولر نمی خواهد دیگری بی

کولر نمی ماند آن یکی توالی ایرانی مطالبه می کند دیگری اطاق با حمام بدون وان می خواهد و حتی کار به آنجا می کشد که حاجیه خانم ها به ولایاتشان زنگ می زنند و جقلی مدیر کاروان را می کنند. یکی می گوید از گرمای اطاق پدر ما درآمده است و در حمام سونا هستیم دیگری شکوه سر داده که از سرمای اطاق ذات الریه گرفته ام و در یخچال هستیم و سومی از همه قهر کرده و اطاق اختصاصی تک نفره می خواهد در این میان مدیر بخت برگشته دنبال دست سوم و چهارم هم می گردد که نه دو دستی بلکه چهار دستی به سر و کله اش بگوید!

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۶۲)

منوچهر انتظار

ساعت ۴:۳۰ دقیقه بعد از ظهر جلسه ای از طرف ستاد بعثه در محل نمازخانه هتل شرایتون برگزار خواهد شد. یک ربع قبل از وقت در جلسه حضور پیدا می کنم جلسه با تلاوت آیاتی از کلام ا... مجید شروع می شود سپس مداح اهل بیت عصمت و طهارت از علی می گوید و از تنهائیش ، از غربتیش و از صبر و بردباریش ، از سر در چاه کردنش و درد دلش با چاه و نهایتاً اشکی و صفائی .

ساعت ۴:۳۰ دقیقه حجت الاسلام احسانی رشته سخن را به دست می گیرد آغاز کلام دعائی برای تعجیل ظهور امام زمان و درخواست فرستادن صلواتی برای درگذشتگان که ره آوردی از سرزمین وحی را چشم براهند.

حجت الاسلام احسانی در ادامه سخن ، حجاج را با توجه به نزدیکی پایان سفر به تفکر فرا می خواند و نتیجه گیری از این سفر الهی به سرزمین وحی، به میعادگاه عشق و صفا ، حقیقت و وفا و شهامت و شجاعت را ضروری می داند او این سفر را یک سفر استثنائی توصیف می کند چرا که مکه و مدینه سرزمین وحی است سرزمین نزول قرآن است قرآنی که بشریت را از اسارت آزاد کرد اینجا سرزمین وحی است در این دیار قرآن از طرف حضرت حق به وسیله جبرئیل به والاترین و برترین انسان یعنی محمد (ص) نازل شده است و بعد کسی که در مدینه از اسلام و قرآن و کلمه لا اله الا الله حراست کرد علی بود او به خاطر مصالح واقعی اسلام تمام ظلم ها را که به خود و همسرش فاطمه رسید تحمل کرد شهامت ، گذشت ، مردانگی و فتوت او فراموش نشدنی است.

«احسانی» این مرد نیک اندیش ، نیک سخن در ادامه افزود :

بروید یکی دو ساعت کنار کعبه بنشینید کاری کنید که بتوانید صاحب خانه را پیدا کنید با او دست بدهید پیمان ببندید و استغفار کنید چرا که او دوست می دارد تو این را ، بروید و بچسبید به دیوار کعبه و بگوئید، خدایا ، خانه ، خانه توست، حرم، حرم توست و من ناچیز بنده شرمنده تو ، آمده ام ره توشه روز قیامت را از تو بگیرم ، خدایا خودت فرموده ای :

هر آنچه هستی بیا ، توبه شکستی باز هم بیا ،

خدایا خودت فرموده ای :

دوست دارم کسی را که توبه کند و برگردد.

حجت الاسلام احسانی توصیه می کند کنار کعبه نشستن را ، توبه کردن را ، تقاضای عفو کردن را و پیمان راستین با خدا بستن را و می گوید به خودش قسم که توبه تو را می پذیرد و گناهان تو را می بخشد.

نزدیک اذان مغرب است حاج آقا احسانی با یادی از علی و فاطمه و فرزندان آنها و تأکید بر این نکته که هر چه داریم از آنها داریم سخن را به پایان می برد سخنان از دل برآمده «احسانی» بر قلبم می نشیند او را در جوار کعبه دعا خواهم کرد.

ای انسانهای همیشه زنده تاریخ ، هر سطری و کلمه ای از این نوشته های من چه در حال و چه در آینده بر قلبتان نشست و حالتان را دگرگون کرد مرا نیز دعا کنید که در همیشه زمان مستحق دعاها خالصانه هستم ای کسانی که عاشق دیدار خانه دوست هستید من امشب همه شما را نادیده و ناشناخته دعا خواهم کرد چرا که قلبهای همه ما با همدیگر آشناست و دستهای دعا و استغفار به سوی خداست.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۶۳)

منوچهر انتظار

صدای اذان اول مغرب به گوش می رسد سریعاً وضوئی گرفته و عازم حرم هستم کماکان سیل همیشه خروشان جمعیت به سوی حرم جاریست این عاشقان دل از دست داده از اقصی نقاط جهان به سرزمین وحی روی آورده اند تا ضمن بیعت مجدد با حضرت دوست ماندگاری اسلام را تداوم و عینیت بخشند و چه زیباست عاشقانه به سوی یار رفتن و در کنج خانه دوست دست به دعا بردن و طلب آمرزش کردن ، لحظاتی بعد در لابلای جمعیت در درون حرم گم می شوم و سپس خود را در صف دیدار یار می یابم نماز شروع می شود فضا ، فضایی ملکوتی است ، صدای ملکوتی امام جماعت هم در صحن حرم طنین انداز می شود طپش قلب ها يك صدا خدا خدا می گویند . نماز تمام می شود و لکن نیازها همچنان باقی است نیاز به بندگی ، نیاز به دعا برای طلب بخشایش ، نیاز به درد دل با یار و بازگوئی اسرار این دل بیمار ، می نشینم و لکن دلم بی تاب می کند کودک دلم بهانه گیر شده است بلند می شوم از شبستان حرم به طرف جوار کعبه پیش می روم خیل عاشقان در طوافند به فاصله اندکی از طواف کنندگان می نشینم و دیده در کعبه ، این مقصد نهائی برای رسیدن به مقصود را دارم ، باز هوای پرواز بر سرم زده است چشمانم از اشک پر می شود و لکن این بار اشک ، اشک شادی است اشک دیدار است اشک پرواز است اشک آزادی است اشک دیدن عالم باقی است.

دهم سر قصه شادی ، برآرم بال آزادی

روم بر عالم باقی ، دلم خواهد تو ای ساقی

بریزی باده نابی ، که شوری بر سر اندازم

منم مجنون و دیوانه ، روم از خانه تا خانه

رسم بر حول میخانه ، حواله ده به میخانه

که می در ساغر اندازم

بده ساقی از آن باده ، بریزم من به پیمانه

برآرم نعره مستانه ، که ای یزدان فرزانه

مرا رخصت که در خانه ، طواف عشق پردازم

صدای اذان نماز عشا مرا به خود می آورد لحظاتی بعد ، نماز عشا را نیز در کنار کعبه عشق به جماعت می خوانم و ساعت ۸:۳۰ دقیقه شب حرم را ترک می کنم در حالی که با خود زمزمه می کنم.

خلوت عشاق جای چند و چون عقل نیست
ای بسا فرزانه کاینجا آمد و دیوانه رفت

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۶۴)

منوچهر انتظار

تا ساعت ۱۱ شب مشغول نوشتن یادداشت‌های سفر هستیم فردا چهارشنبه ۸۲/۷/۲۲ زیارت دوره داریم قرار است اعضاء کاروان صبح بعد از نماز، صبحانه را بخورند و ساعت ۶:۳۰ دقیقه در جلو هتل سوار اتوبوس ها شوند با توضیح اینکه در مواقعی که زیارت دوره است صبحانه را يك ساعت زودتر از موعد سرو می کنند تا حجاج در زیارت دوره مواجه با گرمای شدید ظهر نشوند و قبل از ظهر زیارت تمام شود عین آنچه که در مدینه انجام شد.

حوالی ساعت ۱۱:۴۵ دقیقه شب می خواهم بخوابم و لکن دلم هوای یار کرده است خواب بی خواب ، بلند می شوم و به فاصله ده دقیقه از باب السلام وارد حرم می شوم بالاچار باید از صفا و مروه رد شوم دلم نمی آید از میان مردمی که در حال سعی بین صفا و مروه هستند رد شوم و حال و هوای آنها را با گرفتن شتاب سرعنتشان و حال و هوای صفایشان بگیرم به روی پلی که در وسط سالن صفا و مروه برای تردد حجاج است می روم و لکن روی پل میخکوب می شوم از دیدن سیر و صفای عاشقانه انبوه جمعیتی که با ملیت های مختلف ، با زبانهای متفاوت ، هروله کنان ، ذکر گویان ، نالان و گریان ، در حال پروازند اشک از چشمانم جاری می شود خوشحال از اینکه به خواب نرفته ام و لذت بیداری را از دست نداده ام .

بگو بخواب که امشب میا به دیده من

جزیره ای که مکان تو بود آب گرفت

خدایا تو خود شاهدهی که با این اشکهای نیمه شب می خواهم گناهان خود را بشویم می خواهم تطهیر شوم آنچنانکه تو می خواهی ، کمکم کن تا بندگی را با تمام شرمندگی به انجام برسانم ، خدایا به حق تمام دل‌های شکسته ، به حرمت پاکان در حریمت نشسته ، به صفای سالکان از جان گذشته ، به پاکی اشکهای نیمه شب عاشقانه ، به صفای دل حلقه زنان دور کعبه ، ما را ببخشای.

خدایا به حرمت اشک یتیمان ، به خاطر آه غریبان ، به خاطر گلبنانگ های عاشقانه هروله کنندگان در صفا و مروه ، قلب های ما را به عشق خود مصفا کن.

در حالی که کماکان نظاره گر صفا و مروه هستیم به یاد می آورم که این نه من هستیم از من ها و منیت ها در اینجا خبری نیست چرا که هر چه هست فقط اوست :

که یکی هست و نیست جز او ،

وحده لا اله الا هو

به طرف حریم کعبه حرکت می‌کنم لحظاتی بعد در کنار کعبه هستم عاشقان، همچنان گرد شمع وجود یار، پروانه سان می‌چرخند.
اینجا شب و روز ندارد اینجا حاجب و پرده دار ندارد اینجا دیار آزادی‌ها و آزادگی‌هاست و این خانه، خانه دوست است به نماز می‌ایستم و بعد نماز، نیازها آغاز می‌شود نیازی دوباره به آمرزش و بخشایش، نیازی مجدد به آرامش و نیازی به بریدن از این همه قال و مقال دنیوی و در نهایت احساس آرامش مطلق، بیقراری‌های ما پایان گرفت
کودک دل را قراری می‌رسد
گرد اندوه از رخ خود پاک کن
از دل گردی، سواری می‌رسد
صبر کن در انتظار یار باش
یار، بعد از انتظاری می‌رسد
و ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه بامداد روز چهارشنبه ۸۲/۷/۲۲ حرم را ترک می‌کنم و لحظاتی بعد در آرامش کامل به خواب رفته‌ام.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست یادداشت‌های حج (۶۵) منوچهر انتظار

چهارشنبه ۱۳۸۲/۷/۲۲

زیارت دوره :

ساعت ۶:۳۰ دقیقه صبح در طبقه پائین در رسیشن هتل هستیم حداکثر بیست درصد حجاج حضور دارند و بقیه طبق معمول، خواسته یا ناخواسته هنوز نیامده‌اند و شاید می‌خواهند تأخیر داشته باشند که هم قول و قرارهای قبلی در مورد ساعت حرکت بشکند و هم مبدا که این عادت دیرینه وقت ناشناسی به فراموشی سپرده شود! عجیب است که ما حتی در خانه خدا هم به قول و قرارهایی که با هم می‌گذاریم پای بند نیستیم چهار اتوبوس در جلو هتل منتظرند و پلیس امانشان را بریده است و فرصت نفس کشیدن به آنها نمی‌دهد فلذا مجبور می‌شوید یک دور اجباری بزنند و برگردند تا بقیه حجاج بتوانند از طبقات خود آن هم با آسانسور (که لابد کار سختی هم هست) خودشان را به پائین برسانند !!

ساعت ۶:۵۰ دقیقه صبح است این بار نزدیک به نود درصد از حجاج حاضرند و لیکن اتوبوس‌ها، غایب و هنوز از دور زدن اجباری نیامده‌اند و شاید خودشان تأخیر می‌کنند تا همه حجاج حاضر باشند چرا که پلیس اجازه توقف بیش از چند لحظه، آن هم برای سوار کردن حجاج را نمی‌دهد بالاخره صدای مصطفائی معاون گروه بلند می‌شود اتوبوس‌ها رسیدند فوری سوار شوید و این بار جای تأخیر نیست همه نه یکی یکی بلکه دو به دو و سه به سه سوار می‌شوید به اصرار «سید رعنا» سوار اتوبوس آنها می‌شوم ساعت ۷ اتوبوس‌ها حرکت می‌کنند. چند دقیقه بعد کنار خیابان توقف می‌کنیم قبل از ما اتوبوس‌های متعددی در محل هستند که به کاروانهای دیگر مربوط می‌شوند حاج آقا روحانی گروه از دور « غار ثور » را نشانمان می‌دهد که حضرت رسول (ص) حین عزیمت از مکه به مدینه سه‌الی چهار روز در آنجا پناه گرفتند و در ورودی غار عنکبوتها تازی تیندند فلذا حضرت پیامبر (ص) در این غار از دیده‌ها پنهان ماند.

مقصد بعدی جبل النور یا کوه حراست که « غار حرا » در بالای آن واقع شده و حضرت رسول (ص) در این غار خلوت می‌کرد و ساعتها با خدای خود به راز و نیاز می‌پرداخت این کوه از مکانهای مقدس است و در شمال شرقی مکه قرار دارد.

از دور تعدادی از مردم را می‌بینیم که به طرف « غار حرا » در حرکت هستند آن‌طور که نقل می‌شد حداکثر با دو ساعت طی طریق می‌توان به « غار حرا » رسید و لکن آن بالا بایستی مدتها در صف بود تا به درون غار رفت و دو رکعت نماز خواند می‌گویند فقط برای یک نفر در درون غار جا هست که بایستد و

نمازي بخواند و اكثر مشتاقان اول صبح به ديدن غار حركت مي كنند تا گرماي شديد مكه برايشان قابل تحمل باشد.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست
يادداشتهاي حج (٦٦)
منوچهر انتظار

قبرستان ابوطالب :

كه بنام مقبره بني هاشم شهرت دارد و محل دفن تعداد زيادي از شهدا خانواده بني هاشم و ياران حضرت رسول اكرم (ص) مي باشد.
عبدالمطلب جد پيامبر (ص) ، ابوطالب ، عمويش و حضرت خديجه كبري (س) همسر باوفاي پيامبر اكرم (ص) در اين محل مدفون هستند .

عرفات :

نام منطقه وسيعي به وسعت تقريبي ٢٠ كيلومتر مربع در شرق مكه و مابين راه طائف و مكه است كه در شمال شرقي آن جبل الرحمه واقع شده است و روايتها حكايت از اين دارد كه حضرت رسول (ص) خطبه حجه الوداع را بر بالاي اين كوه ايراد فرموده است در حج واجب نهم ذي الحجه كه روز عرفه است در اين منطقه وقوف مي كنند. شب دهم ، وقوف در مشعر ، از صبح دهم تا دوازدهم وقوف در منا و كلاً در عرفات نيت وقوف است و وقوف براي تأمل است و براي تفكر است و آنگاه از خود گسستن و به يار پيوستن .

مي گويند در عرفات حضرت آدم و حوا به همدگر رسيده اند و همدگر را شناخته اند و همچنين شنيدم كه مي گفتند سيدالشهدا (ع) در اين محل دعاي «عرفه» را خوانده است.

به محض پياده شدن از اتوبوس ها ، بازار مكاره با قدرت تمام همه چيز را تحت الشعاع قرار مي دهد باضافه شترهاي آدين بندي شده كه صاحبانشان با مهارت خاصي آنها را مجبور مي كنند كه دو پاي جلوشان را خم کرده و با ناز و كرشمه فراوان در برابر شما زانو بزنند و چهار زانو منتظر باشند تا صاحبانشان شال و كلاه اعراب را نيز بر سرتان بگذارند !! و شما با قيافه هاي ٦x٤ و كارت پستالي عكس يادگاري بگيريد .

هنوز همه حجاج از اتوبوس ها پياده نشده اند كه مي بينم «سيدرعنا» سوار يكي از شترها شده است و سرش را هم كلاه گذاشته اند ! و شايد هم به خاطر اصرار دختر كوچكش سواري کرده است حاجيه خانمها بيشتري دور و بر فروشندگان دوره گرد هستند روحاني گروه و معاون گروه مي خواهند تا همه دور هم جمع شوند تا توضيحات لازم داده شود . باطري بلندگوها تمام شده است صدايشان در نمي آيد سيم ميكروفون هم تق و لق است دو سه نفر از حاجي ها مرتباً با بلندگو و ميكروفون ورمي روند نتيجه بي حاصل است روحاني محترم گروه فشارات مضاعف را با تمام خستگي تحمل مي كند و با صداي بلند در

میان آن همه فروشندگان دوره گرد توضیحاتی می دهد و می گوید که حاجیان می توانند به بالای کوه جبل الرحمه بروند و بعد از نگاهی به عرفات از آن بالای کوه و ادای دو رکعت نماز بازگردند رفت و برگشت به بالای کوه (تپه بلند) حداکثر بیست دقیقه طول خواهد کشید. خیلی ها خرید را ترجیح می دهند عجیب است که این فروشندگان دوره گرد همه جا را قبضه کرده اند .

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۶۷)

منوچهر انتظار

بعد به مشعر می رویم و مسجد مشعرالحرام را می بینیم قبل از ما وانت باری با محتویات بُنجلی خود به محل می رسد و قبل از توضیحات مسئولین امر صدای هزار هزار در فضا می پیچد معلوم می شود فروشنده سیار نظرش اینست که هر چه انتخاب کنید هزار تومان است زبان ما را هم که به مبارکی یاد گرفته اند فلذا هزار هزار و بغرما بغرما و تخفیف تخفیف ورد زبانشان است.

چادرهای منا فضایی عرفات را عوض کرده اند و آن طور که توضیح می دادند یکی دو بار آتش سوزیهای سالهای قبلی باعث شده چادرهای فعلی را نسوز کرده اند و تمام چادرها مجهز به کولر هم هستند در ایام حج تمتع حجاج در «منا» سه شبانه روز از ظهر دهم ذی الحجه تا ظهر دوازدهم ذی الحجه وقوف می کنند در ابتدای منا مسجد نمره است که از دور به ما نشان می دهند مسجد «خِیف» را هم می بینیم و لکن دره‌هایش بسته است در جلو دره‌های بسته مسجد روی سکوه‌های ورودی می نشینیم و به سخنان روحانی گروه گوش می دهیم و لکن سر و صدای به قول خودمان حراجی ها امانمان نمی دهند بلندگوها و میکروفون نیز که يك در میان کار می کنند مع الوصف سر و صدای بسیار سه چهار نفر از کهنسالان روی پله ها خوابشان برده است.

مسجد «خِیف» قدمت و قداست بالائی دارد و حضرت رسول اکرم (ص) در حجه الوداع در این محل چادر زده و اقامه نماز کرده است . هنگام فتح مکه اردوگاه اسلام همین مسجد «خِیف» بوده است و گویا دره‌های مسجد را هم فقط در ایام حج تمتع باز می کنند . چکیده مطالب مربوط به مسجد «خِیف» همین بود که نوشتیم و بعد دستور حرکت سریع صادر می شود عده ای سوار ماشین شده اند و لکن عده ای دیگر همچنان در اسارت دستفروشان هستند یکی از حجاج سه چهار تا خروس مصنوعی که به اندازه طبیعی است می خرد و وقتی دست به پشتش می زند خروس های بی محل باطری دار يك در میان شروع به «فوقولی قو» می کنند حاجیه خانم دیگری آنقدر گل مصنوعی بزرگ و کوچک می خرد که فروشنده دستش خالی می شود و در حسرت دیدار می ماند !! و با این خریده‌ها هم اتوبوس گلستان می شود و هم فضای داخل اتوبوس فوقولوی باران !!

در حالی که «مصطفائی» معاون گروه تعداد حجاج را می شمارد تا کسی جا نمانده باشد از حجاج می پرسد کسی جا نمانده است و من به صدای بلند می گویم ، نه تنها کسی جا نمانده بلکه «خروس ها» نیز مازاد بر ظرفیت شده اند !!

زیارت دوره تمام می شود به طرف هتل حرکت و حوالی ساعت ۱۲ ظهر در جلو هتل از اتوبوسها پیاده می شویم بلافاصله وضو گرفته و برای نماز ظهر به حرم می رویم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۶۸)

منوچهر انتظار

ساعت ۱:۳۰ دقیقه ظهر در رستوران هتل پشت میز به انتظار غذا هستیم ساعت ۲ بعد از صرف غذا به اتاق می روم تا ساعت ۵ بعد از ظهر استراحت می کنم و مروری بر آنچه که امروز صبح در زیارت دوره گذشت و احتمالاً از قلم افتاده است. فراموش کرده بودم بنویسم که معاون کاروان خطاب به حاجی آقاها و حاجیه خانم هائی که سرگرم خرید حتی در عرفات ، مشعر و منا هم بودند و توجه کاملی به مکان های مقدس مورد بازدید نداشتند گفت : لافل این مکانها را خوب ببینید و به خاطر داشته باشید که اگر بعد از برگشت از سفر حج کسی در مورد آنها سوالاتی کرد بتوانید جواب دهید و ثابت کنید که در مکه بوده اید و آنها را از نزدیک دیده اید مصطفائی در ادامه خطاب توأم با عنابش ادامه داد :

می گویند يك نفر به بهانه عزیمت به مکه به دبی رفته بود بعد از مراجعت یکی از آشنایان در میان جمع از او می پرسد حاجی آقا، حجرا لاسود را هم که حتماً دیدید و حاجی ثقلبی ! بلافاصله جواب می دهد لابد منظورتان همان صاحب فروشگاه بزرگ سه طبقه است مگر نه؟! و سؤال کننده می گوید حاجی کجای کاری حجرا لاسود سنگی است مقدس در کعبه ، حاجی ثقلبی از رو نمی رود و می گوید :
ما که مکه بودیم آنچه که می فرمائید صاحب يك فروشگاه بزرگ سه طبقه بود اگر بعد از ما گرانفروشی کرده و به سنگ تبدیل شده باشد مسئله دیگری است !!
و من به عنوان راقم این سطور ته قلبم می گویم :

يك نفر غلط کرده به بهانه زیارت مکه به دبی رفته که اگر چنین اتفاقی بیفتد لابد دنباله اش آبروی نداشته اش هم در میان جمع بریزد چه باک ، و لکن من شخصاً دلم می خواهد تمهیداتی فراهم شود که این قبیل بازدیدها از اماکن مقدسه چه در مکه و چه در مدینه پر بارتر از این باشد حتی با توجه به گسترش وسایل ارتباط جمعی سمعی و بصری ، سی دی های تصویری با توضیحات کامل از این اماکن تهیه و به فرد فرد حجاج از طرف سازمان حج و زیارت هدیه شود چه هدیه ای ماندگارتر و ماندنی تر از این ، بالاخره این تاریخ هویتی ماست که به هر طریق ممکن باید در توزیع ، نشر و توضیح آن جدیت شود. یادداشت‌های این سفر الهی هم که به قلم حقیر دل شکسته به خلوت نشسته انجام می شود صرفاً به همین خاطر است که با عنایت حضرت دوست به کتابی ولو مختصر و لیکن ماندگار تبدیل خواهد شد.

مرغی شکسته بال و پر در هوای دوست

هر چند آشیانه به بالا گرفته ام

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۶۹)

منوچهر انتظار

ساعت ۵ بعدازظهر وضو می‌گیرم و مثل هزاران عاشق دیگر راهی کوی دوست می‌شوم در این شتابان رفتن‌ها چه لذت‌هاست بار الها، اگر توأم با گسستن از غیر و پیوستن به تو باشی، الهی منیت‌ها را از ما بگیر و ما را توان آن عنایت فرما که در همیشه زمان بر مشیت‌های تو راضی باشیم می‌دانیم که تو نزدیکتر از ما به مائی و لکن این مائیم که از تو دوریم ما را عنایت فرما و هدایت فرما که در همیشه زمان از صفاکنندگان کوی تو باشیم.

یار نزدیکتر از من به من است

وین عجب بین که من از وی دورم

صدای ملکوتی مؤذن در حرم می‌پیچد به یاد بلال اولین مؤذن تاریخ اسلام می‌افتم که چه عاشقانه مردم را به نماز فرا می‌خواند لحظاتی بعد همراه عاشقان به صف پیوسته دل‌با خدا دارم نماز مغرب تمام می‌شود می‌خواهم نماز عشا را هم بخوانم و لکن نمی‌خوانم تا بار دیگر حتماً شب به حرم بیایم احساس می‌کنم اگر نماز عشا را هم الان بخوانم احتمالاً در آمدن مجدد به حرم کاهلی خواهم کرد به خیال خودم با این کار جلو کاهلی را سد کرده‌ام و خوشحال از این امر.

حرم را در ساعت ۶:۳۰ دقیقه ترك می‌کنم در کوچه پس‌کوچه‌های مکه پرسه می‌زنم دنبال مردمان هزار و چهارصد سال پیش هستیم که ببینم چه می‌کردند، کجا می‌رفتند، چه امکاناتی داشتند، چه فکر می‌کردند، می‌خواهم از در و دیوار مکه سخن‌ها بشنوم می‌خواهم از کوه‌های مکه، از بیابان مکه، صدا بشنوم و ندا بشنوم، گو اینکه مدرنیزم بر شهر سایه افکنده و آسمان خراش‌های نتراشیده و

نخراشیده حتی بر حرم نیز سایه افکنده اند و لکن در دل تاریخ و در شهر مکه می شود جای پای محمد (ص) و یارانش را به سادگی دید و صدایش را شنید . خدا رحمت کند «مهدی سهیلی» این عاشق پاک باخته به یار پیوسته را که چه نیکو یافته بود در دیار وحی و سرزمین همیشه جاوید حق ، عطر خدا را و نفس های گرم محمد (ص) را :

نگه کردم به چشم دل « حرا » را
در آنجا یافتم عطر خدا را
بود در این « جَبَل » جای محمد
به گوش آید نفس های محمد

دوباره مرغ روحم کرد پرواز
ز پایان سفر رفتم به آغاز
سفر کردم به دوران پیمبر
عجب هنگامه ای ، الله اکبر
مرا در گوش ، آواز «بلال» است
از این آوا اگر مستم ، حلال است
بیا بشنو عجب حالی در آنست
صدای خاتم پیغمبرانست
«بلال» نغمه گستر در «اذان» بود
«محمد» از نوایش شادمان بود

صدای سلام بلند بالای « سید رعنا » این شایسته جوان همسفرمان مرا به خودم می آورد در چند قدمی هتل هستیم و ساعت ۸:۲۰ دقیقه شب است مستقیم به رستوران می روم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۷۰)

منوچهر انتظار

ساعت ۱۱ شب راهی حرم هستیم بلافاصله بعد از ورود در جوار کعبه نماز عشا را می خوانم و بعد راهی شبستان حرم می شوم ناخودآگاه به یاد حج سال ۱۳۸۱ و اولین سفرم به خانه دوست می افتم در آن کاروان با فرهنگی های ارزنده ای همراه با خانواده هایشان هم گروه بودیم و چه شبهای عارفانه و عاشقانه ای که در حریم حرم حضرت محمد (ص) و در محوطه مسجدالنبی داشتیم و چه راز و نیازهای شبانه در جوار قبرستان بقیع و چه حال و هوای فراموش نشدنی در سعی صفا و مروه و در جوار کعبه ، یادشان بخیر این رهروان عاشق کوی دوست ، نصرتی و خانواده اش با تمام صفایشان ، سهند و همسرش با همه وقارشان ، خانواده قلی زاده با افتادگی شان و جهان این بازاری آزاده با یک جهان عشق و اما من و همسرم در غم هجران ابدی پسرمان « هومن عزیز » سپاسگزار و شاد خاطر از محبت های بی دریغ این عزیزان و شاکر خدای منان به خاطر فراهم آوردن امکان همراهی با این عزیزان ، در کوی بی ربای عشق .

اشک مجالم نمی دهد لرزش ناشی از هق هق گریه ها ولوله بر جانم افکنده است در و دیوار بوی خدا می دهد از خود بی خود می شوم می خواهم فریاد بکشم قلبم تاب و تحمل ناله های انباشته در خویشتن را ندارد.

ناله را هر چند می خواهم که پنهانش کنم

سینه می گوید که من تنگ آمدم فریاد کن

از طبقه دوم شبستان حرم به کعبه چشم دوخته ام و به طواف کنندگان عاشق ، یادم می آید در سال ۱۲۸۱ در شوط چهارم یا پنجم چنان فریاد "یا الله" "یا الله" سر دادم که کعبه به لرزه درآمد و در میان بهت و حیرت آن همه طواف گران عاشق يك سجده شکر بجا آوردم و همه چیز دوباره و از اول و اینک حال مشابهی دارم و لکن این بار ، فریاد طور دیگری رقم می خورد :

گهی واله گهی شیدا ، گهی مجنون گهی لیلا

گهی گمگشته که بیدا ، گهی وامق گهی عذرا

گهی گل در گلستانم ، گهی بلبل به بستانم

گهی قطره ز دریایم ، گهی دریایم از قطره

گهی دردم گهی درمان ، گهی ابرم گهی باران

گهی نالان گهی خندان ، گهی حیران گهی ماتم

گهی بی تاب که تابم ، گهی بیدار که خوابم

گهی اشکم گهی آهم ، گهی یوسف زلیخایم

گهی هجرم گهی وصلم ، گهی شیرین و فرهادم

گهی در حسرت یارم ، گهی یارم به بر دارم

گهی سرم گهی رازم ، ولی خود را نمی یازم

اگر گویم شبی رازم ، به محفل ها چه محشرها دراندازم

من از شهر و دیار عاشقانم ، من ز تبریزم

من از دلدادگان شمس تبریزم

اگر رخصت دهد یارم به پا خیزم

که تا بلبل شوم از فیض گل ، صدها غزل سازم

ساعت ۱:۳۰ دقیقه بامداد روز پنجشنبه ۱۳۸۲/۷/۲۳ است زمزمه کنان و پروازکنان و همچنان در هوای

دوست حرم را ترك می کنم.

کسی که هست درین راه در حسابی نیست

کسی که نیست شد اندر هوای او «هست» است

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۷۱)

منوچهر انتظار

پنجشنبه ۱۳۸۲/۷/۲۳

فردا آغاز ماه مبارک رمضان است سالها بود که می شنیدم ایام ماه مبارک رمضان در سرزمین وحی حال و هوای دیگری دارد آن موقع ها که این مطالب را می شنیدم در ته قلبم می گفتم ما به فکر توفیق حضور در خانه دوست هستیم و طالب دیدار و اینها به فکر خانه دوست و خواهان افطار! و لکن اینک که در سرزمین وحی هستیم دلم برای آغاز ماه مبارک رمضان پر می زند و بی تاب می کند. امروز هنگام صرف ناهار مدیر ایرانی هتل اعلام کرد :

فردا جمعه بیست و چهارم مهر ماه سال ۱۳۸۲ برابر با اول ماه مبارک رمضان سال ۱۴۲۵ هجری قمری است از ساعت ۲ الي ۴:۳۰ دقیقه بامداد رستوران آماده برای صرف سحری خواهد بود به هیچ کس اجازه داده نمی شود که غذا به اتاقهایشان ببرند آنهایی که عذر شرعی دارند بالاجبار باید با نان و پنیر بسازند مدیر هتل اضافه می کند اکثریت مغازه ها و بازار و اماکن عمومی در ایام ماه مبارک رمضان روزها تعطیل هستند و لکن بعد از افطار تا صبح باز خواهند بود هیچ کس حق ندارد روزه اش را در انظار عمومی بخورد چه با عذر شرعی و چه بدون عذر ، متوجه باشید که خوردن روزه حد شرعی دارد و لازم الاجراست و در اینجا با کسی هم در اینگونه موارد تعارف ندارند .

بعد از ناهار سري به يکي از سوپرمارکتهای بزرگ شهر مي زنم جمعيت انبوهي در حال خريد هستند چرخهای حمل يکي بعد از ديکري پر مي شود صف پرداخت وجوه به صندوق ها نشانگر خريد بالاي مردم است از يکي دو نفر مي پرسم که آيا اين فروشگاه هميشه به اين صورت شلوغ است پاسخ مي شنوم خير و اين شلوغي صرفاً به خاطر آغاز ماه مبارك رمضان است و اين همه هجوم به خريد مربوط به حال و هواي يك روز قبل از ماه مبارك رمضان است. آن طور که سوابق در گذشته نشان داده معمولاً آغاز ماه مبارك رمضان در عربستان يك روز قبل از ايران است فلذا چنين به نظر مي رسد که روز اول ماه مبارك در کشور ما شنبه بيست و پنجم مهر ماه سال ۱۳۸۲ باشد به هر حال جنب و جوش مربوط به ماه مبارك رمضان حاكي از آن است که حجاج حال و هواي ديکري خواهند داشت و طبيعتاً فردا در حرم نيز شاهد فضائي با حال و هواي ديگر خواهيم بود در ورود به مکه با توصيه قبلي مدير کاروان و روحاني گروه قصد اقامت کرده ايم تا بتوانيم روزه بگيريم و با خط و نشان هاي مکرر در مکرر مواجه شده ايم که مبدا پا از حومه مکه بيرون بگذاريم و هوس ديدار جده را داشته باشيم که در جده خبري نيست جز اينکه رفت و برگشت امکان روزه گرفتن را هم از ما خواهد گرفت.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

يادداشتهاي حج (۷۲)

منوچهر انتظار

ساعت ۵ بعدازظهر جهت اقامه نماز در حرم هستم و جوار کعبه و همچنان مبهوت و غرق در فضاي ملکوتي حاکم بر حرم ، چنين تصور نشود که مي گويم فقط من غرق در درياي عظمت الهي هستم هر کسي آستان اين حريم بوسد لاجرم جان در آستين دارد حريم ، حريم عشق است و دلدادگي و دلباختگي ، شما اگر قبلاً مشرف شده ايد و يا توفيق ديدار خانه دوست را در آینده پيدا خواهيد کرد مطمئن هستم

چون بدین مرحله رسیدید به یاد من خواهید افتاد و بهره مند دعای خیر شما خواهم شد. لحظاتی دیگر نماز مغرب شروع می شود به نماز می ایستم در صف عشق و جماعت عاشق ، بعد از نماز مغرب لحظاتی می نشینم و فقط نگاه می کنم نگاه به کعبه ، نگاه به طواف گران دور کعبه ، نگاهی به آنهایی که صورتشان چسبیده بر پرده روی کعبه است و بر آن بوسه می زنند چه رازهای به لب نیامده که با یار زمزمه می شود و چه بغض های در گلو مانده که می شکنند و چه دعاهایی که اجابت آنها از درگاه حضرت دوست مستثنت می شود و مجموعه همه اینهاست که عشق را ، شیفتگی را و دلدادگی را در این همایش بزرگ به نمایش می گذارد و معنا می بخشد و این چنین می شود که به سادگی در محفل بی ربای عشق و خلوت عشاق عقل قافیه را می بازد و به حاشیه می رود.

خلوت عشاق جای چند و چون عقل نیست

ای بسا فرزانه کاینجا آمد و دیوانه رفت

نکته ای که این روزها بیش از همه در جوار کعبه ، دور حرم و حتی در کوچه و بازار مکه به چشم می زند حجاج کاروان های ترکیه است که با لباسهای یکسان با علامت پرچم ترکیه ، دوخته شده روی پیراهن و کارتهای بسیار شیک پرس شده نایلونی نصب شده روی سینه ها و حرکت اکثراً جمعی در حرم و در جوار کعبه و خواندن يك صدای دعاها و هم آهنگی کامل ، حرکت يك گروهان یا گردان رزمی را به نمایش می گذارند گویا همه ساله یکی دو روز قبل از آغاز ماه مبارك رمضان کاروانیان ترکیه یکی بعد از دیگری به مکه می رسند و حتماً ماه مبارك رمضان را از آغاز به مدت سي روز تمام در مکه می مانند و از فیوضات ماه مبارك مستفیض می شوند ساعت ۷:۲۰ دقیقه شب حرم را ترك می كنم در بازار ابوسفیان جای سوزن انداختن نیست انبوه جمعیتی که مخصوصاً طی دو روز گذشته وارد مکه شده اند حتی نفس کشیدن و حرکت در بازار ابوسفیان را دچار مشکل کرده است شدت گرما از يك طرف و فرا رسیدن ماه مبارك رمضان از طرف دیگر مرکز عمده خرید بودن بازار ابوسفیان از يك سو و مسیر رفت و برگشت قسمت اعظم حجاج به حرم از این سوق از سوی دیگر به راستی که توان حرکتی را در این بازار به حداقل رسانیده است و لکن هر کس به کار خود مشغول است فروشنده می فروشد، خریدار می خرد، و رهرو ولو به کندي و لکن همیشه در راه خویش است و به راه خود ادامه می دهد حوالي ۸ شب به رستوران می روم شام می خورم و ساعت ۹ شب در اتاق هستم در حالیکه از خستگی و بی خوابی مغرط کاملاً بی تاب شده ام دوشی می گیرم زنگ ساعت را روی ۲ بامداد میزان می کنم و به خواب می روم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۷۳)

منوچهر انتظار

جمعه ۱۳۸۲/۷/۲۴

ساعت ۲ بامداد زنگ ساعت بیدارم می کند اولین روز ماه مبارك رمضان است برای صرف سحری به رستوران می روم قبل از من خیلی ها جنبیده اند و در رستوران هستند نیم ساعت طول می کشد تا سحری را بخورم و برگردم اتاق ، به نوشتن یادداشتها ادامه می دهم ساعت ۵ بامداد جهت ادای نماز صبح به حرم می روم ساعت ۶:۲۰ دقیقه صبح مجدداً به هتل بر می گردم و می خوابم تا ساعت ۱۱ صبح، ساعت ۱۱ وضو می گیرم لباسهایم را می پوشم و عازم حرم برای ادای نماز جماعت جمعه آن هم در

اولین جمعه و اولین روز ماه مبارک رمضان هستیم ، قبل از عزیمت به حرم دلم می خواهد حال و هوای حرم را از طبقه چهاردهم هتل (نمازخانه) نگاهی کنم به نمازخانه می روم تمام محوطه حرم حتی پشت بام را مغروش کرده اند عده ای نشسته اند و صف بسته ، و عده ای در جنب و جوشند سریعاً با آسانسور به طبقه هم کف می رسم و از هتل خارج می شوم پنج دقیقه بعد در حیاط حرم هستیم از باب السلام وارد می شوم به شبستان طبقه دوم می روم هنوز يك ساعت به شروع نماز وقت باقیست و لکن همه جا پر شده است در قسمتی يك جای خالی برای پنج شش نفر نظرم را جلب می کند قالیچه ای برمی دارم به کمک چند نفر از حجاج که معلوم است غیر ایرانی هستند چون زبان عربی صحبت می کنند و یکیشان سیاه پوست است قالیچه را در جای خالی در روی مرمرها پهن می کنیم و خیالمان از بابت جا تخت می شود و راحت می شویم و با خیال آسوده منتظر شروع نماز می مانیم و با گفتن ، شکرآ از همدیگر تشکر می کنیم. هنوز نماز شروع نشده من به فکر خطبه های نماز هستیم که امام جماعت ایراد خواهد کرد و من طبق معمول به علت ندانستن زبان عربی چیزی نخواهم فهمید ای کاش از طرف روحانیون گروه یا افراد مطلع سازمان حج و زیارت و یا ستاد بعثه متن ترجمه شده خطبه ها و یا چکیده آن در جلسه بعدازظهر روزهای جمعه در کاروان در اختیار حجاج قرار گیرد تا بفهمیم امام جماعت مکه روی چه مسائلی از بُعدهای سیاسی ، اجتماعی و مذهبی سخنرانی می کند و تأکیدها روی چه مواردیست!! به هر حال نماز با عظمت بی پایان برگزار می شود در حالی که تمام محوطه داخل و خارج حرم حتی پشت بامها از انسانهای طالب یار موج می زد و لکن آنچنانکه گفتم چیزی از خطبه ها عاید من نمی شود بقیه را نمی دانم به علت کثرت بیش از حد جمعیت راه را گم می کنم از يك در دیگر خارج می شوم که کاملاً برایم ناآشناست از پله های حیاط بالا می روم تا به خارج از حرم می رسم در چند نوبت از مغازه داران آدرس هتل را می پرسم و با انبوه جمعیت خروجی از حرم تقریباً يك ساعت طول می کشد تا به هتل برسم ساعت ۲:۲۰ دقیقه در اتاق هستیم بر خلاف آنچه که مدیر ایرانی هتل دیروز سر ناهار گفته بود که تمام مغازه ها بسته خواهند بود تعداد محدودی از مغازه های بازار ابوسفیان بسته بودند و بقیه باز بود منتها بازار خلوت بود احتمالاً حاجی ها و حاجیه خانم ها ترجیح داده بودند که روزها را یا بخوابند و یا در حرم باشند و شب به سیر و سیاحت و خرید بپردازند به هر حال امشب که شب اول ماه مبارک رمضان است موضوع روشن خواهد شد.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۷۴)

منوچهر انتظار

ساعت ۲ در جلسه کاروان در محل نمازخانه هتل در طبقه ۱۴ شرکت می‌کنم مدیر کاروان ، روحانی گروه ، معاون گروه و تعدادی از حاجی آقا و حاجیه خانم‌ها که شاید حداکثر چهل نفری را شامل شود در جلسه حضور دارند صحبت از دوباره محرم شدن است و طوافی مجدد و در حقیقت حجی دوباره چرا که طلوع ماه مبارک رمضان يك امکان دیگر را داده است و ما مواجه با دو ماه در این مسافرت بوده ایم پیشنهاد می‌کنند که فردا شب (شنبه شب) قبل از افطار زوار آماده باشند که در مسجد تعیم محرم شوند بلافاصله برگردند و افطار کنند و حوالی ساعت ۷ الی ۷:۳۰ دقیقه شب اعمال را آغاز نمایند مدیر کاروان از اشخاصی که به هر عنوان نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند در احرام بستن فردا شب شرکت کنند می‌خواهد تا اسامی شان را بنویسند که در هماهنگی تعداد اتوبوسها جهت رفت و برگشت به مسجد تعیم مشکلی پیش نیاید البته عده ای از مراجع تقلید نظرشان این است که در هر ماه يك بار می‌شود به عنوان حج عمره محرم شد ولو فاصله بین هر ماه دو روز باشد یعنی يك بار در بیست و نهم يك ماه محرم شد و دو روز بعد در اول ماه بعد و لکن عده ای را نیز عقیده بر اینست که بین محرم شدن اولیه و ثانویه در (حج عمره) حتماً باید يك ماه (سی روز) تمام فاصله باشد و اگر این فاصله کمتر از سی روز شد نمی‌شود محرم شد. بعد از اتمام جلسه جهت نماز به حرم می‌روم برای افطار در حرم سفره های نایلونی يك بار مصرف در فاصله بین صفوف نمازگزاران پهن کرده اند که ردیفهای جلو برمی‌گردند و رو در رو با صف عقبی کنار سفره می‌نشینند و با چای و خرما افطار می‌کنند به ما گفته بودند چون موقع اذان ما و اذان عربستان چند دقیقه تأخیر دارد فلذا ما نمی‌توانیم هم زمان با آنها افطار کنیم و این واقعاً برای ماها مسئله ای شده بود چرا که ما باید سر سفره می‌نشستیم و لکن افطار نمی‌کردیم که سوال برانگیز بود و یا حین اینکه آنها افطار می‌کردند ما نماز می‌خواندیم آن هم که عملی نبود چرا که همه می‌نشینند و جایی برای سرپا ایستادن و نماز خواندن باقی نمی‌ماند به هر صورت این مسئله باید به هر طریق ممکن توسط مراجع و بزرگان دینی ما حل شود تا ما بتوانیم بدون به هم زدن وحدت رویه در مواقع افطار در مکه در کنار سفره افطار حضور عملی داشته باشیم و بتوانیم افطار کنیم تا نقطه ضعف دست و هابیون ندهیم که همیشه دنبال بهانه و ایرادگیری از ماها هستند به هر حال بعد از نماز برای افطار کامل راهی هتل می‌شویم و در رستوران هتل افطار می‌کنیم و شام می‌خوریم برای افطار به طور کامل میزها چیده شده و آماده اند از پنیر و کره و مربا گرفته تا خرما و سوپ و آش و انواع غذاهای معمولی و رژیمی . ساعت ۷ از رستوران خارج می‌شویم و يك راست به اتاق می‌روم اولین روز ماه مبارك رمضان است بعد از افطار احساس نامیزانی می‌کنم روی تخت يك ساعتی دراز می‌کشم خوشبختانه بعد از يك ساعت همه چیز میزبان می‌شود شروع به ثبت یادداشتهای معوقه می‌کنم دلم می‌خواهد تا پاسی از شب در نوبت های مختلف هم به حرم سری بزنم و هم به بازار و کوی و برزن ، دلم می‌خواهد حال و هوای شبهای رمضان مکه و حرم ، هر دو را به چشم ببینم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۷۵)

منوچهر انتظار

ساعت ۹:۲۰ دقیقه شب از هتل به همراه همسرم خارج می‌شویم بازار ابوسفیان است و کماکان حاجی آقا بفرما ، حاجیه خانم بفرما ، حجاج ، تخفیف ، تخفیف ، من که خیالم از خرید راحت است و لکن فروشندگان و خریداران را سیر سیر نگاه می‌کنم همسرم در خرید آزاد است و می‌تواند تمام اندوخته

هائش را خرج کند من نظرم را به او نیز گفته ام که حتی المقدور از خیر خریدهای مازاد و اصرافی بگذرد مگر شما می توانید به همسران بیش از این خط و نشان بکشید ما که نتوانستیم و نمی توانیم یعنی در واقع جرأتش را نداریم با توضیح اینکه اصلاً مکه جای خط و نشان کشیدن و از این حرفها نیست شما هم مثل ما یادتان باشد که لااقل در مکه و اماکن مقدسه و خانه آزاد شده حل کردن مسایل با خط و نشان کشیدن ها و توپ و تشرها را فراموش کنید که به گناهش نمی ارزد .

به روال ایران و شبهای رمضان شبان قنادیها و در داخل قنادیها در پی یافتن صف های طویل زولیا و بامیا هستیم یکی دو قنادی می بینم منتها بدون زولیا و بامیا و لکن پر از قوطی شکلات های خارجی در اندازه های مختلف و انواع و اقسام نسکافه و کافی میت ، راه را ادامه می دهم این بار برمی گردیم به هتل شرایتون (هتل محل اقامت خودمان) و بازار آن ، با توضیح اینکه طبقه هم کف ، اول و دوم این هتل مرکز تجاری است و تازه بعد از نیم ساعت گشت و گذار متوجه می شویم که در این سه طبقه بازار هر قدر که پول باشد می شود خرج کرد و دیگر لازم نیست راه را دور کرد هتل هم که با تمام امکانات در چهارده طبقه در جوار حرم ، از یکسو مشرف به بازار ابوسفیان و از سوی دیگر مشرف به خیابان غره ، برای اینکه مقایسه ای بشود بین امکانات و تسهیلات امروزه با امکانات محل های سکونتی قریب به یکصد و بیست سال قبل ، نظری می افکنم به سفرنامه حاجی میرزا محمد حسین حسینی فراهانی که در سال ۱۲۰۲ هجری قمری در سفر به مکه نوشته شده است.

حاجی میرزا محمد حسین در مورد محل های اقامتی مکه می نویسد:

« خانه های این شهر از يك مرتبه الي پنج مرتبه است و اغلب را کرایه به حجاج می دهند بعضی خانه ها حالت کاروانسرا را دارد به این معنی که قریب به پنجاه شصت نفر حاجی در يك خانه جمع می شوند و هر چند نفر در يك مرتبه اتاق به اتاق می نشینند و این قسم خانه ها کرایه شان ارزان و مناسب تر است و بعضی دیگر را در بسته به شخص مخصوص کرایه می دهند و این قسم خانه ها بالنسبه گران تر است و رسم کرایه خانه ها هم ماهی و روزی نیست بلکه هر قدر در ایام حج توقف در مکه کرد باید در این منزل باشد و کرایه خانه ها از دوازده تومان یا یکصد و بیست تومان است و آن خانه های خوب با اسباب اتاق و میز و صندلی و نیمکت ها و مخده هاست و همه خانه ها پشت بام های خوب به جهت جای خواب دارند و بعضی خانه ها پول سقا و آب هم با خود صاحبخانه است.»

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۷۶)

منوچهر انتظار

ساعت ۱۱:۳۰ دقیقه شب به اتاقمان در هتل برمی گردیم يك چائي مي خوريم و يكي دو ميوه از ذخيره هاي دسر تلمبار شده در ميني يخچال اتاق و سپس ۳۰ دقیقه بامداد روز شنبه ۱۳۸۳/۷/۲۵ به حرم مي روم.

شنبه ۱۳۸۳/۷/۲۵

جمعیت بسیار زیادی در حال سعی در صفا و مروه هستند و جمعیت مازاد بر آن نیز دور کعبه در حال طواف ، افزایش جمعیت طواف گر و کثرت جمعیت در شبستانها و صفا و مروه نشانگر ورود جمعیت بیشماري قبل از آغاز ماه مبارك رمضان به مکه است در میان انبوه جمعیت در جوار کعبه گم مي شوم دو رکعت نماز مي خوانم نه به قبله که در خود قبله هستم و همه جا قبله است مات و مبهوت در عظمت بارگاه الهي و این همه عشق و این همه حرف براي گفتن ، اي بسا بي زبانهاي که چون بدینجا ميرسند زبانشان باز مي شود و اي بسا سخنوراني که چون بدین درگه پای مي نهند زبانشان بند مي آید عجب تماشا دارد این تماشاگه راز ، این خلوت انس ، این محفل عشاق و این خانه آزاد ، نه حرفي مي زنم نه دعائي مي خوانم ، نه در نمازم و لکن همه نمازم و همه نیازم و همه عشقم و همه اشکم .

شرمنده خونگرمي اشکم که همه عمر

نگذاشت مرا گرد به مزگان بنشیند

و با این همه درد عشق و اشک ناشي از شوق دیدار دشت قلبم را آبياري مي کنم و درکنار دوست بودن را و با عاشقان بودن را مي فهمم و درک مي کنم ساعت ۲ بامداد حرم را ترک مي کنم در حالي که کماکان از اینهمه جذبه و عشق و اینهمه از خود بریدن ها و با سر دویدن هاي عاشقانه عاشقان مبهوتم .

مائیم و کیمیای محبت به لطف دوست

بیچاره خواجه ، هر شبه گوید: طلا کجاست ؟

ساعت ۲:۱۵ دقیقه در بازار ابوسفیان هستم همه جا مثل روز روشن است و رودخانه پرتلاطم زندگي در دل شب جاري است صدای فروشندگان و ازدحام خریداران متعجبم مي کند امروز عربستان و به تبع آن مکه و مدینه و اهالي آن از نظر اقتصادي زیر سایه اسلام و مسلمین جهان این همه امکانات مالي را صاحبند و مالکند و دامنه این درآمدها نا آنجاست که حتي درآمدهاي حاصل از چاههاي نفت منطقه را نیز به شدت تحت تأثیر قرار داده است اینک کل دنیا براي حضور اقتصادي در عربستان سر و کله مي شکنند و عاشقان الله این همه امکانات مادي و معنوي را به پای يار مي ریزند اي کاش اغیار بیش از حد از امکانات يار بهره مند نگردند چرا که مسلمین بیش از همه باید از این امکانات اقتصادي بهره جویند و...

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۷۷)

منوچهر انتظار

بازار عربستان مخصوصاً مکه و مدینه بایستی در اولویت نخست برای کالاهای ممالک اسلامی باز باشد نه اینکه ما در عربستان به جای نوشابه زمزم ایران کوکاکولای امریکا مصرف کنیم و اگر هم مسلمانی ایرانی همت کرد و خواست زمزم را به عربستان صادر کند سنگ جلویش بیاندازیم و هزاران مانع برایش بتراشیم آنچنانکه صادرات را ببوسد و به کناری بگذارد.

(این اشکال تراشی‌ها عملاً در مورد شخص من انجام شد و حتی تلاش‌های بی‌شائبه دکتر سبحان الهی استاندار محترم آذربایجان شرقی و نجفی رئیس پرتلاش سازمان بازرگانی و دبیر کمیته صادرات استان در حل و فصل این موضوع به نتیجه نرسید.)

از اقتصاد بالای مکه و مدینه حتی در چین و ماچین نیز به طور مطلق بهره‌مندند و لکن ما اندر خم یک کوجه ایم کشورهای کمونیستی نظیر چین حتی تابلوهای زردوزی شده حرم الهی را با سلیقه و دقت تمام می‌دوزند و به ما می‌فروشند در حالی که در اکثر موارد ما عوض استفاده از این همه مواهب اسلامی مربوط به خودمان به سر و کله هم می‌زنیم (البته کشورهای اسلامی را عرض می‌کنم) چنین به نظر می‌رسد که از طرف بزرگان حکومتی ، دینی و تجاری ممالک اسلامی مخصوصاً کشور خودمان ایران بینشی دیگر و حرکتی پویاتر لازم است تا تسهیلات کافی در جهت حضور اقتصادی پرتوان در عربستان به ویژه مکه و مدینه فراهم شود تا تبعات این حضور بتواند در جهت شکوفائی اقتصاد ممالک اسلامی به طور مثبت و مؤثر کارساز گردد. از آنجائی که کشور ما و بزرگمردان آن توان برنامه ریزیهای دقیق جهت استفاده از تمام توان مندیهای کشورهای اسلامی را دارند لزوماً به نظر میرسد در ایام حج و در اوج حضور مسلمانان سراسر دنیا در مکه می‌توان ترتیب سمینارهای تخصصی با حضور سران کشورهای اسلامی را در مکه فراهم آورد و استراتژی سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی پیشرفته‌ای را با توجه به نیازهای زمان مدون نموده و این واقعیت انکارناپذیر و مورد قبول تمام دنیا را یکبار دیگر در عمل به جهانیان نشان داد که اسلام و مسلمین برای خود جهانی هستند جهانی که دنیا باید روی آن حساب کند که می‌کند ، جهانی با اندیشه‌های کارساز و والای دنیوی و معنوی ، این همه تلاش خودکامگان برای ایجاد تفرق بین مسلمین صرفاً ناشی از دلهره آنها از وحدت این مجموعه متفکر است که هر چه بر سر ما بیاید از تفرق ما خواهد بود و از عدم تحمل همدیگر به خاطر منیت‌هایمان ، مسلمین جهان به گواه تاریخ شان همیشه حرف‌هایی برای گفتن داشته‌اند زمان را از دست ندهیم که فرصت‌های کنونی تاریخ سازند.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۷۸)

منوچهر انتظار

ساعت ۲:۲۰ دقیقه بامداد جهت خوردن سحری به رستوران می روم خیلی شلوغ است در دومین اتاق از اتاقهای تودرتوی رستوران می نشینم و بعد از صرف کامل سحری ساعت ۴:۱۵ دقیقه بامداد به اتاق می روم و بلافاصله به خواب می روم و وقتی بیدار می شوم ناباورانه ساعت ۱۰:۱۰ دقیقه ظهر را شاهدم چشمانم را با دستانم می مالم دوباره به ساعت نگاه می کنم اشتباه نمی کنم ساعت را درست خوانده ام و ساعت حوالی ۱:۱۵ دقیقه ظهر است نه تنها که نماز صبح به قضا رفته است بلکه وقت نماز جماعت ظهر نیز جهت حضور در حرم منتفی شده است با خودم کلنجار می روم و خودم را سرزنش می کنم و لکن چه سود، این هم از برکات بازار ابوسفیان در ماه مبارک رمضان و سیر و سیاحت تجاری تا ساعت ۲:۲۰ دقیقه بامداد!!

بالاخره هر گناهی را باید توجیه کرد و من هم آشکارا اشتباهات خودم را متوجه بازار می کنم و کاسه کوزه های قصورات خود را سر بازار ابوسفیان می شکنم این را می گویند پر رویی محض !!

تا ساعت ۴:۱۵ دقیقه بعدازظهر در اتاق مشغول تنظیم و تدوین یادداشتهای سفر هستم بعد وضو گرفته به حرم می روم قضای نماز صبح را می خوانم و بعد از لحظاتی درنگ که شاید یک ربعی طول می کشد نماز ظهر و عصر را نیز می خوانم و منتظر نماز مغرب می مانم واقعتش اینست در لحظاتی که درنگ می کنم محو عظمت و ابهت یار هستم و در تفکر حاشیه هائی که ما را از رسیدن به یار مانع می شود و اگر هم مانع نشود حرکت ما را کند می کند از جمله مسئله ساعت اذان مغرب و افطار است که ما نمی توانیم همزمان و همراه با بقیه روزه داران در حرم افطار کنیم و واقعاً گیج و سر در گم می شویم برای من و شاید برای خیلی های دیگر مسئله است که چرا ما به افق عربستان در مکه نیت می کنیم و حتی یک روز قبل از ایران روزه می گیریم و لکن موقع افطار نمی توانیم با افق عربستان و ساعت افطار آنها افطار بکنیم بحث بر سر این نیست که ما ده دقیقه بیشتر نمی توانیم تحمل کنیم و تأمل کنیم و آنگاه افطارمان را بکنیم بلکه بحث بر سر این است که در میان آن همه افطار کننده همزمان و در یک ساعت مشخص زیر سوال می رویم و به جای آنکه در آن لحظات روحانی افطار کنیم آن هم در مکه و در کنار کعبه و حضور معنوی و الهی و آسمانی داشته باشیم این جزئیات تمام فکر و ذکرمان را می گیرد و مانع حضورمان در درگاه الهی می شود و عده ای هم چپ چپ به ما نگاه میکنند و من از یک ساعت مانده به اذان و موقع افطار تمام فکر و ذکرم معطوف این مسئله است و اگر امروز هم نتوانم موقع افطار حضور واقعی در پیشگاه حضرت دوست پیدا کنم ناچاراً از فردا باید فکر دیگری کرد...

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۷۹)

منوچهر انتظار

مسئله دیگر اینکه نمازگزاران در هر نماز بعد از قرائت سوره حمد یکصدا می‌گویند آمین (که البته من صدای دسته جمعی را می‌شنیدم و لکن تشخیص نمی‌دادم چه می‌گویند بعد از پرس و جوی مکرر مشخص شد می‌گویند آمین) که بعد از مشخص شدن این امر من هم به تبع جمع آمین می‌گفتم یکبار حاج رحیم از همسفرهای بازاری مان به من تذکر داد که حاجی آقا : من متوجه شدم شما هم می‌گوئید آمین نگوئید در نماز اشکال تولید می‌کند و من واقعاً در ابهام بودم که اشکال این امر کجاست آیا این همه نمازگزار ، نمازشان را با اشکال می‌خوانند به هر حال من هم بعضی وقتها آمین می‌گفتم تا به خیال خودم به جمع بیوندم و بعضی وقتها نمی‌گفتم که مبدا نمازم توأم با اشکال باشد. دلم می‌خواهد این قبیل مسایل را روحانیون کاروان‌ها اگر هم نمی‌دانند و تردید دارند از بزرگترها و مراجع محترم رفع شک نمایند و با شفافیت تمام حجاج را در جریان بگذارند و ارائه طریق نمایند تا خدای نکرده هم مشمول ذمه نشوند و هم برای امثال ماها رفع ابهام شود من تصورم بر این است که علت وجودی روحانیون کاروان‌ها روشنگری و توضیح این قبیل مسایل هم هست . آنچه که قابل ذکر است اینکه روحانیون کاروان‌ها مسئولیت‌های شرعی و عرفی بالائی به عهده دارند و مسئولیت آنها صرفاً نباید در گوش کردن به حمد و سوره و تلفظ صحیح یا ناصحیح آن خلاصه شود.

یادم می‌آید در سفر اول حج عمره ام که در سال ۱۳۸۱ به دعوت حضرت دوست ممکن شد يك روز در مدینه بعد از صرف ناهار که با يك فرهنگي فهيم از پله های رستوران پائين می‌آمدیم روحانی کاروان جلومان را گرفت و ما را در سالن به کناری کشید و يك کاغذ پلي کپی و يك خودکار در دستش روي يك صندلي نشست ما هم نشستیم و بدون مقدمه از من خواست که حمد و سوره ام را بگویم رفتارش چنان بود که گوئی دنبال خلاف کاری می‌گردد تا جریمه اش کند مرا یاد بعضی از مأموران پلیس راه و راهنمائی انداخت که در کنار جاده‌ها یا خیابانها کمین می‌کنند و دنبال خلاف کاری می‌گردند که صد البته نه اینکه راهنمائی شان کنند بلکه به خاطر اینکه نقره داغشان کنند و جریمه شان نمایند، به هر صورت ما هم غافلگیر شدیم یا از ترس بود یا از دلهره گویا اشتباهی کردیم و لکن این امر را برنتافتیم و این برخورد را تحمل نکردیم نه از باب اینکه نمی‌خواستیم اشتباهمان را رفع کنیم بلکه از باب اینکه نمی‌خواستیم برخوردها به این صورت مچ‌گیری تداوم پیدا کند آن هم نه به تنهایی بلکه در حضور غیر ، به روحانی گروه اعتراض کرده و به ایشان عرض کردم که...

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۸۰)

منوچهر انتظار

پدر خدا بیامرز من که هم اهل علم بود و هم اهل عمل همیشه به من می گفت: بسم همیشه آماده امتحان الهی باش و سعی کن در این امتحان الهی موفق شوی امتحان بشری سهل است و آسان ، موفق هم نشدی باکی نیست عرض کردم حاجی آقا : طوری عمل نکنید که در این لحظات معنوی و آسمانی که به دعوت حضرت دوست در خانه دوست هستیم و یکی دو روز بعد از تمام دنیا دست می شوئیم و به میقات می رویم احساس کنیم بندگان الهی با پلای کپی و برگ امتحان به سراغمان آمده اند و اینجا هم حاجب و پرده دار هست گریه اماتم نداد و با آن حال منقلب از او خواستم مرا به حال خودم بگذارد و نام مرا در لیست تجدیدی ها و یا مردودی هایش ثبت کند.

هم روحانی گروه و هم فرهنگی همراهم برآستی متغیر شدند و متغیر شدیم و بعد روحانی کاروان بزرگواری کرد و از من اگر هم سوء تفاهمی شده بود عذرخواهی کرد و من چون با خدایم بیمان بسته بودم که این مسئله را نیز به هنگام نوشتن خاطرات سفر حج از قلم نیاندازم به آن اشارتی کردم تا روحانیون محترم کاروان ها به نحوه برخورد هایشان توجه کافی داشته باشند چرا که پیر کاروانند و هادی قوم و لاجرم زیر ذره بین . من امید آن دارم روحانی ، مدیر ، معاون ، مداح و تمام خدمه کاروانهای زیارتی از شخصیت های پربراری انتخاب شوند و حتماً و حتماً کلاسهای آموزشی مکرر در مکرری را داشته باشند و هر روز بیشتر از روز قبل خودشان را از هر نظر بالا و بالاتر بکشند که این امر از ضروریات بوده و منجر به ارتقاء فرهنگ اسلامی و انسانی کاروانیان می گردد. خوشبختانه امسال ، هم مدیر کاروان ، هم روحانی کاروان و هم معاون و مداح هر سه از انسانهای فرهیخته فهمی بودند و لکن اگر اشکالاتی بوده و ما بدان اشاره می کنیم به مفهوم زیر سوال بردن شخصیت وجودی این عزیزان عاشق و تلاشهای مستمر آنها نیست بلکه صرفاً به علت همیاری و همراهی جهت هر چه کامل تر شدن و پربرتر شدن کاروانهاست که کاروان سالاران نه تنها در زمان حال بلکه از گذشته های خیلی خیلی دور نیز که نه ماشینی بود و نه ماشینیسمی ، خط دهنده و راه برنده کاروان و کاروانیان بوده اند و شایسته تشکر و قدردانی ، انسانهای کاری همیشه زیر ذره بین هستند و اشتباه در انجام امور امری محتمل و به تبع آن همیشه نیازمند پی بردن به اشتباهات و رفع نقص ، همه ما باید انتقادپذیر باشیم تا بتوانیم پیشرفت کنیم .

صدای اذان اول مغرب (اذان هشدار دهنده) به گوش می رسد جنب و جوش عجیبی در حرم حاکم است و سفره های یکبار مصرف افطار سریعاً باز می شود تا به خود بیاییم صدای اذان مغرب هم طنین انداز می شود همه پای سفره ها می نشینند و ما هم همینطور روبرو با سایر برادران دینی و لکن مسئله عدم امکان افطار ما به خاطر وقت شرعی که تذکر داده اند به قوت خود باقی است به هر صورت چاره ای نمی بینیم و افطار نمی کنیم و من به همراه یک ایرانی دیگر که همراه هم هستیم با چهار پنج دقیقه صحبت در کنار هم و با هم وقت را تلف می کنیم تا نماز شروع می شود بعد از نماز به هتل برمی گردیم افطار می کنیم و بعد تا ساعت ۱۰ شب مشغول استراحت هستیم و سیر و صفائی نیز با حافظ این یار همیشه همدم عاشقان داریم.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشت‌های حج (۸۱)

منوچهر انتظار

یکشنبه ۱۳۸۳/۷/۳۶

امروز بحث‌ها و سخن‌ها و صحبت‌ها حول محور اعمال بعد از احرام حجاج کاروان ما در شب قبل بود که به علت حلول ماه مبارک رمضان انجام می‌گرفت عده‌ای به دلایل شرعی در این اعمال شرکت نکرده بودند که یکی از آنها من بودم و لکن آنچه که از فحوای بحث‌ها استنباط می‌شد اینکه گویا می‌خواستند اند حجاج را بین ساعت ۷ الی ۷:۳۰ دقیقه از باب السلام وارد حرم کنند که این امر به علت ازدحام بیش از حد جمعیت از یک طرف و شروع نمازهای مخصوص ماه مبارک رمضان که معمولاً تا ساعت ۸:۳۰ دقیقه شب ادامه می‌یابد امکان پذیر نبوده و عملاً حین نماز نمی‌شود از صف‌های بین نماز رد شد و علی‌الاصول نباید هم رد شد که صف‌ها در هم می‌شکند و مانع از حضور معنوی نمازگزاران می‌گردد و حواسشان را برت می‌کند و بدین جهت حجاج در جلو باب السلام سرگردان و بحث مدیر کاروان و معاون کاروان و روحانی کاروان بالا می‌گیرد و روحانی کاروان با عصبانیت تمام با مسئله برخورد و دخالت غیر خود را در تعیین وقت انجام اعمال حج و سایر مسایل شرعی مربوط به آن را بر نمی‌تابد. من وقتی این مباحث را شنیدم طبیعتاً از بروز این قبیل بحث‌ها آن هم در جلو باب السلام و در انتظار بقیه حجاج ناراحت شدم و متأسف از اینکه اگر مسایلی هم هست که حتماً می‌تواند باشد نباید که طرح آن در انتظار عمومی و با جنگ و جدل توأم باشد اینکه وظایف و مسئولیت‌ها باید مشخص باشد تا تداخل در وظایف همدیگر ایجاد مسئله نکند امری قابل طرح و قابل قبول است و لکن اگر تداخلی هم صورت می‌گیرد حتماً و قطعاً با حسن نیت و صرفاً از باب همکاری، همیاری و هر چه بهتر و برابرت‌ر شدن اعمال انجام می‌گیرد که هم نیت روحانی گروه، هم مدیر کاروان و هم معاون و سایر دست‌اندرکاران جز این نیست و نمی‌تواند هم باشد به هر صورت آنچه که قابل ذکر است اینکه ما مسائلمان را مخصوصاً نقاط ضعف همدیگر را در حیطه‌های مدیریتی با منطق و درایت و در یک محفل خصوصی حل و فصل کنیم نه با هو و جنجال و در انتظار عمومی که این قبیل امور نه تنها که به شئون‌ات گروه و کاروان و حجاج بلکه به کشور ما هم لطمه می‌زند. بحث بعدی و داغ دیگری که امروز مطرح بود اینکه گویا پرواز برگشتی حجاج به ایران که تا این تاریخ مشخص نبود صبح چهارشنبه ۱۳۸۳/۷/۲۹ خواهد بود و چنین زمزمه می‌شود که سه شنبه بعد از افطار بایستی اتاقها تخلیه شود از آنجائی که این موضوع به

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۸۲)

منوچهر انتظار

تمام اعضاء کاروان مرتبط است بایستی مدیریت کاروان همه را در جریان امر قرار می دادند که نداده بودند وقتی موضوع ذهن به ذهن به اطلاع کاروانیان می رسید عکس العمل ها و واکنش ها شروع می شد. چنین به نظر می رسد که برنامه ریزی درست و حسابی از طرف مسئولین مربوطه در جهت برگشت حجاج معمول نگردیده است و طبیعتاً در این قبیل مواقع مثل هر برنامه غیر مدون ، مشکلات و تبعات ناشی از آن مستقیماً به مردم منتقل می شود و تاوان عدم برنامه ریزی های دقیق را مردم باید بپردازند من شخصاً در این مورد به شدت با مدیر کاروان برخورد کردم حاج حسن با حوصله تمام عصبانیت مرا تحمل کرد و لکن توضیح داد که با مسئولین امر در جر و بحث هستند تا حتی المقدور موضوع را حل و فصل نمایند من در این مورد با مدیر ایرانی هتل هم وارد بحث جدی شدم و توضیح دادم که شما نمی توانید حجاج را هم بر خلاف میلشان اینجا معطل کنید و هم از هتل بیرونشان کنید کجای این عمل شما با شرع و عرف قانون و انسانیت مطابقت دارد و ایشان می گفتند این مشکل شماست با مسئولین کاروانتان و مسئولین بالاتر ، مسئولیت من در حدی است که بتوانم در موعد مقرر اتاقهای شما را تخلیه و به اعضای کاروان دیگری که در راه هستند تحویل دهم و لکن نیمچه قولی هم می داد که سعی می کنیم به هر طریقی يك راه حلی پیدا کنیم بحث و گفتگوها بعد از افطار نیزکماکان در جلو رستوران که میز مدیر ایرانی هتل نیز در آنجاست ادامه داشت معاون گروه به طرف من آمد و گفت :

اینجا زیاد بحث نکنید صحیح نیست و من بلافاصله جواب دادم اینجا این بحثهای منطقی صحیح نیست یا جنگ و جدل در معرض دید حجاج سایر کشورها در جلو باب السلام (اشاره به درگیری لفظی روحانی گروه با ایشان در جلو باب السلام در شب) به علت تداخل در وظایف همدیگر و نتیجتاً علاف شدن حجاج !! به هر حال آنچه که به نظر می رسد اینکه موضوع با حساسیت تمام از طرف حجاج و مدیریت کاروان پی گیری می شود و امید است موضوع به طریقی حل شود.

ساعت ۱۰ شب با همسرم جهت طواف به حرم می رویم تعداد جمعیت هر شب فزونی می گیرد وارد مطاف می شویم و به همراه عاشقان الله راه می افتم.

گردنم را حلقه ای افکنده دوست

می کشد هر جا که خاطرخواه اوست

راز و نیازها و نجواها شروع می شود به علت شلوغی بیش از حد حرکت به کندي پیش می رود و لکن آنچه که مطرح نیست کندي و تندي حرکت هاست و آنچه که به چشم می زند بی تابی ها و بی قراری هاست تا به خود بیایم هفت دور تمام شده است از مطاف خارج می شویم دو رکعت نماز در قبله گاه عشق می خوانیم و تا ساعت ۱۲ در حرم می مانیم ساعت ۱۲ حرم را به مقصد هتل ترك می کنیم و لکن در بازار ابوسفیان يك ساعتی گیر می کنیم نه اینکه تصور کنید راه بندان بوده ، خیر بلکه گیر کردن ما مربوط می شود به سرکشی ما به مغازه های ندیده و نرفته ، به هر حال ساعت ۱:۱۵ دقیقه بامداد به هتل برمی گردیم زنگ ساعت را در ساعت ۲:۳۰ دقیقه بامداد كوك می کنیم و خواب بر ما حاکم می شود...

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۸۳)

منوچهر انتظار

دوشنبه ۱۳۸۳/۷/۲۷

امروز از ساعت ۲ الی ۵ بعدازظهر کاروان جلسه دارد سر ساعت معین در جلسه شرکت می کنم تعداد زیادی از کاروانیان از جمله حاج حسن و معاون کاروان نیز در جلسه حضور دارند از روحانی کاروان خبری نیست چنین به نظر می رسد که به علت دلخوری از مدیر و معاون کاروان و برخوردی که پیش آمده در جلسه شرکت نخواهد کرد و لکن اگر من جای او بودم حتماً در جلسه شرکت می کردم جر و بحث به خاطر پیشبرد امور لازم است ولی لزوم آن عدم حضور در جلسات بعدی و قهر کردن را توجیه نمی کند به هر صورت جلسه با سخنان «حاج حسن» شروع می شود منتها بدون استفاده از میکروفون و بلندگو چرا که دستگاه کاملاً از نفس افتاده است خدا نفس «حاج حسن» را مستدام دارد که انشالله در سفرهای بعدی هم خودش را و هم همسفرانش از قطع و وصل مکرر این دستگاه نجات دهد و يك دستگاه حسابی را جایگزین کند حاج حسن صحبت را با سوابق کاری خود در امر راهبری کاروانهای متعدد زیارتی شروع می کند و به تلاشهای گسترده و بی وقفه و صادقانه خود در این راه اشاره دارد و از بعضی از انتقادات و شکوه های بی مورد بعضی از حجاج (البته بیمورد به نظر خودش) گله مند است کل گلایه از هر دو طرف به کنار که در این قبیل مسافرتها امری طبیعی است نمی دانم من چرا از این «حاج حسن» خوشم می آید از همان برخورد اولیه قبل از عزیمت به سفر حج و موقع ثبت نام که برای اولین بار دیدمش صفا و صداقت را در کلامش ، بیانش و رفتارش لمس کردم و بعد افتادگی اش و تواضع اش در مدینه و مکه به دلم نشست خاضعانه آنچه در توان داشت در طبق اخلاص گذاشته بود و لکن اگر کاستی هائی هم بوده که حتماً هم بود حل و فصل بعضی از آنها در حیطة قدرت او نبود و بعضی ها اجتناب ناپذیر بود و بعضی ها نیز می توانست با پیش بینی های قبلی چاره اندیشی شود که نشده بود و شرح آنها در نوشته های قبلی و به موقع آمده است که آن هم بیشتر به قلب رئوف و مهربان او مربوط می شود تا ضعف مدیریتی !

حاج حسن در ادامه صحبت های خود به مسئله تخلیه زود هنگام هتل اشاره می کند و اینکه امروز صبح کلی با مسئولین امر اعم از مدیر ایرانی هتل ، و ستاد حج و زیارت در این مورد به چانه زنی پرداخته است تا مانع از سرگردانی حجاج شود و گویا چانه زنی ها نیز موفقیت آمیز بوده و قرار شده اتاقهای هتل سه شنبه ساعت ۱۲ شب تخلیه شود و سحری نیز به جای ساعت ۳ تا ۴:۲۰ دقیقه بامداد ساعت ۲ الی ۲:۳۰ دقیقه بامداد سرو شود و ساعت ۳ بامداد روز چهارشنبه ۲۹ / ۱۳۸۳/۷ به جده حرکت کنیم در پیرو این جلسه اطلاعیه ای به شرح زیر در ورودی آسانسورها نصب گردید.

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۸۴)

منوچهر انتظار

قابل توجه زائرین ارجمند :

چنانچه تغییراتی در برنامه از طرف ستاد مکه داده نشود .

۱- تخلیه اتاقها روز سه شنبه ۱۳۸۳/۷/۲۸ ساعت ۱۲ شب

۲- حرکت جهت طواف و زیارت وداع ساعت ۱۲:۳۰ دقیقه شب به صورت دسته جمعی

۳- ساعت ۲ الی ۲:۳۰ دقیقه بامداد صرف سحری

۴- ساعت ۲ بامداد روز چهارشنبه ۱۳۸۳/۷/۲۹ حرکت به سوی جدّه

۵- ساعت پرواز هواپیما ۹:۲۵ دقیقه صبح روز چهارشنبه ۸۳/۷/۲۹

۶- شماره پرواز ۱۵۷۲

۷- محل گذاشتن ساکهای دستی پس از تخلیه اتاقها سالن اجتماعات در طبقه ۱۴

اجرکم عنداله

در کنار این اعلامیه اطلاعیه دیگری نیز نصب شده بود به شرح زیر:

از زائرین محترم خواهشمندیم امشب وقتی جهت صرف سحری تشریف می آورند ساکها و بسته های بار خود را پس از چسباندن تگ در جلو اتاق خود قرار بدهند که انشالله توسط کامیون های باری به فرودگاه جدّه حمل گردد.

با تشکر فراوان

بر اساس اعلامیه های فوق الذکر لازم است امشب بار و بندیل ها بسته شود و بامداد سه شنبه وقت سحری در جلو اتاقها گذاشته شود صحبت ها حول محور مراجعت است بعد از صرف افطار «سید رعنا» را در رستوران می بینم که شوخ طبعی همیشگی اش گل کرده است سهمیه های میوه خود شامل موز و پرتقال را دستش گرفته و می گوید : دو موز را با یک پرتقال عوض می کنم دو موز یک پرتقال دو موز یک پرتقال می گویم «سید» این دیگر چه نوع پیشنهادی است؟! پاسخ می دهد : حاجی آقا موز را نمی شود به ولایت برد چرا که سیاه می شود و فاسد و لکن همه را باید اینجا خورد و من چون مصمم هستم پرتقال به ولایت ببرم لذا به ضرر و زیانش می ارزد و بعد با توضیح اینکه : گویا دو موز یک پرتقال مشتری ندارد پیشنهاد تعویض سه موز با یک پرتقال را می دهد.

این «سید رعنا» به همراه برادر همسرش «پیرهن قرمزی» که به خاطر یکی دو بار استفاده از پیرهن قرمز رنگ بین حجاج به «پیرهن قرمزی» معروف شده بود صادقانه و عاشقانه به حجاج کمک می کردند و چون تعمّدی در کارشان نبود و ظاهرسازی هم نمی کردند فلذا من نمی توانم وارد در جزئیات شوم زیرا که در واقع جزئیات را نمی دانم امشب نه تنها «سید رعنا» و «قیرمیزی کویک» بلکه تمام جوانان کشورمان را در حرم دعا خواهم کرد و از آنها نیز در همیشه زمان التماس دعا دارم.

ادامه دارد

یادداشت‌های حج (۸۵)

منوچهر انتظار

ساعت ۱۱ شب به حرم می روم خیلی ها را دعا می کنم از حضرت دوست طلب آمرزش و آرامش می کنم نه مال دنیا می خواهم نه پست و مقام و نه قدرت مداری که هر سه را سه طلاقه کرده ام و خود را آزاد و لکن بنده حضرت دوست که آزادگی هم در همین بندگی است.
یاد خدا بیمارز شیخ علاءالدوله ممقانی عارف بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری می افتم با این شعر زیبایش :

چو امشبم سر زلفین دوست در دست است
به نزد همت من چرخ هفتمین پست است
دلی که دید جمالش ز جان چه اندیشد
کسی یافت وصالش ز دام غم جسته است
تنی که شد هدف تیر غمزه جادوش
ز رنج محنت دنیا و آخرت رسته است
خوشا کسی که شراب حلال او نوشند
خوشا کسی که ز جام جمال او مست است

یاد اعلامیه امروز کاروان سالارمان نیز می افتم که در قسمتی از آن برای فردا شب زیارت وداع را نیز در برنامه گنجانده است و ناخودآگاه اشک از چشمانم سرازیر می شود:

مرا در منزل جانان چه جای امن عیش چون هر دم
جرس فریاد می دارد که بریندید محمل ها

صحبت از حرکت کاروان است آن هم از خانه دوست و لکن نمی شود گفت زیارت وداع ، به راستی وداع با چه کسی ، مگر می شود با خدا وداع کرد ؟

با خدا در همیشه زمان درود است و سلام و دور باد از ما بدرود گفتن با خدا ، و باز هم درود و صد درود که در حسرت یاریم و مشتاق دیدار.

در عشق او دل خسته ام دل را به جان بر بسته ام
من منتظر بنشسته ام کز دوست فرمان چون رسد
سلطان چو شد مهمان ما حکمش رسد بر جان ما
در خانه ویران ما خود پای سلطان چون رسد
شب تا سحر خون خورده ام تا گوی وصلش برده ام
در راه حق چون مرده ام دستم به چوگان چون رسد

طوافی می کنم و صفائی و ساعت ۱۰:۱۰ دقیقه بامداد حرم را ترک می کنم در حالی که زنگ کاروان در گوشم طنین انداز است.

« جرس فریاد بر میدارد که بریندید محمل ها »

ادامه دارد

خاطرات سفر به خانه دوست

یادداشتهای حج (۸۶)

منوچهر انتظار

سه شنبه ۱۳۸۲/۷/۲۸

تا ساعت ۲ بامداد بار سفر برمی بندیم و ساکهای آماده را در جلو اتاق می گذاریم تا به وسیله خدمه هتل به کامیون های بار حمل شود و قبل از ما به قسمت بار فرودگاه جده تحویل شود و این تحویل بار قبل از رسیدن حجاج به فرودگاه به قسمت بار از آن کارهای بسیار ارزنده ای است که انجام شده و از حجم ترافیک بیش از حد فرودگاهی کاسته و به علاف شدن دو سه ساعته زائرین خاتمه داده است این قبیل کارها را می شود جزو برنامه های رفاهی ارزشمند برای زائرین به حساب آورد. تمام روز را مشغول نوشتن یادداشتهای معوقه و جمع بندی آنها هستیم و نهایت سعی خود را می کنیم تا مطلبی از قلم نیفتد البته از دید خودم وگرنه بعدها که همسفران فعلی و شاید زائرین دیگر که این مطالب را خواهند خواند متوجه شوند که بسیاری از مطالب ناگفته مانده و به بسیاری دیگر نیز بیش از حد پرداخته شده است به هر حال به طوری که کلاً گفته شده ما را ادعایی نیست و حق هم با شماست و لکن بضاعت ما این بوده است .

ساعت ۹:۳۰ دقیقه شب به همراه همسرم به حرم می رویم طوافی می کنیم و آرزوی سفرهای مکرر در مکرر به خانه دوست را داریم حوالی ساعت ۱۱ به هتل برمی گردیم و آماده تخلیه اتاق ، خدمه در سالن آماده اند تا اتاقهای تخلیه شده را مرتب نمایند به اصرار به تخلیه هر چه زودتر اتاقها توسط خدمه هتل بی اعتنا هستیم چرا که تا ساعت ۱۲ شب فرصت داریم دوشی می گیرم و ساعت پنج دقیقه به ۱۲ شب اتاق را تحویل می دهیم و در لابی هتل منتظر می مانیم تا حوالی ساعت ۲ بامداد که به رستوران جهت صرف سحری می رویم کاروانیان یکی بعد از دیگری از راه می رسند بعد از صرف سحری از ساعت ۳ تجمع در لابی هتل جهت عزیمت شتاب می گیرد نزدیکهای ساعت ۴ بامداد اتوبوس ها می رسند و عزیمت به جده آغاز می شود. نزدیکی های اذان صبح به جده می رسیم زائرینی که قبل از ما به جده رسیده اند در جلو درب ورودی سالن ترانزیت صف بسته اند زائرین سه کاروان جداگانه هر کدام قریب به ۱۴۵ نفر که با این پرواز مراجعت خواهند کرد ما هم به صف می پیوندیم صف به کندي پیش می رود نزدیک به ۱/۵ الی ۲ ساعت طول می کشد تا به سالن اصلی منتهی به پرواز برسیم حوالی ساعت ۷:۳۰ دقیقه بامداد تمام مراحل کنترلی تمام شده و منتظر پروازیم چنین شنیده می شود که پرواز يك ساعتی هم زودتر انجام خواهد شد به هر حال حوالی ساعت ۸:۳۰ دقیقه بامداد دربهای سالن جهت سوار شدن به هواپیما باز می شود و خوشبختانه هواپیما زودتر از موعد مقرر و حوالی ساعت ۹ بامداد به طرف تبریز پرواز می کند ساعت ۱۲:۴۰ دقیقه ظهر به فرودگاه تبریز می رسیم و ساعت ۱۲:۳۰ دقیقه در صف کنترل پاسپورتها که حاج حسن را می بینم التماس دعائی دارم و خسته نباشیدی به او می گویم ربوبوسی می کنیم و آرزوی همراهی در سفرهایی دیگر ، کنترل پاسپورتها خیلی سریع انجام می شود و بعد در نوبت تحویل بار ، «سید رعنا» کماکان در کمک به زائرین بوده و در رساندن بار حجاج آستین ها را به همراه «قیرمیزی کوبنک» بالا زده است به ما هم کمک می کند از او و بقیه همسفران التماس دعایی مجدد و خداحافظی و حرکت با چرخ بار به طرف درب خروجی . مأمورین گمرک نیز با نهایت احترام تحویلیمان می گیرند جا دارد از عوامل فرودگاهی خودمان ، مسئولین گذرنامه و کارکنان گمرکی شهرمان ، از مسئولین سازمان حج و زیارت استان و مدیر بی ادعا و لکن پرکار آن ، از دست اندرکاران قافله مخصوصاً قافله سالار عزیز «حاج حسن» نهایت سپاسگزاری را در همراهی شان با زائرین داشته باشیم و به آنها نیز خسته نباشید عرض کنیم.

حوالی ساعت ۲:۳۰ دقیقه بعدازظهر روز چهارشنبه ۱۳۸۲/۷/۲۹ به منزل می رسیم به تمام عاشقان دیدار خانه دوست آرزوی دیدار می کنیم مطمئن باشید همه شما را با زبان الکن خود دعا کرده ام شما نیز

هر وقت گذرتان به این وادی عشق و دلدادگی و خلوت انس و خانه صفا رسید ما را هم از دعاهای خیر
خود بی نصیب نفرمائید دست همه شماها را می بوسم. یا حق